

رديجہ نور - ايرين وحن
سيه
داني، م - سيه گون
06/07/2010 عت غلامه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و هو امرهما وتعاونوا وبارئيا كنيد مكد يرا على البر بديهي كه ان فصاحت املو والنقوى و...
كه ان مخالفت به است ولا تعاونوا وبارئيا كنيد بر دي كه ان ترك زمان است على الاثم والعنوان
و برستم كاري كه ان انتقام است در زمين حرم انم معصيت است كه معصيت بغيه است و عدوان انما بغيه
بغير باشد و انفعوا الله بهر سید ازنا زمانى خدای ان الله مثل ذلك الغفاب مدحى كه حدای است
غفوبه پس انتقام او اشد است يا تشديد الغفوبه بر كسى كه از دين او رگيرد و در وصف غفاب
باشدت از جهت انت كه غفاب او را است جرات ان مسطفي نميست و دوات ان خامه كيكه...
حديث آمده كه اگر بالفرض اهل و برخوار در ميان انت است بمانند از است و بمانند...
اساليس بعد از ان تبين ان جزي ميلنا كه ستنى ممانه بود و راء منقاد معى فوالله انى حسنه...
عليكم المعتد حرام كه دوت بر نموده و ان حداثيت كه دوت بر نموده و ان حداثيت...
ببرون رفته باشد و اللهم و چون سفوح معى و ما سجده رفته و مسدود و لي الحمد لله و ان...
بهمه اجزاء ان از تنوير و عذوبه ان و ما اهل الفهم الله و ان...
و بعد احزابك و روقت رنج او در او و بيمى كه است كه ما كمال و عذوبه و ان...
كه العرفان گفته كه سجدت كه است كه سجدت و ان استعاضى به و بعضى است...
از نقد رمضان حاره باشد تا يوم بال منعونه و پس بعد بر بعضى لفظ ما...
باست ان انتهاست و المائل در لغت رفع دعوى است اسرار ان و انما است...
بر ان با و كرده باشد خواه الله و ان مسال ما با ما و المنخفض...
او نامرر باست احتشاق عام از ان است كه فعل شخص باشد همى كه اهل شرب كوسه...
تا انى مرد بعد از ان بي خورد و با فقر مختلف است و باشد بجهت عارض و الموقوفه و با بجهت...
ان زوجه باشند نامرر و باست ما و از زوجه و ضربات به ائمه فاما موت و المنة و كلفه و انچه از بلندي
اختاره بلشت و يا در جاه اقتد و ببرد و النطق و انچه شاخ رود و است حيوان و بليد و را برده
باشد و عيش انجا بجهت معمول است و مادر ان امور را كور و از براي فعل است با سيمه و ما اكل الشبع
و انچه خورد و باشته دهند بعضى انرا و از ان سته متاعه الرئيل از موت حات غير مستقره داشته
باشد و بجهت كينه دارند و اگر با نها حيات مستقره باشد اكل ان جانر صحت بعد از تركيه و هوالم و بقره
و اما ما و كينم كذا انچه در يابيد از بنها تركيه انرا و مراد بتركيب قطع اعضاى اربع است كه ان معلوم است
و بجهت و و مشرك و انچه در كيم است و ان حكم در غير اهل است و اما ذكر است اهل تحريم و ترك...

[illegible]

[illegible]

و گویند ناسف و حقیقت حال خود را با محاسن نمکین او را در پیش از تو که فرزند بود
بوزی آن فرزند در خانه میخیزد و در پیش او بدو یکی در پد که از بار تو فرزند و طعمی که
را آن بود و خورد و هیچ از آن بانی کودک ندادند و کودک بجان خود آمد و لشک و گران
صورت حال را گفت هر چند بر او انواع طعامها نزد وی می آورد بسلی نمی بشند و مسکین
ممنوع آن طعام می بود و نمک و نمک بود و در جفیر من بابل خانه نمود خوردند و چیزی را
را آن ممنوع بود و بر روی مسکین را حاضر دارند و چگونه روا باشد که از تو با بخی رسد گفت
حاشا که این سخن را رسد گفت حاشا که از من بخور نمی رسد مرد نام قصه را محظوظ کرد
و در آن مسکین و در آن مسکین داشت و کف این مسکین و اکنون ضرورت شده
را آن مسکین و اگر چنین واقع نشدی بر این لقمه را آن طعام را که می خوردیم و بلو دس
نموده و در آن طعام را و بر تو و بر او و تو حرام گفت بجان الله یک چیز چگونه بر یکی
حلال است و بر دیگران حرام در مسکین این آیه نلذوس نمود که من اضطر فی نفسه الا به و بعد از آن
گفت که آن مرد را بود و ما را بجهت اضطرار حلال بود آنکه در تو و در لشک شد و گفت چگونه باشد
در و در مسکین باشد و این مرتبه بر آن و مضطر و من از این بی خبر پس بگویند خورد که تو از این
مندی مسکین بر روی نا اینه دارم یا تو مناصف کنیم پس جمیع اموال میخیزد تو در میان خود و او
مسکین و در و در مسکین که مسکین خدمت آید آمده گفت یا رسول الله مسکین و مرغیان شکاری
حاشا که آن مسکین می ببرد و بعضی از مسکین است که ما در مسکین بایست پس از آن مسکین او را بملک کند
و ج از آن و بگویم و برقی هم از آن است که نار مسکین است که آن مسکین کرده و حق تعالی فرموده که مردار
حرام است حدیث حله بود آنچه آمد بسئلونک از تو پسند از مطاع ما ذی اهل کلمه چه
چه حلال کرده شده است براتی البسان و اعراب جمله داد را و ایل سوره بقره است ذکر یافته
و بجا بی اهل کلمه است که در حکایت است جهت الله بسئلونک بلعنه غنبت و افترسته حاصل که ایشان
بعد از استماع محو بات مذکوره مسکین بزرگ که چه چیزها را حلال نیست قل اهل کلمه الطبیات است بگو که
حلال کرده شده است برای شما نشسته های بهمه پاکیزه و آن هر چه است که بیام حق تعالی فرموده کرده
باشند و یا در این طبیات محلال است که مذکورات است بر پنج شرع و یا صحیح است که هر چه نیست که غیر
آن در شرع غنبت نشده باشد چه اصل در شما اما چه است و شما حاکم و نه حلال است بر شما
آنچه تعلیم داده بود پس این که هیچ از شما کنند که آن را می بیند که متذکر و نه و بعضی دیگر میگوید

مطهر بسیار است و آنی که خذرمی از ابی عبد الله روایت کرده که من آن تحت را از صید صغیر
فهرود و کلاب سوال کردم و گفتم اگر کلب اینرا کشته باشد مود و کل فان الله یقول و ما علمتم من
الجوارح مکلبین فاعلموا ما علمکم الله فکلوا مما مسکن علیکم و از ذکر و اسم الله علیه بعد از آن میبرد
که از او از مسکن است که کلب المعلم فا ذکر و اسم الله علیه فهو ذکوز و هو ان یقول بسم الله و الله البرهان
سک و بوز و امثال آن و جریح و باز و غیره آن در بعضی کتب گفته که مختلف است بر طاعت اگر ما مود و
باشد چنانکه مفسرین بر تقدیر صید ما علمتم یا ندید طریق باشد و جواب آن فکما انما یجوز بان ما که است
و جوارح یعنی کواکب حدیث را اهل خود از سماع ذوات الایح و طهر و باریت مانع است که حلال
شمارا صید حیوانات شکلی مکلبین در حالتی که ادب کنند مانند اشیاء از طاعت آن به مکلف معنی
مودب و معلوم کلب است گویند و از کلب جمیع از کلب سباع را کلب میگویند لقوله علیه ما علمتم
من کلابک و نزد اهل بیت علم است که آن مخصوص بکمال شکاری و صید سباع و کلاب است و آن
تذکیر و انتصاب آن بر حال است از علم و فایده آن مبالغه است در تقدیر و قور و تعامول و تعین حال
ثانیه یعنی می آموزانند کمال شکاری را میثاق علم که الله از این علم داده است خداوند را از طریق نادر
و آن است که از بی شکاری روند و وقتی که خداوند آن سر در و بخورند او را بید و شکار و دارند و
نخوردند و کلاب پس بخورید و میثاق علم که از آن خبری که نگاه داشته اند جانوران حدیثی برای مشهور
تخویر و انداختن آنها در شکار مرغای این شرط نگذرد و از جمله سباع طهور و باری حدیثی است و از
گروه اسم الله و باید که نام خدا را بر اعلیه بران چیزی که تعلیم دادید از او را و کلمات آن کنند
و انفقوا الله و تبرکوا من خدا و در تناول آنچه حرام کرده است ان الله یسریع الحساب بدرستی که خدا
زود حساب است و از حلال و حرام سوال کند و نزد اصحاب امامیه جوارح را بدو قسم کرده اند یکی آنکه از
ذکوة آن کنند پس حلال نیست که بنزله مطلقا درم و دراک ذکوة آن نگیرد و باشند این قسم از مفعول کلب است
حلال است اگر صید جوارح دیگر است حرام است و معلوم است که دلالت بر تعلیم و تعلیم بخیر است
حالی می شود یکی است سال هرگاه ارسال آن نمایند دوم از جوارح آن نمایند سوم آنکه
مستند باشد یا نه صید و فکلوا مما مسکن علیکم دلالت است بر آنکه سبطه مساج نیست ایچ از آن خورد
باشد و برای این رسول خدا صیدی این قائم گفت که اگر کلب از آن خورد باشد از آن خورد و از آن
برای خود مساکین بدهد و این قول اکثر فقهاء است و بعضی از ایشان گفته اند که این معنی است و در
سباع بجای غیر کلب است و تا ترتیب ظهور این حد و از ظاهر این حد حکم دیگر مستفاد میشود و اول آنکه در جوارح

[illegible]

[illegible]

اغسلوا ارجلكم واما بقوات جربس اخراج الشان بجهت مجاوره است كه در شامى خداى يوم اربع و ديكر
اگر توان نفسى قول اكنه است اما مى رسد كه عطف بر وجه كه مستحق است جدايى را كه نمى كند بجهت جربس
و اگر ميت خاله او بركه عطف بجا باشد بزيروى كه مضروب اند بر خاله كه كرده اند مع ذللك بركه در عطف
و عامل يافت شوند عطف بر اقرب آن مى بايد كه همچنانكه مذبح بجاى است خصوصا با عدم مانع منى كه در مانع است
چون عطف بر ريس را مانع است در آن نه در لغت نه در شرع و اما نصب بعمل مقدار كايى جايز است كه اخراج
بنقدير است كه همان باشد همان مع تقديره اما اینجا احتياجي بآن نیست بجهت جواز عطف آن بر محل همچنانكه
كند و جواب از نمانى است كه حوازيه اسباب محاورت مشروط بدو منوط است اول عدم التماس كقولهم
حجر تحت حرب كه التماس است در اين كه در صفت ضربه خلاف اینجا كه مراد ممكن است كه مسح باشد
با معصوم و دوم آنكه آنكه حرف عطف نباشد مانند مثال مذکور و اینجا حرف عطف است و آنكه جمله جنبه
و اگر باشد جنابت رسیده ظاهر و آب غسل كنيد جب اسم حبس است كه صادق مى آید بر واحد و جمع
و مذکور و مونث، مانند عدل، رضا و این اسمیت جاری مجرای مصدر كه اجابت بعضى الباء و مشرطه
اطلاق آن بر کسی است كه بعد از احكام ظاهر بجهت جواز با خروج منى بر وجهيك باشد در جبراری
یا در جواب و بداند نزد بعضى این جمله معطوف بر غاسل و جوابم ای اذا فتمت ای بالصلوة قال كنتم
می بین فتوضوا و ان كنتم جنبا فاغسلوا و اولی است كه آن جمله شرطیه است معطوف بر مثل خود ای
ما اهل الدین امنوا ان كنتم جنبا فاطهروا ای فاغسلوا و محمل واجب غسه باشد نه از برای
غایت كه آن صلوة است و طواف و غیره و ان كنتم مرضی و اگر باشد بیمارانی بجهت آن استعمال آب
شمارا مضر باشد او علی سقر یا و رنوا بآب و آب نباید و جاء احل كنتم ما
باید یکی از شما بموضع منی الغایط از حدث كه محدث شود بحدث اصغر او لا تستم
النساء یا بوده باشید زن را بجا بشارت فانه نخل و ماء پس نباید آب را از
بعد از طلب یا میان آن تنی و آب حائلی یا سله از دستش و سح که از آن ظن بلاك
نفس باشد و یا آب در جایی باشد و آنرا استغفا مفقود بپاى و شند و شما بوقیمه آن در
قدرت نه شده باشد فتوضوا صعبا طيبا پس فكر كنيد بجاى پاى فاستسحوا
پس مسح كنيد بوجوهكم و ايد لكم ردای خود را و دستهای خود را بطريق اهل سنت
و طایفه از روی و دستهای خود را بطريق امامیه منته از آن خاک که از روی پاى پاى
و دستهای يك ضربت و الكبدل غسل است در وضو يكى برائى و غیره و كبر بجاى پاى

[illegible]

[illegible]

و در این میان که ترا جایت بکند و شمر از نوکایت مسافرت و فرمود اند یعنی ملک خداوند ترا
 از من نگاه دارد و به او بگفت کافی و مانع نه غیر او فی الحال جبرئیل بر سرست و عنور ز و چنانکه شمر از دست
 وی بقیاد و به بعد عالم آن را بر داشته بر سر وی رفت و فرمود گفست که ترا جایت نکند و از من منع
 کند و عنور گفت بجای ترا از من منع نواند کرد پس کلام شهادت بگفت و میان قوم باز رفته این
 با سلام دعوت کرد این آیه یا ایها الذین آمنوا ای کرده کردیدگان اذ کوراً گفت الله علیه
 یا دگمت نیست خدای را که انعام فرموده است بر شما از هر قوم چون قصد کردند قوه یعنی و عنور و تابحال
 لولا انی بقیسکوا لکنکم بکثایند بسوی شما آید بهم دست مای خود را بفصل و ابلاک بگفت اند بهکم
 پس باز داشت خدا دهنهای ایشان را حکم از شما و در محضت ایشان کرد از شما و الفوالله و حجه
 از خدا از کفران گفت ما و علی الله و بر خدا نه بر خدا و فلیتوکل المؤمنون پس بعد که توکل کنند مؤمنان
 که او کافی است در ایصال خبر و در سفر بعد از آن در عادت خاک بود بارسل جهت تسلیم خبر خود فرمود
 و گفت اخذ الله و تحقیق که فرات خدای متیناق بنی اسرائیل همان محامی اسرائیل را در موافقت
 موسی و محاربت با جباران و بعثنا منهم موبرانیم از ایشان انجی عشر نقبتا دوازده متد او گویند
 هر ایشان را بان اعتبار نقیب گفتند که ما نورشند با کما تحقیق و نقبتان احوال جباران کنند و جست و جو
 ایشان نموده است آرند و بقتل رسانند و چون اسباب معقوب دوازده جات بود در جاتی راس
 بسری از سیران دوازده گانه او ازین جهت تحت موسی برای هر فرد از دوازده فرق فانی و کارزاری
 برای الیه یمن نقیب فرمود و در آثار آمده که حق تعالی موسی را وعده داده بود که ارض مقدسه یعنی ابلیا
 و اریحا بلده ولایت شام یعنی اسرائیل ازانی دارد و این موضع در آن وقت مسکن جباران بود این
 عالم می گفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقعه هم عادی چون لشکر دعون مستاصل شدند و ملک مصر بر بنی اسرائیل
 مقرر شد فرمان الهی بر رسید که بارض مخدب آید که هزار رده دارد و جهاد کند با جباران پس موسی
 دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد و که هر یک کاظم گناهات مبطل باشند با قوم خود و نزدیک اریحا رفتند
 بعد از آن اقوام خود را که نشسته بودند بر علف شدند و با یکی از جباران ملاقات کردند که در خروج بن عیسی
 گفتند از نقیب الوافضون مذکور است که در است هزار قصد دسی و سه کز یوفه و نیز از بر سر و سینه
 از بر کدش بود و با و بر تالیس او بعدی و از لبر آب خورده و ماهی را در دهان او می گذاشتند
 بکنایه کردی و خود می داد در است هزار سال عمر بود و حق که ما در این دنیا و دنیا داریم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

می فرماید بعد از آن طاعت میکند از فرقی این کتاب که گوید و ذالک الیهود و النصاری و غیره
 یهودان و ترسانان سخن آنگاه که الله ما سیرانی خداوند یعنی اشباع و اتباع و متابعت و پیروی
 حضرت مسیح است و با آنکه مقرران او نیم مانند قرب و منزلتی و لد بوالد و سئل انفسهم یا ای جبریه
 مرد نیست که رسول خدا کعب بن اشرف و باران او را از عذاب رسانند گفتند یا محمد ما را چه در رساندن
 بر خدا کند که صدای ما را عفویت نکند زیرا که هیچ او نیم و احببوا و دوستان او خدا هرگز بهر
 خود را عذاب نکند بلکه غضب او مانند غضب پدر باشد بر و اند حق تعالی فرمود که ای محمد قل بگو در جواب
 ایشان که قائل این قول اند که اگر سخن شما غضب در ص راست است فلم یُعذِّبْکُمْ پس بر عذاب می کند خدا
 شما را بعلی قائل که گناهان شما و ان عذاب شما در دنیا بقضاست و اسیر دست و در آخرت باعتراف شما که پس
 منسلاتنا لعلکم بعد و ان توادلو و لیس اگر رسد او می بودید عذاب عذاب نمیکرد زیرا که هرگز رسد
 فضل و اسیر دست و انفس عذاب می رسد و دست بر عفویت و عذاب دوست رواندار و بدل انتم
 مشرک است و الله متدبر سید ممتن خلق از آنها که خدا آفریده است یعنی مانند سایر بی آدم که بر بدی و نیکی
 یا دانش همانند است بعضی که گشتاوی از حد ابر کران می آید و آنها اهل ایمانند که بوظا ائمت الهی
 و پیغمبت جمیع محمدان رویده اند و تعذب من کبشاد و عذاب میکنند هر که از آنها منتهی مانند و بلکه
 ملوک السموات و الارض و هر خدا بر است با دستهای اسمان و زمین و حکم فرمودن در آن و درین و نگاه
 بنهما را به منای اجماع میل اسمان و زمین و البلد المصنوع و سوی او است بارگشت به معنی همه
 سوی نزد او می آید در آنکه خلق و ملک او و پس محسن را با احسان و سع را با مساوت پاداش خواهد داد
 بدون رحمان بعضی بعضی و بعد از آن خطاب بایل کتاب می کند بر سبیل النجات بقوله یا اهل الکتاب ایاه
 و اخباری قل جاءکم ثم رسولنا برستی که آمد بشما فرستاده ما یعنی محمد ص که ببینیم که در حالتی که در مشق
 می کرد اند بر این متماز حق را که دین اسلام است حد ف مفعول جبهه ظهور است و می تواند بود که مفعول مقدر
 باشد و می نگردد لکم البیان و قوله علی فترک من التزم متعلق است با جاؤکم یعنی جمعیت بر شما بر زمان
 منور از مال رسد انقطاع و حی با حال است از تبیین یعنی بسیار روشن می کند برای شما در حالتی که بر
 زمان فترت است ان تقولوا بجهت کراهت اینکه گویند شما رو به او تزار که ما جاؤنا من بشیر غیاب
 ما را هیچ مژده و لکن بر هیچ بیم نکنند و قل جاءکم پس تحقیق آید شما متعلق است به محمد و ف ای
 بعضی عذر می آید و زیال با عذر ارکث بید تحقیق که آمد بشما بشیر غیاب که بشما
 بقاء و طاعت در جهان و غیر ترسانان کافرانی عذاب و عفویت

و انبیا علیهم السلام و خدایه چه تواناست و قادرست بر آنکه بعضی حکمه رسولانی در پی فرستد
 چنانکه فرموده است و بعد از آنکه میان موسی و عیسی بود و از او خبر فرستاد و مرویت که میان آن حضرت
 و عیسی شش صد سال بود در آن امتنان است بر اهل کتاب و سایر مردمان را آنکه در وقتی که انار و فی مندرک
 و انبار رسالت منقطع و انار نبوت منقطع بود و همه محتاج بودی بودند رسول شریف و نذیر بآل ان و فرستاد
 تا آنکه ظلمت همه جهان از رای روشن او بر حق گرفت تا آنکه محقق ظلمت همه عالم از مدد رای روشن او
 بجا گرفت بعد از آن جهت تسلیه حضرت رسالت مرتب بآن مخالفت بودی کند با اشیای خود و همچنانکه مانو
 و اذ قال موسی و بادکمی ای محمد ای را که چون گفت موسی بقوله مکرده خود را که سی اسیر اهل بودید با قوم
 اذکر و ای اروه من یا دشمنید نعمت الله علیه گفت خدا را که فایز بود بر شما اذ جعل قلمکم
 انبیاء و چون گردانید و رسانید شما بعمران تا شمار از راه نماند و اعموال زمان موسی بود که در
 احکام مترج تلخ له و بودند و گویند که مراد انبیا علیهم السلام و بعد از آنکه سی پیدا شدند پس ابراهیم و اسحاق و یوسف
 ماضی جهت تحقق وقوع با شد و اخبار از این از معجزات بی و لصب پیوسته که از هیچ امت ال
 مقدار بر وجهی نبود که در پی اسیر اهل بودند و جعلکم ملوکا و اداید شما را و میان شما با و شما ال
 بسیار مانند بسیاری انبیا محبت فریاد که بعد از فرعون آمدن حاصل شده بود و قصد قتل محبی و عیسی
 کردند و گویند چون ایتان ملوک بودند و دستهای قطعیان حق توانای ایتان را از آن بر نمائید و مالک
 انفس خودشان گردانید و منازل وسیع که در و ابها جری بود بایات ال از رای دانسته راز و حد
 ایتان را ملوک شمر نموده فرمود و اقلکم و بعد از شما را از من سلوی و سب با بر و بیرون آمدن از
 از سگ و شکافتن بجز و غیر ال از نعمت عظیمه ما کم بوقت احل آنچه خدا کسی را من العالمین را همه
 عالمیان و گویند مراد عالمیان همان ایتان است و مرویت که هر که از بنی اسحاق و بر از بنی بودی و
 خدمتکاری و اسبی و وجه محبت او را بادشاه گفتندی و موی این روایت روایت مانور
 که ابو در دالذی قول مقبول روایت نموده که هر که صبح کند بجا فیت بدن و اوسان زده و نرد
 او فیت آنروز و بایات بس گویند دنیا محوره لغرف او در آمده بعد از آن زوده که حضرت
 عیسی می فرماید که ای فرزندانم ترا از دنیا باین بس که بد جوعت کند و عورتان بیوشد و اگر
 خانه باشد که در آن در ایتی ان نعمت باشد بر تو اگر اسبی باشد که راوی خواستنی نعمت بکم
 بود ترا باستان و بسوی آفتاب و از آن کافی است یا قوم ای گروه من اذکر
 و در آنجا که یک گروه باشند از جنس مذکر و یا با برکت که جامع ال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون او را بگردان خود میبرد آثار آمده که چون آدم را از بهشت بر زمین فرستادند
او را با استقبال و بیامدند ملائکه چون آدم با بابل ماند بدو ملائکه ای از اهل بابل رسیدند و گفتند
چون است خود و بنگه او را گشته صحبت این تن پوشیده شده خدمت و احوال بابل را از او پرسیدند
چون گفت که ای پادشاه و آدم در تختی حال بابل جدا گام و به کلام می نمودن و در و دیوار
بابل جای بسیار میگوید که ای پادشاه بزرگوار بفرماید من رسا آدم از بابل بخودش فرستاده
چون با خود آمد جبرئیل را ازید که بر سر بالین وی نشسته گفت ای پادشاه حال بابل هیچ خبر داری
که حالا او را در خواب دیدم که چون مظلومان ناله میکرد و الفبا می گفت و کس نغز یاد او نمیرسد
چون گفت که یا آدم حضرت عیسی فرماید که عظم اجر که بزرگ باد مزد تو در این صحبت بدانکه بابل
بابل را بگشت او فریاد میکرد و کس نغز یاد او نمیرسد آدم فریاد در گرفت و گریه آغاز کرد و گفت مرا
بر خاک آن بهر سبب هم بر تل او را ببر فرمایند بابل بر دادم خاک از دور کرده بابل را دیدم که گفته
و نام اعضا خون آغشته و آلوده روی مبارک بر روی او می مالید و میگفت و احسنه و انعمه
و انباء پس جدا آن بایست که در میانان هفت باره او بگریه درآمد و گفتند پادشاه ای پادشاه
روزی آدم از اربابن آسوده بود اکنون باز گریانی شده خطاب در رسید که ای آدم چه
کن در این صحبت که مزد ما را آن بسیار است و اجرات انبیای شمار و ما حکم کردیم که بگفت عذاب
دوزخ تمامه قابل را بابت سب آدم این قابل بیزاری نمود او را از بشت خود براند و در روایت
آمد که بابل جوانی بود به بخت سالکی رسیده باروی چون ماه و دو کیسوی سیاه داشت بود و چنان
او را صورت خوش و سمیت دلکش از زنی داشته بود و بچکلی اولاد او بجمال و کمال و ای
نبودندی هنوز نیت منولد نشده بود و در خبر است که اجل اولاد او نیت بود و چون در محرمی
از بشته اولاد مع و در چنین مبین او ساطع بود و حی تقای نیت را و بی عدا دم کرد و قابیل را نزد خود
نگذاشته و با جلا می نمود و بعد از رفت بپس نزد وی آمد و گفت ای پادشاه بفرماید بابل قبول
کرد صحبت آن بر و ساطع بخت برست بود تو نیز آن شکله بر لی خود و برای فرزندانی خود بنا کن
عبادت آن منحل شود و دنیا باشد و کار تو در دنیا و آخرت مرا بخاطر بماند و بپس
ظانرب خست و از آنها برادرانش کرد و او را شست و او را اولاد او نیت فرستاد و او را شست
و نیت که نیت و گفت که بپس بفرستاد و او را شست و او را شست و او را شست
و نیت که نیت و گفت که بپس بفرستاد و او را شست و او را شست و او را شست

[illegible]

[illegible]

و او را نشت که ویران باشند و اگر نشت و انهد با اگر چه جسد او قتل
نشد و اگر چه جسد او قطع بدو رجعت بر خلاف و اگر چه راحت کرده باشد و جز
نبرد و لو را قتل نماند و اگر سلاح را برین کرده باشد و کسی را رسانیده بدون قتل و
استدلال و قتل نماند و اگر چه نفی بحس کرده و نیز دشمنی و اصرار نام نفی است از بلد خویش
و هر بلده که توجیه کند در میان را اعلام کنند که او محارب است اما او مبارزه و محاربه نکند و محافظت
نماید و نزد بعضی دیگر اقتصار کنند نفی او از بلد خود و غیر آن و در کفر العرفان مذکور است که در قتل و محاربه
و ایرینه کنند بجهت رسانیدن مردمان در دریا و بر دریا و در صحرا و در وادی و در وادی و در وادی و در وادی
از محارب است و قاطع الطريق بدانکه حکم این آیه با نیست مسوخ نشده است مگر حکم کور کردن ویران کردن و
چند در وادی است آمده چون محارب بقطع آیدی و اگر جل و شید مثل در حرم این فرمود و بعد از آن همه خط
نمودی مگر که نفی لا تملکوا و لا تملکوا و لا تملکوا و لا تملکوا و لا تملکوا و لا تملکوا و لا تملکوا و لا تملکوا
که آنکه توبه کنند از آنچه حق الله است من قتل آن قتل را و این از آنکه قاتل شود علیه این حد
بعد از ثبوت محارب با او و وقوع او در بد امام توبه او مانع حد نیست فاعلموا ایس بدانند ان الله الله
عزای غفور که مرزنده گناه است رحیم مهربان است بر ایمان بدانکه سر او را و نیز دشمنی این استغنا
از حقوق الله اما از حقوق آدمی از قتل و جرح و اخذ مال ساقط نمیشود و از ای مال اگر موجود
باشد بعینه تلف نشده و حق بر او رد عین است با اتفاق و قیمت آن با تلف آن و نیز بعضی استغناست
از آن همه حقوق مگر کاهی که مال باقت نشود که آن زمان اذیمت باید کرد و توبه اگر بعد از قدرت باشد
حد ساقط نمیشود و اگر چه ساقط عتاب است و حد نیست که حارث بن بدر و محمد امیر المومنین بخاربه
بسیرون آمد بفضل و قطع طریق اقدام نمود بعد از آن توبه کرده نزد عیسی بن سعید هدانی آمد و التماس
چهار نمود چون روز دیگر عیسی بن محمد امیر المومنین آمد و گفت یا امیر المومنین جزا آنست که بارشوا ایضا
نماز کند و عیسی بن محمد و آنچه حق تعالی در قرآن فرموده پس این آیه بر خوانند و گفت اگر توبه کند پیش
از آنکه اید و بگریزد فرمود توبه او قبول است گفت یا امیر المومنین حارث بن باه عیسی بن محمد و توبه کرده پیش
نشد که او را بگیرند و بر ایمان است فرمود آری گفت عیسی بن باه ایمان و عیسی بن محمد خط ایمان
نشد و بعد از آن امر عیسی بن محمد را بفرمود یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله کی گروه مؤمنان
و یا عیسی بن محمد و یا عیسی بن محمد و یا عیسی بن محمد و یا عیسی بن محمد و یا عیسی بن محمد و یا عیسی بن محمد
و یا عیسی بن محمد و یا عیسی بن محمد و یا عیسی بن محمد و یا عیسی بن محمد و یا عیسی بن محمد و یا عیسی بن محمد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در این سخن و مصلحت و در حالتی که انجیل تصدیق کننده بود یعنی موافق بود و اصول این کتاب
بیشتر یکی که من الله و به رجع یعنی مرا بخیر بر آن پیش از آنکه از تورات و عهدی در حالتی که در حالت
بریناوی است و موعظه الهی بنده را برین کار انداخته است بد آنکه لقب هدای و موعظه بر حاکمان است
و مصلحت علی آن محذوف و یکجمله اهل الانجیل معظمت بر آن و تقدیر اینک و الهمدی و موعظه انبیا
الانجیل و حکم یعنی محبت هدایت و موعظه انجیل را بجمع دادیم و محبت آنکه حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای
آن بجا آنکه الله فیله بآنچه انزال فرمود است حق تعالی در آن و آنرا حکم متعلق است بفعل موعظه
ای انبیا حکم یعنی دادیم عیسی را انجیل تا علمای آن حکم کنند بآنچه در آن است و مانند رسال
که از احکام آن عدول نمودند و من لم یحکم بما انزل الله ویه حکم کنند بآنچه خداوند است و است
فما و لیک هم الفاسقون پس آن که در این دنیا رفتار حکم خدا در حق آن است و همه تهمید مذکور
که هر یک از این موضوعات و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
بهود و نصاری و انزلت الیک الکتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
منبت است یعنی در لباس درستی و راستی معانی در حالتی که تصدیق کننده است یعنی موافق و مطابق
کتابین یک یک که من الکتاب مر آن خبر از پیش از وجود از جنبت منبت است و اول را
محبت و ثابته برای حبس و مصلحتا عکس در حالتی که همان است که در کتاب و در کتاب و در کتاب
از تغییر یعنی هر چه در این تغییر مبدل شود و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
بنیم پس حکم کن میان اهل کتاب بآنکه الله بآنچه فروخته است هدای بر تو از هر چه و نسوید
قصص گفته اند این آیه تا سه حکم مخفی است که قبل این گذشت از این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
که این آیه در آن است بر اهل کتاب چون ترفیع کنند بجا آمد واجب است که میان این
حکم کنند بر طبق قرآن و تفریع اسلام زیرا که حق تعالی فرموده است که حکم کنید میان ایشان
و امر مقتضی اینجاست و نیز از این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
که محکم بوده باشد نزد این حکم مانع است میان حکم کردن بر ایشان بر مقتضای
تفریع اسلام و بیان حال این حکم اینان و این تصویرتی است که موجب مواخذه در ملت
اهل کتاب و ملت اسلام است و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
ملت اینان مواخذه نشاند و واجب است با جرای حکم اسلام و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
و لا یطیع الا الله و لا یطیع الا ما یأمر به الله و لا یطیع الا ما یأمر به الله و لا یطیع الا ما یأمر به الله

منه فبما شئنا من ان حيزي که خواهم است مني الحق از حکم دانست و این است که
که بروی حالت لاکنی در آنچه گویند از امور که کما لفظه ستر است بکتاب یا اگر خطاب با او
است او یعنی باید که کسی از امت نویسد و بگوید که کتاب را و این است که
ای مایلا و منحر فاعلم حادک و او را است که صلا لا تتبع باشد بدون تعذر است که بعضی
لا شرف است لکل جعلنا منکم مرکز و هی را از شما که امت هر یک در عین و کمال است و این
از هر مقرر علی گویند جانشین معنی و را بعد از شن این کلام از باب تعلیم و تعلیم است و غایب
و هر چه آن است که مخصوص علیه باشد در کتاب و منهاج الکتاب است شود بعد از شرف و غیره در بعضی گفته
که بتبعیت در اصل لفظه بمعنی بطریق است و تشبیه و تنبیه آن بهمت است که حیوه و تنویر است
در است محی که در این است حیوه و تنویر است و توضیح است در دین مایه و از نه الامه از او
معنی الی رسول تدبیر کتاب است می و موسع و علم است که اختلاف در احکام و فروع است که بر
حسب حدیث و منصوص است در زمانی و وضع آن از بعضی از برای هر یک از این صفت طائفه متر معنی و احکام
است طلال و حرام حدیث بود و این است بر آنکه منعید سیم بمنزاع متقدم و کون تبارک و الله و
که تو امست حدیثی جعلکم الله واحداً بنه میبد و انید شما را یک امت و متفق بر یک طایفه و متحد
احکام و حال و حرام در آن جزو و محال و معقول او خداوند و وف است و جواب آن و آن است بر آن
الکون میبد که و امکان بی آن در دنیا را می ما کتاب و را می خدا داده است از نه این مختلف مناسبتی بر هر
و در آن تا قطع از عانی منته نویسی طایفه آورد که کدام است تمام استقال می نماید و از ایشان میکنند با نسیله
امتلاف است در معصی که است آمده است و کدام از حق منسوب شده و نقد بق با آنکه کند و چون طلال
بر آنکه ال است فالتنفی الخدوات است استابید و میباید و است کنند بسوی سمرات که اتباع شرایع
الطهارت و المثال او امر یک علامه الی الله بسوی خدا بخواد و ما رجحان است با آنکه است و شما
استیناف است که منتهن تعلیل امر است بر استیناف و وعده و وعید برای میباید و این و منتهن فیه است
ایس جبر و جواد و دشمن را در وقت جزا و ادب با آنکه فیه مختلفون با آنچه مستند و ران که غافل
میکنند از امور و منتهن بعضی بر یک از حق و مبطل و کامل و منتهن را جزا و ادب و این از ادب
بر و جواب میباید و در بر افحال خبر و این محمول است بر و اجابت و آنکه میگوید که میباید و این
حق آنی بر ستم و غایت می کند و آن را حکم است و این که حکم میان آن است و این است که
از بالحق معنی است و این را میگویند و این را میگویند و این را میگویند و این را میگویند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و فرستاده بودیم که بگویند اینها را که می آید که ایمان آورده اند و اینها را که می آید که ایمان آورده اند
عفت الذین امنوا و عملوا الصالحات و اولئک هم المفلحون و اولئک هم المفلحون و اولئک هم المفلحون
و ابراهیم و یونس و نوح و ادریس و اسحاق و یعقوب و اولئک هم المفلحون و اولئک هم المفلحون و اولئک هم المفلحون
در نماز به آنکه صاحب نفس بر مضایق و غوغای این امت است و این شعبه را بنده که آیه کرمه و در شان
علی ابن ابی طالب نزول اجلال یافته و شیعه این استدلال کرده اند بر آنکه امامت حق مشایخ
اولیا و خلافت منصب علی مرتضی است زیرا که ولی در این است که بعد از معنی منصب در امور مسلمانان
و احادیث و ائمه است در مصداق خلفاء و چون چنین باشد پس لازم آید که ولایت آنکه
نات است بود که او در رکوع تصدیق نموده باشد نه دیگر را که این وصف را و متحقق نباشد زیرا که
کلمه از برای حضرت چنانچه در مسانث لغوه مذکور در مسطور است و اتفاق شیعه و اهل سنت تصدیق
در حالت رکوع از غیث اولیا صادر شده و از آنکه سبب و توارخ و تفاسیر با معنی تصدیق نموده
و رای جمهور بر این و از آنکه که متصدف در این وصف علی ابن ابی طالب است نه دیگری اگر گویند
که ولی در این آیه یعنی ناصر و معین باشد چنانکه در آیه کرمه و المدد ولی المومنین واقع و حج استدلال
امامیه از آن آیه منتفی نشود و امامیه در جواب گفته اند که این سوال بیست نایسندید و بمفاسد است ناانندید
زیرا که در علوم عربیه مقرر شده که کلمه انما برای حضرت حق معنی آیه شریفه چنین شد و نه که ناصر و معین تنها
است مگر از آنکه در عالم و رسال مستند و کلمه در رکوع تصدیق نموده اند از معنی صحیح است و چگونه این
مداد الدماست حال آنکه ناصر و معین مومنان منجیه در این است که نسبت زبر که مومنان بعضی معین
و ناصر معنی اند چنانکه خدا تعالی از معنی خردا و هست در آیه کرمه و المومنین و المومنات بعضهم اولیاء
بعض یا مومن یا مومنه و منهن عن المنکر پس اگر این معنی را داشته باشد بر اینه اختلال در حلال لازم
آید و چون ولی در این آیه مذکور معنی اولی بقصد و احادیث صحاح مسلمین باشد پس باید که
آن شخص ثالث اولی بنفس بود و در امور ایشان و حج استدلال شیعه باین آیه شریفه بر امامت
شان و اولیا نام نموده و منع برگردان دار نباشد از آنکه این مالک مرویست که من دوزی در
خدمت مصطفی ص بودم که آن حضرت از حجره طاهره بیرون رفت و متوجه مسجد شد و چون
در مسجد رسید دید که ابی طالب در نماز است پس در آن حال بیابانی تضرع تمام سوال کرد و
پایه کی و فرموده ای خودی لید و چون از آن سائل بان کیفیت بگویند سلطان ولایت رسید
و این عبارت آن است که در حدیث آمده است که ابی طالب از برای سائل بسیار در دعا گفت

پس این حضرت بهشت شریف از جانب پست مبارک اشارت بجای آورد و مسائل در یافتن کائنات
پس از این گفت و این سخنها بسیار است و مندرج است در کتابها و اینهاست که در این کتاب
مختصر بیرون کرده و این مسائل بسیار خورم و بشادمان شد خدا تعالی از روی غلظت و کرم شاه اولیاء
این آیه فرمودست و چون است و اولها از نماز فارغ شدند و بنویسند مثل شریف کرد بدو کجاء طاهره خود
درست شد و رسول کس را بطلب از حضرت دستاورد و حاضر کرد و اندر فرمود که با علی امروز
از نو بجای صادر شده و در جوار خود بجا آورد و آمده حضرت از حال سنان خبر داد و انصورت را بعض
رسانید و فرمود که فدای تو ز جبار در حق نمانی و در دستاره و آن آیه که این است انما ولیکم الله و رسول
الا یؤیبه و دلیل است بر این که فعل فلان باطل میکند کار را و در حق آن و بود و من یقول الله
ویر که در دست دارد و خدا را بر سر سینه و رسول او را در الدنیا و الاخره اما انما ان او رده اند
فان حزب الله ای بدرستی که کسی بخدای عاری و حال که اهل اهل مانند قوله العاکلون انما نعکالان
و حزب در اصل لغته قوی است که نه که جمع شود بر این آیه که ایشان را عارض شده باشد و حزب یعنی
جستار این است از این عبادت بر و این که قوی را در دست عبادت از یهود که این را اسلام
میکردند و آخر منافق شدند و بعضی از عباد را با ایتان طریقی بودند و بعضی را میان بود و بعضی را
آیه فرستاد که ما انما الذین امسوا ای گروه که در حال لا یتحلفوا و الا انهم لا یحلفوا و او یکدیگر
از آنکه گرفته اند و اینک درین مقام حاضر و اولها است و بار باین ظاهر می کشند و اسلام را و منحنی
بنمایند کفر از من الذین اولوا الکتاب از انما یتحلفوا و او نه شد ایت زامن قبل که کتب از من
یعنی یهودان و انما کفار و انما کفریکه و انرا اولیاء و درستان و انما الله و بنده خدا
بنده منهای انما کفر مؤمنین اگر بنمایند تمام منان به ایمان حقنی افشای آن میکنند که با دشمنان
حق دوستی نکنند و عطف الکفار بر الذین اعدوا اولاست است بر ایمانی است از موالات الکفر که برین
حق است آورده اند که چون مؤمنان بعد از اجتماع اذان بر نماز برخاستند یهودان با یکدیگر استند
میکردند و حق خدایند حق تعالی این آیه فرستاد و اولها و انما یتحلفوا و انما کفریکه و انما کفریکه
میخوانند الی الصلوة لبوی نماز اتحلفوا و اولها و انما کفریکه و انما کفریکه و انما کفریکه و انما کفریکه
و بازی این دلیل است بر مشر و عینه اذان در معالم آورده که ترسی بود و بدین هرگاه موزون
گفتی اشتهایان محمد رسول الله و نی گفتی احرف الله الکاذب خدا و رنج کور البوز از این
خادم او انش نجاه و در او روان تر سا با اهل و عیال خود و در خوار بود و در خوار بود و در خوار بود

باجایین که هر روی بودند که سوخت و آتش این استند از ایشان باذان و نماز با نهم بسبب آت
که ایشان قوم کافر و کافرانند که می انداختند و می کشیدند که در این استند که در این استند که در این استند
بایشان خواهد رسید و نسبت که جمعی کفار چون با یک نماز نشدند گفتند ای محمد این چه دین است
که تو وضع کرده ای که خیریت در این بودی انبیا می سابق نیز با این اقدام می نمودند این چه دین است و این چه دین است
حق تعالی است و ذات ان این آیه نازل ساخت که من آتس قولاً من دعا الی الله الیه فلیس
به مد وینه ما نهم از این بود که وقت نماز بعضی می شمشیر می زدند و ایشان بود که بعضی از ایشان مسجد
نی آمدند و رسول در انتهای نماز می بود و با نماز تمام کرده و آنحضرت بنور مایه نور شده بود و بیایان نماز
لقتن یا رسول الله علامتی وضع کن که ما با آن بدانیم که وقت نماز است یا نه و می فرمود که بایکدگر می نور
که بعضی گفتند که رانی بر آیه سحر نصب نمائید که در اوقات نماز و قنوی و بد گفتند که انشی
را هم سحر بیاور و حق جماعتی در آن گفتند که بعلما سحر بود و نیز سحر کتاب باید کرد رسول
و بعد از این آیه سحر در احادیث قرار یافت و اندک نا فوس بر نهد عبد الله بن زید گفت در این
نصب و دینی را جواب دیدم که حامله بود سحر و نا فوس در دست گرفته گفت این نا فوس را می فروخته
گفت این را به من گفتی خواهی که از این برای نماز بلام گفت ترا چیزی در آن تعلیم کنم که سحر از نا فوس باشد
نعم ان کدام است گفت ای ابو الله که نا احوال شما را به گفت من از این نا فوس و رسول از این
در راه که گفت این نا فوس من با من مودود و اعدا را بلال طلب فرمود و او را با من تعلیم نمود و در
بلال با من گفت و بعد از آن که بر روی این را در جواب دیدید و اگر این خبر می باشد رسول
بر فوس و دمان اعتماد نموده و ما انکه چهارل شد و ما مودود شده و کرنا ابتدای آن اند و می بوده
آورده که جن فوس از بود از تحت مسالت پناه رسیدند که تو بگو اسم پیغمبر این ایمان داری
نفرست فرمود که مومن بالله و ما انزل البنا و انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق الی اخر الایه چون نام
می بردند و سحر را فخر نبوت می کردند و گفتند خدا که نمیدانید این بدتر از دین شما دینی و که بهره تن از دنیا
و آخرت از شما آید آمد که قل یا اهل الکتاب بگوئی اهل کتاب در آید بود اند و اهل حق و حق و حق و حق
عیب می کرد و انکار می کردند از ما استفهام برای انکار است و نفی معنی انکار یعنی از ما انکار و عیب می کردند
الا انی امنا بکلام ربنا انزل بالله نجد انی نقالی و ما انزل الکتاب و انچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن
و ما انزل من قبل و انچه فرستاده است پس از ما چون قرآن را بخوانی پس از آن که انکار می کرد
و اسحقون عطف است بر این معنی که برای آنکه شبیه شما فالتا بنده این مستثنی لازم و و امر می که آن می گفتند

ابو اسحاق: "ایں ایسی کچھ چیزیں ہیں جو

میکنند در تحصیل خیر یا در کفین و رزق و العذ و ان و در ظلم یا بجا و زانچه در محاسن گویند عدوان بر کمال
که جز آن بدیگری رسد و اکلام الشکحت و در خوردن ایشان رطوبت و در نوا بران تحصیل بزرگ همه مباحث است
لبش ما کالوای عملی که ایشان هرینه بدجاست که ایشان می کنند که لا ینفیسهم التریک فیتون چنانی بکنند
ایشان را علماء ربانی و الاحصاء و زاهدان عن قولهم الا ینم از کفین ایشان در رزق و نوا بران اکلامهم
الشکحت و خوردن ایشان رطوبت را لبش ما کالوای صنعون بدجاست که ایشان می کنند
بدجاست و معنی و معنی استانی نمی بردارند این تحصیل علم است بر بنی رؤس از امور مذکوره چه لولا
گاه مصلی مصلی و اغنا شود مفید تو میست و چون مستقبل داخل شود مفید تحصیل از حضرت رسالت پناه
روایت است که مسیح و مسیح است که بر قوی بگذرد و ایشان مشغول معنی باشند و معنی و معنی ایشان
از آن مکدر و یک که حق تعالی بطلب بر او فرستد حاصل که در آن دلالت است در آنکه ناکر نمی
رساند به نامک است و مفید این که واجب است او معروف و معنی از منکر آورده اند که بشیر از بخت
حده رسالت خواه مدد از مال سمار بود و روضت عیش و رفاهیت می گذرانند چون انجمن
تحت سحر و نوم و ایشان با کفار و عباد حق آمدند حق تعالی رکت از مال ایشان برداشت
و اسباب معنی است از انفسان و رفت مال سخنان بهود و بکت و نه از انجمن خاص بن غار و
کعبه به الد معلوم بود و یک او شدند و این قول و این راضی گشتند چنانکه حق تعالی خبر میدهد
و قال الیه و یک الله مغلوله گفتند هو ان دست خداست می داند است که خدا بخل
و نه چه مانع بود و روزی ریاضت می سازد و گویند معنی است که خدا فقر و در شش است که قوله سمع الله
فوال الدین قالوا الی الله فقر و معنی است حق تعالی فرمود که غلثت ابل نهیم به بهر ستمای
ایشان از خیر نایم شده ذلیل و خوار و فقر و عاجز باشند معنی است که در ستمای ایشان را مغلول سازد
بکروان بعلهای اینین در دنیا مانند اساری و یا بعلهای التین در اخره و لعنوا بما قالوا و لعنت
ایشان با دما و گفتند ما را در این دعا خذلان است و بارانده شدند از رحمت الهی بکفین آن سخن
و ای بل علی اکا صیغون طنان بلکه هر دو دست فذری خدای یعی جو دایم و افرو گرم او و انی است نعمه
بدجاست مباحث است و در سخن ایشان در فنی بخل در بنایع آورده که اطلاق بدین و بدو و بدو و معنی و نظیر
بر خدا از مشایخ است و این است و مشایخ را بطایفه نفس ناطقه که در ملک معنی او را موافق حکم ادا باید نمود
و دلیل است بر آنکه اعطای او اکثر من آن بجهت نفق کف کف کف و روزی می و در چنانکه میخواند معنی و معنی
مشیت و مقتضای حکمت بد آن حکم نیست که این جمله فعلیه حال باشد از برای ضمیر خبیة فصل بنیها بجهت

[illegible]

[illegible]

[The following text is extremely faint and largely illegible due to poor scan quality. It appears to be a handwritten manuscript in Persian or Arabic script.]

مشهور که با جلد ششم بنفیان فخری بجناب رسالت مآب آمد و گفت ای محمد ما را گفتی که سیصد
و شصت معبود را بگوئید که خدا بکسیت بکنم آنچه از ارکان اسلام گفتی بجای آرید بدین
پس باینهمه راضی نشدی و نپذیرفتی را بر ما امیر سامنمی و گفتی که هر که مولا و خداوندگار او نم
خداوندگار اوست ما این قبول نکنیم این خبر است که گفتی از خود یا خدا و مورد ترس و ان
خدا نمی که بجز او خدا نیست که این فرمان خدا کردم و گفتی حارث که این بشنید پشت کرد و بجانب
را حلا خود در رونا ده در راه میگفت با خدا ای که میگوید حق است و از نزدیک است بر ما از
ایمان ملک بجا را از نزد یک و عذاب الیم بر این بنو زید میگوید بود که سنگی از آسمان بر سر
او آمد و او را بکشت و خدا بخوابی این آیه است و ساجد حال سماء عذاب و آیه للکافین الله یعلم
ما به که امر خداوند و خداوند حارث و دو در واقع عذیر انکار نمودن برای ساختن
درست امیر و معنی و معنی و نصرت و مدد آن که بعضی از مباحث اهل سنت از روی عصبیه
و حس در آن حمل میکنند و محقق نیست معنی و مدد که همه را اهل اسلام بودند و دست بدو و این
حاجات و فحالی میباید و مدعی از اهل سنت به حدیث عذیر ابراهیم بوده و گفته که چو حضرت رسالت
در خلافت علی نصب مآد و با سنی که بطرف دیگر احکام منع لعنت در میان جمهور اصحاب میکرد
و در میان موفقیان و مایه ای جهان به خداوند کس کاری در زنده کند چو این کار از شیوه بانو
بسیار است باینکه که افسوس سودی و توضیح آتیه و تخریب و سودی و چون در واقع عذیر و دیگر
ایات و احادیث است که اهل حلی و آیت میکنند بصر بر اینوجه غیب ظاهر شد که قول شیع
باطل است اگر چو با آن سلف و بنده ای که در مع ظهور حدیث عذیر در خلافت حضرت امیر گفته منی
چه رد کرده امیر حدیث متهم و بنده ای که می تواند بود که از تنبیح احادیث دور و از حلیه عقل
و انصاف مهور و شد و آنچه گفته که تفریبات امت این حضرت در انشاء سفر بالای جهان منبر منافی
نسب امامت است چو ابان افسوس که آن سنی ^{باصحاب} میبایست که این اعتراض را اول با خدا استعلا
لند و گوید که در نسب ما یک که با دو بار آن برخاسته که بوسای غریب در میان آن از درختی کوئی
به انی اما الله چنانکه هیچ کاری در زنده کند بی آنکه تمام عالم حاضر باشند معنی ندارد و همچنین که
عصبیه گذاشته و بنده ای که و سایر فریشت را معذورم انکاشته محمد را بر کبری و بگوید هر چه بری
یا او را از کوئی چنانکه هیچ کاری در زنده کند و چه ندارد و اگر تفریبات رساله موسی و نسب مدد و
بایان و تفریبات مصطفی و غایب و حق این است که بگویند تفریبات منبر و بیان

بر بالان جنان نقصان اطرقت او نگنند اما ایچ گفته که سام علی بن رضیخ کرده بگویم که او بعد از صلواتی امام است
قامت ز اوران شعبه نام که جواب آن نمیکونند که عجب است که آن مستی با خداست منازعت نمیکند
که این سکر شکست که مسلمانان را بسبب اطلاق و اجمال مسکونی اقبوا الصلوة و مخرج مسکونی که در ضیعت است و نیست
چند و ثمن نیست نمیکنی و در قرآن اینی می بینی که جبر کوه شود در حضور جبر که با آنکه ملکه هم مسکونی اقبوا الصلوة
ورانی و اجتهاد با ما افکنی تا هفتاد و ست قول مخالف بدیدام و همچنین در باقی احکام شریعت پس اگر درین
مهمیات اجمال و اجمال رواست مسئله امامت خود دخلی است اگر نامتصریح نباشد نقصانی از آن بونی نماید
چه در عقل مکرر است که امامی باید که جایز احکام نامتد و از این عباس رواست است که جمع بیو و تر
بجهت اند و گفتند با محمد تو نوریت ابان داری که کتاب خداست و بر حق و گفتند تو با ما مستفی در این
و با ما تو مستفی در آنکه قرآن حق باشد و از نزد یک خدا آمده باشد و تو ما را باطله منعقد باز گذار
آیه آمد که قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ عَلَىٰ مَعْلُومٍ ثُمَّ عَلَىٰ بَقِيَّتِهِ شِمَاءٌ جَهَنَّمِيَّةٌ مَعْتَدَةٌ لِّدِينِ الْحَبَشَةِ
جَهَنَّمِيَّةٌ لِّقَبُولِ التَّوَكُّلِ وَالْإِجْمَالِ تَأْوِفِي كَإِمَامَتِ كُنْدِ احْكَامِ تَوَكُّلِ وَاجْتِمَاعِ رَأْيِ اجْمَعِي إِذَا ذُرِ
این بر دو کتاب حق تعالی شمار از آن فرموده آن امان آوردن است بحمد و معاذ انزل الکلم
و آنچه فرموده پسوی شما از امر و نهی یعنی تا وقتی که بیاورید امر و نهی آنچه ستاده شما من سر بکنم
که از پروردگار شما یعنی قرآن پس از این قاست ایمان آوردن است و از آن که خدا را
چه کتب الهیه با ما اندایمان آوردن با کسی که معجزه صدیقی او نماید و مطلق شود بوجوب طاعت او
و کتب کثیر است و این زیاد میکند بسیاری را از ایشان یعنی از بیو و تر و مائرا
الَّذِينَ مِنْكُمْ كَذِبُوا وَالْخِيَارُ مَنْزِلٌ تَدْعُوهُ زُبُرُورٍ وَكَارِهُنَّ فِي الْمَنَاجِ وَرَأَى الْفَرَادِيثَ
طُغْيَانًا وَكَفَرًا سُرْتَسِي وَنَارًا وَيدى و استناد یازنی طغیان و کفر یعنی آن بر سبیل غور است و حقیقت
قاعا کفر و طغیان است اند و چون حال اهل کتاب بر این منوال است فلان تاسی پس اند و ناک سبک
علی القوم الکافرین و بر کرده کافران بجهت زیادنی طغیان و کفر ایشان چه ضرر آن لاحق باستان
می شود و بغیر نمی رسد و سیریت نمیکند پسین کلال و اندوه بخاطر فیض خاطر خود راه داده حاصل که آیه
برای تسلیم و خفرت رسالت است که دل فیض منزل با بیان ایشان بسند بود و چون ایماں نیاروند
دل تنگ شد حق تعالی فرمود آن مشو که ایشان سبب عذاب و عذاب اند پس کفر و طغیان و ضرر آن
نمود و چون نماند رسید که قال ان الذین امنوا و عملوا الصالحات فلان ایماں آوردن و نیکوئی و الذین
فکروا و عملوا الفحشاء و المنکر فاولئک هم المصلون و الذین کفروا و عملوا الفحشاء و المنکر فاولئک هم المصلون

من آمن بهر که ایمان آورد از آنها بدل صاف و نیک خالص بالله واليوم الآخر عباد الله
باز پس در عمل صالح و کمند کار پسندیده فلا خوف علیهم پس هیچ غمی و ترسی نیست بایشان
از عذاب و عذاب و لا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوختن باشند از خوف و تاب و بعضی
این آیه در سورة البقرة گذشت و الصابون مرفوع است بر اینند انیت و خبر آن محذوف است و ظاهر
النت ان الذين امنوا الذين ما واد الصابون بذكره و قوله من امن آه مرفوع باشد انیت
و خبر آن قوله فلا خوف آه و این جمله خبر آن است و با خبر میزند آنکه گذشت راجع محذوف است ای
امن منهم پس در نفس کفر و غم و ایشان می فرماید لعل اخلت ناهرا بینه ما و اگر قسمی یعنی نرمان لبنا
میثاق بنی النضر مثل پیمان فرزندان یعقوب را در نوحید و ایمان بحمد و اگر چه اخذ میبانی بر این
بود اما چونک ایشان بود عارف بودند باین و بصحت این معترف بودند پس این حجت باشد بر ایشان
و آیه سئلنا و رستنا یم الیهم سئلنا بوی ایشان یعنی از اول موسی و اولی خیرات فی عمره
علما جاء هم رسول هرگاه آمد پدید ایشان رسول بما لا تقوی انفسهم باینچه خواست و دوست
نداشت نفسهای ایشان بکمالی شریعت فرقا حکم بود اگر وی را کذب کردند چون عیسی و
محمد و فرقا بقتلون و کردند که می کشند چون ذکر با بری راعی این معترف علیه
جواب شد راست و این جمله صفت رسالت و راجع محذوف است ای رسول منهم و حسبتوا و
بداشتند بنی اسرائیل ان لا تكون فتنة آنکه یافت شد بلائی و محقق یعنی عذاب ایشان را بقتل
و بکذب انبیا فعموا پس گور شدند ایشان از دیدن دین حق و دلائل آن مانند کوری که راه و
مقصود نبی و وصی او گشتند از استماع سخن راست چه بر عبادت عجل راسخ شدند و سخن باران
را نشنیدند و تاب الله علیهم پس توبه کردند بعضی از ایشان حق تعالی توبه ایشان را قبول فرمود
ثم عمو و اوصیاء بعد از آن گور و گشتند گفتی منهم بسیاری از فرزندان ایشان با کفار
عیسی و محمد کوبند که چون توبه کردند حق تعالی عذاب را از ایشان برداشت و بعد از آن بگور
طغیان خود رجوع کردند و الله یضرب الذین یبغضون با آنچه میکنند مناسب آن
باد آتش ایشان خواهد رسانید بعد از آن بیان حال نصاری میکنند بقوله لعل کفر الیه
بدستی که کافر شدند تا آنکه از روی جهالت ولی بصیرت غافلوا گفتند که ان الله هو المستطیر
این مژگم بدستی که خداست این مریم و قال المسیح و گفت مسیح که با کفنی است و این جمله
ای همین دهر اهل بر خیزد خدای مکی و می بگم که بدور کار من و ابروید که از شما بعد از آن بگم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
تعالی فرمود که اینک من بشارت میدهم بر سنی که هر که شرک آورد بخدا تعالی فقد حرم الله علیه الجنة
پس چنانچه که خدا می فرماید که در اینک من بشارت میدهم بر سنی که هر که شرک آورد بخدا تعالی فقد حرم الله علیه الجنة
محدث و میگوید که اینک من بشارت میدهم بر سنی که هر که شرک آورد بخدا تعالی فقد حرم الله علیه الجنة
در هر موضع آن کردند من انکار هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان این کلام محض است
که از نزد کلام عسی باشد یا آنکه الزام حق تعالی بجهنم نبیند بلکه ایشان قایل شدند بهت بفرموده عسی و توبه
بحق تعالی و حال آنکه خدا می فرماید که اینک من بشارت میدهم بر سنی که هر که شرک آورد بخدا تعالی فقد حرم الله علیه الجنة
می گوید که اینک من بشارت میدهم بر سنی که هر که شرک آورد بخدا تعالی فقد حرم الله علیه الجنة
این حکایت است از قول خطبه و بلکه اندیشه ایشان قایل بود در بابانیم نمند یعنی الوهیت مشتمل است که اعتقاد
میان خدا و عسی و مریم که یک ازین با الهی اند و الهی ازین است و قول اول از عفو بیست
که اعتقاد دارند که الهیت مکرر پس من مریم چه معتقد ایشان است که اول حدیثی است بودید که
افنوم الالب و افنوم الابن و روح القدس بعد از آن یکی از آن شد و الهی بیست و
بهت نیست در انکار ادا است محال چنانکه در لایعقلیه باشد این است حاصل که حق تعالی میفرماید که
تعالی میگوید که الهی است الهیت و تمامش الله و الله است در وجود الهی واجب
است که من خود است از جهنم که بعد از جمع موجود است الا الله و احدا بخدا بی حاجه که من خود
بود انیت و تعالی از قلم شرکته و من مزیده برای استغفار حق است و آن که من خود است
نه اینند ای قوم محکم بگویند از آنچه میگویند و توحید قایل نشوید که بستان الالبین گفت و آیه بر
نماند که کافرانند منم از ترسیان عذاب الیم خدا بی الیم و دایم شد و از آن مسئله
نشود و لهذا در عجب آن میفرماید افلا یقولون ایا رجوع فی ذلک الی الله یأتمت خدا که آن انشای
لذین یحادی باطله با قول زانیه و یتستغفرون و امرزش غمی اهد با عفو و توحید و خبر از انحاد
حلول بعد از آنکه بر توحید و توبه بر انشای که می فرماید و الله یغفر و خدا می فرماید که راست بایسان را
مرحیم مهربان برستغفوان و خرق میان توبه و استغفار است که استغفار طلب معصیت است بدعا یا
توبه یا غیر آن از طاعت و توبه ترک بر معصیت بر آنکه بمنزل آن بود و نمند بعد از آن رد قول ایشان در
بر طریقی احتجاج بر ایشان فرمود ما المسیح این کلام نیست مسیح که پسر مریم است بعضی عسی که ایشان
را خدا میگویند الا منقول که فرموده از خدای قل خلث من قبله الیم و سنی که گذشت
نموده از دستندگان خدای و او را معنی است داده است جز آنکه ایشان را نیز عطا کرده است

بر دگریم عیسی زنده شد و ظاهر شد در دست موسی از دین گشت و ایان حق است و اکابر دین
 مت آدم غزلی بدو وارد مخلوق گشته و آن غریب تر است پس از آن انبیا الله علیه السلام از
 بیت بیرون نمی رود و در الوهیت داخل نمی سازند آمد صد نفقه و ما در او معنی مرید گشتن تصدیق
 و مقیم بر آن و یا تصدیق انبیا و آیات ربانی فی کردگان با کلام الطعام بود ندیده و ما ذک طعام
 در ند یعنی احتیاج بطعام داشتند و با وجود این نوع احتیاج چگونه صفت ربوبیت را برایشان
 می توان کرد و گویند که این کتاب است از احتیاج بول و بر از زیر آله هر که طعام خورد و البته
 نیلج با نهاد داشته باشد شخصی چنین چگونه ربوبیت داشت باشد نظر کیف بنگر چگونه
فی لکم الايات بیان میکنم بر آیتان و الدلیل توحید را هم نظر پس در ذکر در حال
 نشان که آتی بگویم چگونه آرد که منبذ از دریافتن حق و مایل در آن نم از برای تعاقب
 بن العجین است یعنی بیان آردن آیات مذکوره را و اعراض الی ان الخط از آن اجتناب
 عرب جز است نظر اول بفتح جلیل او سبحانه است در نصب آیات و از احد علل و نظریاتی
 تعال فبیح الی بر سبیل انکار و بزرگندیش آن در آیات برورد کار بعد از آن در
 نتایج او دودینه مابد قل یهوای محمد رسایانرا ان عبد و من دون الله ایامی برسند
 29 دون خدا تعالی ما لا یملک لکم انرا که بدات خود مالکیت برای شما ضعیف و لا یستطیع ان
 نه سود عیسی و تصرف آن ندانست که کثنا و غنا بشمار رساند بلکه تملیک او سبحانه قدرت سر
 نه ذبا و داد هرگاه او فی نفسه مالک چیزی نبوده باشد پس چگونه ربوبیت بر وجه حق
والله و خلای که معبود بحق است هو السميع او است شنوا اقوال باطله شما العلم و انما یستطیع
 فاستد شما و بر وفق الهی خواهد داد بعد از آن اهل کتاب را نه میکنند از غلو که آن افراط و
 فریط است قل یا اهل الکتاب بگوای محمد ص ای یهود و نصاری لا تغلو فی دینکم غلو نکنید
 در دین خود غیر الحق غلو نمار و او باطل مراد نهی از مبالغه یهود در مذمت عیسی و افرات نصاری
 عیسی می میکنند بختی که امر فیه و شیع نسبت با و دهند و نصاری در رفع او کوشش میکنند بر
 وجهی که دعوی الوهیت او کنند و خطاب بنصاری است خاصه ولا تسعوا و این دعوی کنند
اصول و قوم و از رویای گروهی از اسلاف رؤسای خود که کل من قبل
 همراه شد پیش ازین در شریعت خود یعنی قبل از بعثت خاتم الانبیا و اکابر دین
 میخواستند بنیاد را از رویای عناد و بدیع و ضلالت را در میان ایشان انداختند و منقول

در حق او نبی بود و در حق او

که راه گشتند یعنی ثابت شدند بر ضلالت و گمراهی خود و حق سبوا و السبیل از راه راست گشتن اسلام
بعذر از پیشتر مغرب و بگذشت از گمراهی و باغی شدند که بنده ضلال اول اشارة است است از ضلال
ایشان از مقتضای عقل و نانی اشارة است به ضلالت ایشان از آنچه در تشریح حجت رسالت است
و با ضلال اول اخراست از جا و به شریعت نبوی و دوم از جنت دایمی لعن الذین کفروا لعنت
کرده شده اند آنکه کافر شدند من کفی اثمکم بئس از فرزندان یعقوب یعنی جودان علی السکاک
و او در زبان و او دوم از با قریه و نیست که اصحاب ایلین چون عده آن نمودند و در روز رستند در
مایه گرفتند و او دوم برایتان ذکر کرد که اللهم العنه چون این دعا کرد و حق تعالی سبحانه که اله عز و جل
و عنین این مریم و بر زبان عیسی میر که اصحاب مایه را لعن کرد و خوار شد بدو ذلک این لعن
شعیر که مقتضی مسخر ایشان شد بما حصوا السبب آن بود که نافرمانی کرد و گناهان بچند وقت
بودند که از حد و رنج گذشتند از آنچه حق تعالی بر ایشان حرام کرده بود و بعد مدت از آنجا
به هدف غیر لعن گرفتار شدند و به صفت کفر و بد و غیره که لعن بر آن بود و عیسی حجت از اله
ابهام است بآنکه منی امر اهل چون از انبیا منول شدند از سبب تعویبت و استحقاق تعالی بآنکه
که عصیان و طغیان موجب حقوبت است و اگر چه فاعل آن از بیوه منول است و خداوند تعالی است که
هدایت قدسی را رفته که خافت احمده لمن اطاعنی ولو کان عددا حمت و صفت الفاعل من
عصانی ولو کان سیدا و رستیا و ما در مولد با حصه بعد از سبب منی سبب موعول خدا پس امر اهل
بزیال عیسی و او و عصیان و اعتدای اله بود از آنجا که کافران و منافقان بودند که گفتی
منی که بعضی از ایشان بعضی را لعن منکر فعلکون از معاصی است عاصیت که منی کرد و در منافقان
که منی و منی چهری شدند از آنجا که خود از قول عرب گفتن منی الامر و انهم حنه اذا المنع لیس
ما کافرا لعلکون هر این بخدا منی که بدو است ایضا ایشان میکردند این تعویبت از فعل فیه ایشان
مؤکد بفرموده در این نهید عظیمت النار را کنی منکر فیه لیس از حضرت رسالت فرموده که افر معروف
که منی و منی از منکر و دست بفرموده را بگوید و در این حق دارد و منی از احوال اهل کتاب خبر میدهد
منی که منی و منی بنی نو سبب باری را از اهل کتاب که از عاصی خدا و منی بنی نو کفر و ادب
منی که منی و منی بنی نو که بعد از آنکه بدو گرفت و دست در آن را بر حشر اهل کتاب
منی که منی و منی بنی نو که از حضرت رسالت فرموده است بر اینی ایشان انفسهم
منی که منی و منی بنی نو که از حضرت رسالت فرموده است بر اینی ایشان انفسهم

خبر ایشان از پیشتر در ستاد و دستهای ایشان در محراب نشسته و گفتی که اینها را
کرد و فی الحال اب هر حال درین و در عذاب ایشان جلوه دادند و می فرمودند که این سخن را
آخر ذم باشد و مخصوص ذم محذوف ای لب شنیاذ که لایحه کسبیم البسما و الحان و در این
تو بیست در این ای روزگار و جنبه بر افعال بد و خبیث اعمال ایشان که گویا تو از مومنان
و اگر باشند مفاققان بود که ایمان از روی حقیقت یافته و البتة خدا را بخیر و در انوار
الهدی و بای فرمودند در متده است به معنی قرآن میا الخلد و هم از لیا و هر از و انکیرند
متکافران را بدوستی و ادانت که اگر ایشان مجید و قرآن ایمان داشتند می بای که بدوستی
نمک و نه اکثر برانند که معنی این است اگر بود ایمان بی داشتند جدا و موافقی و توفیق با مشایخ
دوستی نمیکردند چه حاکم خدا از رتبت است که با کفار بدوستی نمکنند و لکن کنند اولیکن
بسیاری صفت از بهر دایم فحق فاسقین خارج اند از دایره ایمان لکن این اشک
التکاش هر این بی بانی نویسنده می رود اندا علی آوخته از روی دشمنی للذین آمنوا بانک که
کرده اند الیه و دجود انرا و اللین انشیر کو او انانرا که شرک آورده اند یعنی خود را
و متکافران بدین و مومنان اند و مومنان و بدین سبب در مخالفت اهل اسلام موافقت میکنند
با مشرکان و لیکن ان اقریم یوم ایمنی بانی نزدیک ترین مردمان مؤمنان للذین آمنوا
از روی دوستی مرانک لی که کرده اند لکن قالوا اننا نصاری انانکه می گویند که ما نیز با شما
بجانب رقت قلوب و قلت هر صالت بر دنیا و کثرت ایتام حالتان بعد و عمل برخلاف
بودن و البتة انما بقوله ذلك لیم یقرب مودت بان منهم لبس البتة بعض از ایشان
فستشمن و اناب و ترها گاو عابدان صومعین و انهم لا یستکبرون و لبسه انکه
کردن کتبی می کنند در دین دلیل است بر آنکه تواضع و اقبال بر علم و اعراض از عنوت محمود است
اگر چه در کافریاست علما گفتند که مراد از انها که قرب مودت با مومنان و استعدا بخیر
و اصحاب او نید و تفصیل این قصه قبل ازین سمت نخر یافته بعد از ان از رقت قلوب و شربت
و خبیث بومینا رستمان بقول حق خبر داد و از اسمعیل حضرت بر علیه السلام و از
جورانی شنوند علی بن عبد الله بن عباس علیه السلام و انما انما انما انما انما انما
و استعدا بخیر و تفصیل این قصه قبل ازین سمت نخر یافته بعد از ان از رقت قلوب و شربت
و خبیث بومینا رستمان بقول حق خبر داد و از اسمعیل حضرت بر علیه السلام و از

[illegible]

جمع کرد و فرمود که چنانچه گوشت را کندن و طعامهای طبیب و خواست و سبب بزرگداشت را بر خود
نزدانند بدانند که شمار انجی فرمایم که مانند احوال ترسایان روزگار عود به استبداد و درین من ترک
باید و تحریر زمان نیست نه آنکه صومعه را از کبرید و در آن شنبه و یکشنبه احتیاط نکنید بدینست که
از یک من روز هفت و در میان اینها هفت خدا را بپرستید و باو شریک ننمایید و هیچ
عده کنید و نماز بسیارید و زکوة بدهید و روزی ماه رمضان بدو اناکته است از شما بخواهد بود
بمیزان شد و بر خود پلاک ستد و بر خود محنت گرفتند و خدا را بشان سخت گرفت و اناکته
در صومعه و در بناماده بقایای البتهد و بعد از آن حتی تقای این آیه را نازل ساخت ما الله
الذین آمنوا ای که یکه و مومنان لا تخفوا و ایا ما یکند بر خود طعنات ما احل الله لکم
ما کما و الله بدله خدای بر شما حلال گردانیده و لا تعجلوا و اونی و رگنند از حد و الهی و آن چه
که حرام ساخته شما را حلال گردانید و جایز است که مراد تحریم ما احل الله بابتدعنی در مگذرید
و جایز است که حرام گردانید و در واقع مراد حلال ساختن الله بدینست که خدای
لا محنت المعتقدین در وقت ندارد و اناکته را که در گذرند و رکن او رده که آب دلال
منند و بعد که یکی اندک جایز است و تحریم ما احل الله من الطبیات و در اناکته ریب تا سفسه
از سبب این شریعت منیب بل از سبب این منزعجتینا و الطبیات و منکذات منکذات
سوم و انما یعتقدی خود میدوی پس برتر است نگار که فعل آن اولتربا شد حق تعالی بعد از این
ازین بطریق اباحت امر فرمود و آن را باطل ما احل الله لکم و قلوا هتاهل شرککم الله
و برید آنچه را که حدار و ری و در دست شما را حلالا طیبگار و روزی مباح و پاکیزه اگر چه
روزی غنای حلال حلال است پس آن بر و بونا کبد است کما قال و کما الله موسی علیها پس حلالا
معقول مطلق باشد بغير لفظ فعل از قبیل فعدت جلوسا و حق تعالی در موضع دیگر رزق را علم
اطلاقه و اگر چه مملای رزقنا هم یفقون مصدری این است که روزی مراد ف حلال است
و الله الله و بترسید در تحریم ما احل الله الذی انتم یلمون خدای که عتقاد بدو
گروید کانی و این استعدای نفوس است با طیب مطعومات محله با لطف و جود و در این
آیه دلالت است بر کراهت خلی و خوشن و خورج آنچه مجوس برانند از باطنی و طیب و
بجایزه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر چه در این
نیز از این خبیث و سوسه و در بینکم میوهی زنا و به البیت که از آنجا برادران و کفر و

در آورده اند بعد از این در این امری گفتند یا رسول الله ما مطیع فرمان تو ایم اما چنان
ماندند تا اینکه خوردید ای آنکه لا اله الا الله مودعه نمیکند خدا شما را بالکفر فی ایمانکم
پی برده در سوگند این است و قوله فی ایمانکم صدمه بود که دست با صل لغو زیرا که کفر مصدق است
معا حال فی ایمانکم بدانکه علماء در معنی این لغو اختلاف است بعضی گفته اند که آن بدن عیان است
و نیز بعضی آن عبارت است از آنکه شخصی سوگند خورد بطین جنات و حال آنکه بخنان باشد این
قول حقیقی است و نیز در این عبارت قول لا اله الا الله بعد از کلام بدو ان قصد است این قول
شافعی و بعضی امامیه و نیز مالک لغو را با آن سوگند است بر ماضی یا حال یا مستقبل
که گفتنی بقصد تا کلام از والد و بالا والد سوگند خورد بدو ان ایمان قصد میکند که بنوع
شمارا با آن معذب است از دو کفایت از شما که در دو لکن نه خنل کم و لیدن مودعه مسکند
یعنی معذب می سازد شمارا بما عقلت الا بهما با برید سوگند را یعنی بر مال گویند مدال قصد
آن کنند و بعد از آن حشمت آن مانند و حریف حشمت ما مله علم است با آن چه مخالف می گویند
خوردن آنکه نشود و کفایت را در او مسکند و گفتار سر گذشت که از آن یعنی ای رت حشمت و
شکستن آن اطعام غنیمت مساکین طعام اول ده سکن است یکی را مدین را مدین را مدین را
امامیه و بنی و نصف صاحب از کمد و قصاب و از مودعه بدست حشمتی منی او سقوط ما نطعمونک
اهلکم و مبیاه ایچ طعام میدید اهل خود را یعنی اعلی نه اولی او و لکن سوگند است بر اطعام
یعنی کفایت آن بوست مشوره در روس یکی را یک جامه او بخیر تر قید با کفایت او از مودعه و آن
بنده البیت و مشط است در رفد ابا با در حاکم ابا با و صاحب و صاحب حشمت حشمتی بر مقصود
در کفایت قنای نه ابو حنفیه و بنی کافرا بنی است ابا به و متاعی مسکونید که این طعام است زیرا که کفایت
بمثل آن متغیب نمی توان شد فیه لم یجفت یسیر بر کفایت بدین از کفایت نه مایه را فضا
ثلثه اکام پس روحه و است نیت در دست بعضی منتابع با جماع اصحاب امامیه و متافعی
ذلك انک مذکور است کفایت ایمانکم کفایت سوگند آن نماست از احسنه قبول سوگند خود را
در فکند و اخطوا ایمانکم و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن با حفظ سوگند خود میکنند
معنی که سوگند بخورد بر هر مری که شمارا سپاخ شود گذشت بخنل که کفایت بدین و با آن که در کفایت
بیان می کنند و در پیش می گویند خدا اهل که ایمان بدین شماست نهای شریعت اسلام را بلکه مشهور
بخدا که شما شکوید نعمت این بنی و غنیمت را چه مثل این نبین موجب تسهیل خرد و محبت از ضیاع

[illegible]

[illegible]

رسایندن روشنی این نورانی شهابی شمع شود و خیر و بر رسولی بخوانید و در این وقت
رسالت است از ان شهاب رسیده و هر دلی که چون این قریم خواندنی شد بعضی صیانت که استوار است
بعضی برادران که شهابی نور بودند و حالا بترت مرکب بپوشیدند و چون بپوشیدند مالش را ایستاد
لبس علی الدین امنوا ثبت در آنکه امان آوردند و بپوشیدند و بپوشیدند و بپوشیدند
ستایشه جناح کلاه فبا کلمه او بداند خود را در آنکه امان آوردند و بپوشیدند و بپوشیدند
و امنوا و ثبات و برزیده باشند بر ایمان و بپوشیدند و بپوشیدند و بپوشیدند
نم انقوا و امنوا ایمن ثابت و مستقر شده باشند بر تقوای خود و بپوشیدند و بپوشیدند
بهریزگاری از محاصره و احسنوا و نیکویی کرده باشند و استغفار بکنند و در اعمال جملہ افعال حسنه
و یا احسان بفرموده باشند و غرض از تکرار مبالغه است بر سوخ و ایمان و انفاذ دوام و استمرار و در
اعمال حسنه و الله یحب المحسنین خدا دوست میدارد نیکوکاران را و مراد محبت خدا با ایشان
اعطای ثواب است و اکرام بحمل ایشان آورده اند که در عالم الحدیبه چون مسلمانان مجرم بودند و تکلیف
صدیقی شدند جانوران شکاری در دست کراه ایشان غلبه کردند بمیان رخت و بار و غیره ایشان در آن
آمد و ایشان پس احرام از حرمان شکار متعالم بودند و این ابتلا بود از حق تعالی بایشان و حق
نهی از آن و گویند و رخ و چمنی نزد ابوالشیرین عمر آمد و میفرمود میزد و او را بگشت و مردمانی بود
بایلامت کردند و نزد رسول آمد و صورت خال بموقف عرض رسانید حق تعالی این آیه فرستاد که یله
اینها انذین امنوا ای کرو و بیدکان لبکونکم الله هر آینه می از ما بد خدا شکار را یعنی با شما به
معامله از ما بیدکان می کند یعنی منی استیکر بجزئی از صید در وقت احرام شما تا طلوع و بر عالمیان
که کدام از شما مرکب صدیقی شود و کدام الله بد حکم الهی نموده از آن مجتنب می کرد و تحلیل و تحفه
در شش چست بنیبت بر آنکه هیچ ابتلا نماند ابتلا بیدل نفس و اموال نیست پس هر که بر این امر حقیر
نابیت قدم نهد و چگونه نزد جنسی که اسند و احمست از آن ثبات قدم خواهد بود و زید و قوله غلط
اینها یک شفت نشی یعنی چو با قلیل حقیر از صید که میرسد بدان دست می شتا و سر کا حکم و غیره تا می
شما و این ابتلا برای الله که لبکونکم الله نماید یعنی ستم ساز و خدای من بخافه انکس و لا
که از عذاب وی بترسد بجهت قوت ایمان آن کسی که از عذاب او نمی ترسد بجهت ضعف ایمان
و ذکر علم نموده و بار او را معلوم و ظهورش فرموده و می تواند بود و بگوید که علم حقیر و مخدر
باشند ای لعین او سبب لعن تا در میان خدا عالم شوخ و بگسیخته از وی میترسند و بالجنس

و اما در این باب از میان و یکس اطلاق ندارد بر صید کردن با و یعنی در خیم مردمان
 از صید است و این را باید بداند که این سخن اشتباهی است پس هر که از حد در گذرد و در
 شکار کند بیک ذرات بعد ازین اطلاق بعد فله عك اب التیم پس بر او راست عذاب
 بر او است بعد از آن در ذکر عقوبت و تنبیه در این حد و این حد که در وی فرماید یا ان شاء
 الله الذین اوتوا الذی کب فی الاثام و رده اند لا تفعلوا الصلوات کثیرا و کثرت کثرت کثرت
 و اولی مستحق العید و شش و اینها قول الله باشد یا نه الا اخرج به الدلیل جنانکه باید و انتم
 حرم و حال آنکه اینها هم گفته باشند باینکه یا علم مصدر و کمن ففله منکم و هر که بکشد آن صید را از شکار
 حرام است و این نیز مصدر است یا علم مصدر و کمن ففله منکم و هر که بکشد آن صید را از شکار
 مستعمل در حالتی که قصد کنند بهیاست از این یعنی دانند که محرم است و قتل صید را و حرام بر او
 ابو البخیت است که در عام الحدید کور خور را بکشد پس متعذر است با و است و گفته بر میوی که
 صید بکشد بعد از خطا جز او مثل صفت من التیم پس بر او واجب است جزا که ماند
 انجری باشد که کشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا از چهار بار مانا بود یعنی شش
 و کما و کما و کما و کما بعد صفت جزا است یعنی جزا است و در آن حکم کنند بر او
 و کما و کما و کما و کما بعد صفت جزا است یعنی جزا است و در آن حکم کنند بر او
 بگویند که مانع گشته باشد از نعم که ام می تواند بود هک یا در حالتی که آن جزا قربانی کرده
 باشد بالغ اللعید رسیده باشد بکعبه یعنی حرم برند و انجا فرج کنند و چون بالغ اللعید
 و ضافه لفظ است که کتب تعریف از صفات البیة که این جابر باشد که صفت نگاره واقع شود
 یک کفار و کفار است بر جزا یعنی واجب است بر او و نگاره که بر پوشد و رفع کنند نگاه انرا طعام
 معنی است یعنی آن کفار طعام دادن در و این حد است خبر مبتدای میخیزد ای انکه
 طعام مساکن او عکال ذلک یا برابر آن طعام مساکن است و ان صیما ما از
 بدوی و دوزخ و استثنای یعنی بازاء هر طعام مسکین و عدل معنی فعل و صیما
 با مضمر است بر کتب و قوله لیکل کوف و کما ان اصرع من خلق است بخد و فی ای فعلیه و کما
 ذلک الطامع له و الصوم لیدون فخل فعله و یسود عاقبت و اصل و بل نقل است پس یعنی
 است بر کتب و صید است جزا طعام دادن یا روزه و استثنای است باینکه
 کربانی و منحنی کما در او را به آن است شکر تکلیف است که از طاعت

حکایت از گذشت و عفو کرد و علی علیه السلام از آنچه گذشت بابت که میخواست
مید مید کرد و جاهلیت و یا آنچه قبل از تحریم بود و من عاصی هر که باز کرد و بمنال این علی علیه السلام
پس انتقام کشد خدا از و این جواب شرط است و تقدیر اینک فیه شوق الله من و الله عز وجل و خدا
عالم است در حکم خود و انتقام خداوند انتقام بر کسی که امری را کند در محبت بر آنکه در این
مقام احکام متعدد است اول آنکه اختلاف است در صید نهی در حالت احرام نزد شخصی هر صید است
که ماکول الله باشد این قول شافعی است و ابو حنیفه گفته که هر حیوانی که وحشی باشد خواه ماکول
الله باشد یا نه و اصحاب امامیه گفته اند که صید حیوان محلل مطلقا حرام است اما در محرم صید طلال است
منه و اغلب و ایش و نب و ربیع و فقه حرام است نه غیر آن و ولم آنکه صید حرام است و در هر
احرام بی باع و خواه انکیز و عمره و ص باشد باصل محبت عموم لفظ سیوم آنکه جزا صید و بیعت
در جمیع انواع الملاف خواه عمد باشد یا خطا یا انشای خواه آنکه متلف آن ذکر احرام خود باشد
در حالت عمد یا نه چهارم آنکه نزد ابو حنیفه مرد و بمانت نیست پس نیز او و بعد را قیمت باید
از آن قیمت او منتهی بدی باشد محبت میان آنکه اهدی کند نفی و میان آنکه قیمت آن طعام
بی دو و سه یا این را نصف صاع کندم بدید و از غیر کندم صاع و اگر خواهد بعبوض طعام هر سکین
باز روزی و روزی دارد و اصحاب امامیه نفس صید می کنند یا نه او را مثل باشد از نفی حرامی و نفی که
بدنه مثل است و حار و حسی که بغیر مثل است و نفی که منات مانند آن است پس همانست و آنچه با نه
او را مثل باشد و در این قسم آنچه جزای آن معین است پس آن معین واجب است نه غیر آن اگر
معین نیست پس قیمت آن واجب است و آنچه خلاف است در این که ابدال در اقسام ثلاثه بر غیر است چه در
ظاهر یا جو او برای بجز موضوع شده یا نه است که انتقال بطعام جایز نیست الا بجز از بدنه و شش
و انتقال لصیام صحیح مکرر با بجز طعام ابو حنیفه و متنافی بر اولی اند و بعضی از علماء امامیه بجز حکم کرده اند
و بعضی بر ترتیب رواست است که چون امام رضا علیه التحیه و الشا از هر دادرمان زبان بدست
و علامت او می نمودند و در باره او چیزی نمی گفتند خواست که تلا فی آن کند پس پیشتر می گفتند
را از بدنه بیاورد و او را م و جلالتی او کرد چون مرتب عقل و فضل و علم و ادب و حکمت او بر
مأمون ظاهر شد رغبت کرد که در خدمت او بماند و در هر سن او در بنی عباس می نمود و معمولی
آمدند و گفتند ای امیر علیه السلام که شرفی که در خانواد ما واقع شده و تو را با ما می کنند
از دست می دهی گفت چگونه گفتند که عزم کردیم که ما را بهر نفعی مواظبت کنی که ما را بهر نفعی مواظبت کنی

[illegible]

و قیمت هر چه است کرده و اگر اهرام بود و این جزا دارد زنی بکشد و اگر غرض از آنست که در این
و عالم و اینست و لازم بود خواه بنب خول بود و اگر بکشد با و بود و اگر بکشد با و بود و اگر بکشد با و بود
اگر قاتل از او بود جزا بر او است اگر نبوده بود و بر مولای او لازم بود و حد کوبیک بود و بجا و کفاره باشد و این
با عذاب عاقبت ساقط افتد و مهر را عذاب بود و مبدی را کفارت بود و در میان اینها و اینها
و این است که حسن الله جزا که نوزده از قاضی مسلم بن عیسی حضرت روحی کرد و فرمود در قصه
که من این قصه را سوال کنم گفت روا باشد اگر دانم بگویم فرمود چگونه در حق مردی که هیچ در زنی نگاه کند
حرام باشد و در چاست گاه بر او حلال بود و قیمت پش بین بر او حرام باشد و نماز دیگر بر او حلال شود و نماز
شام حرام است و نماز صبح حلال بود و در نیم شب بر او حرام شود و در چون هیچ بر او حلال کرد و این اگر
فرماند و گفت اگر ما را بان اعلام کنی غایت لطف باشد فرمود که این کینزی که مردی اجنبی در او کرد و نظرش
بهرام باشد و چاست گاه او را بخرد بر او حلال شود و ما ریشین از او دشمن کند بر او حرام شود و نماز دیگر
او را بیکجا خود در او بر او حلال شود نماز شام او را بیکجا کند بر او حرام شود نماز صبح نبوده از او
کند بر او حلال شود و نیم شب طلاق در حرام نمود و وقت هر رجعت کند حلال کرد و دامون روی بیار این
کرد و گفته است آن بد است که کار منی فاطمه بر خلاف کار دیگران است ایشان از عجب خدا منصرف
با انواع فضل و نعمت و صفت من است که نکند از کمال فضل و چون حق تعالی محرم را از صید نمی کرد و در
عقب آن بیان صید می کند که اخذ از کمال آن به محرم حلال است اصل گم حلال کرده و شما را صید که بجز
شکار در باغ یعنی حیوانی که در جزایر آب زندگانی نماید خواه محال باشد یا محرم و جمع می نماید و چاه در
این داخل اند و نیز بعضی همه حیوانات بحری حلال اند برای صید نبوی یعنی در میان کشتی است
آب آن و حلال است و ده آن این مذهب شافعی و مالکی است و ابو حنیفه گفته که حلال است از آن
که سمک که او را فاسخ شده غیر آن و اجماع این است علیه السلام بر این و طعام و غیر حلال
شده بر تمام طعام پس از این عباس بن سفيون است مراد سمک مملو است و این موافق مذهب اهل بیت است
و نیز آن طعام بجهت نیست که از خار آن بکنند یا بخورند پس این مانند معناد است از انچه پس
بنابر این قول مراد صید ماهی تازه است و مراد طعام ماهی مملو و نیز بعضی صید طعام را به بعضی است
و مراد طعام آن که کمال است طعام که صحرای است یعنی شکار که بعضی صید و بجز طعام آن بر طعام
حلال است و مراد طعام آن است که بر خورد و ساختن طعام و شکار و مراد کارد و نیز
کرده و شکار و حرام است و حرام کرده است و حرام کرده است و حرام کرده است و حرام کرده است

و این است که در این کتاب
و این است که در این کتاب

[illegible]

[illegible]

۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷

[illegible]

کتب معتبره شیخان راه میروند بعد از آن از حال این مغزهای مجرب و در نفوذ و آگاهی و اقبال و درون
 که چند مراتب آن را که ای الهی افزاید اصحاب بحکم و بحقیقت این را در امری برده که کما لو استعبد الی کما انزل الله
 ما یخیر فی شئ و مستعد است از حکم حلالی و حرامی و ای التیستولی و بیاید بر رسول که بیان کنند آن حکم
 کما لو یستعبد الی کما انزل الله و مستعد است از حکم حلالی و حرامی و ای التیستولی و بیاید بر رسول که بیان کنند آن حکم
 تصویر و فرود آنها که ایشان است و در عقیده او که کما انزل الله و مستعد است از حکم حلالی و حرامی و ای التیستولی و بیاید بر رسول که بیان کنند آن حکم
 برای حال است و در آن که بر آن و انصاف است و برای انکار فعل برین حالت و تقدیر این است و محسوس با وجود و
 علیه آباد هم و لو کما لو اجله و ضالین یعنی ایاب است این را آنچه یافتند بر آن خود را بر آن اگر چه بودند بر آن
 ایشان که در آن و السنه عجمی را و راهی یافتند بطریق حق که ایشان جاهل و کما انزل الله و مستعد است از حکم حلالی و حرامی و ای التیستولی و بیاید بر رسول که بیان کنند آن حکم
 نافع نیست بلکه فلبه عالم و راه و آنچه نماند فی مابعد کرنا و از وادی فلبه عجمی رسیده پس سبله و
 بین و دلائل واضحی بدانکه آن دلیل است بر آن و فلبه عجمی رسیده پس سبله و
 نیز دال است بر وجوب معرفت و عدم ضرورت آن چنانکه اصحاب معارف بر آن رفتند زیرا که حق سبحانه
 بنیان چه فرموده بر اهل فلبه عجمی رسیده پس سبله و
 ابای خود نمی کردند و فلبه عجمی رسیده پس سبله و
 نه علم نظری بلکه فلبه عجمی رسیده پس سبله و
 می کرده که فریدگان علیکم الفتنه که به شما باد که می فتنه نفس خود که نشد و التزام اصلاح آن
 نمایند جابر و راسم فلبه عجمی رسیده پس سبله و
 نیست اند از آن فتنه عجمی رسیده پس سبله و
 از حضرت رسالت مرتبت مرد است هر که فتنه عجمی رسیده پس سبله و
 کنند که می تواند زبان خود و اگر استطاعت آن ندانسته باشد بدین خود پس باید که متدی
 بفرمونی دست باز ندارد و نگوید که ضلال دیگری در میان ندارد و گویند که حق فرمودی اسلام
 می آورد و می گفت که حکم فلبه عجمی رسیده پس سبله و
 و کما لو یستعبد الی کما انزل الله و مستعد است از حکم حلالی و حرامی و ای التیستولی و بیاید بر رسول که بیان کنند آن حکم
 و کما لو یستعبد الی کما انزل الله و مستعد است از حکم حلالی و حرامی و ای التیستولی و بیاید بر رسول که بیان کنند آن حکم
 و کما لو یستعبد الی کما انزل الله و مستعد است از حکم حلالی و حرامی و ای التیستولی و بیاید بر رسول که بیان کنند آن حکم
 و کما لو یستعبد الی کما انزل الله و مستعد است از حکم حلالی و حرامی و ای التیستولی و بیاید بر رسول که بیان کنند آن حکم

از فشار می بودند تجارت عیلت شام کردند و مسلمانان یومل نام که مولای عمر عاص بود با
بیش از هکذا بود چون ولایت شام رسیدند بدین بیمارستان آنچه میخواستند از نفوس
و امتعه بر صحیفه ثبت کردند و در میان رخت محقق ساختند فرضی وی داشتند و یافته
نیم و عده را وصیت نمودند و امتعه را با مال و رسد ایشان بعد از وفات او و خوت و امتعه
بجز آنکه تصرف در آوردند و انانی از زکوة که بر منفعت ساخته بودند و سه صد مثقال نقره در آنجا
بود از میان امتعه او برداشتند و بانی بدین آوردند و تسلیم اهل دی کردند و درین بدین آنکه
صحف بدل را که مشتمل بر مفصل رخت بود یافتند چون انانی مذکور در میان رخت یافت
شد رجوع بنیم و عده ای اندان انان نمودند و در آن مجلس محضی حضرت مصطفی
امور دین این آیه نازل است **لَا تَقْرَأُوا الذِّكْرَ اَمْ تَقْرَأُونَ اِذْ يَنْفَخُ فِي السُّنُونُ** در آنجا شمارا فرموده
شهادت بینکم گواهی وصیت است در میان شما و می گفته که این مبذلت که خیران
میذوف است در تقدیر فیما امرتم منها و بینکم یعنی بر شماست گواهی و اضافة شهادت
بطرف بر سبیل الباع و قویا اذا حضر طرف منها ذمت یعنی گواهی در وقتی که حاضر شود
و وضع آمدن که الموت علی اسمای امرک چون متصرف بر موت شود و علامت
مرگ بر او ظاهر گردد و باین گواهی میگویند جنس **اَوْ صِيْلَةً** بنکام وصیت او این بدل اوست
و در ابدال او تنبیه است بر آنکه بمنز او وصیت که تا و ن کنند در وصیت و می تواند بود
بطرف خطا ندی حاذق شود موت در وقت وصیت ایشان فاعل فعل مخذوف است
انی بعد ایشان و فاعله بیس بعد از ایام تقدیر حکم است در نفس دوباره آن اجمال و
تقدیر است که گفت ادای شهادت بطلب و می تواند بود که شهادت بینکم مبذلت باشد
و ایشان جز این بر حذف مصاف است شهادت اثنین یعنی شهادت در میان شما شهادت
دو است **فَوَاعِدُ لَمَنْ كَفَرَ** که خداوندان عدل و انصاف باشند از شما یعنی از مسلمانان
ما از اقارب شما و ائمه قول کند است **اَوْ اَوْخَرُ** ان عطف است بر ائمه یعنی دوزخ من عظمی که
از غیر شما یعنی از اجانب شما یا از اهل ذمه و گویند مراد از اجانب است اند که مسلمانان باشند و
اول ذمه و امتعه است و نبود بعضی است که بیه میگویند است چه متها ذمه اهل ذمه بر مسلمانان باشد
مسموع است باجماع حاصل که دولی عدل از مسلمانان گواه که ندان که منظر باشند و عین دیگر
که غیر از اهل اسلام باشند که بیکرند انان اگر باشند ضمیمه فی الامراض که منظر باشند در میان

فاما شکم پس برسد بشه قصیده الموت منصب مرک یعنی نزدیکی نمود بمرگ جواب شد و مفید است که
 بدلول علیه و آخر این من غیر کم است این عطر و عطر اجماع معوضه است و فاجده ان دلالت بر آنکه سزاوار است
 که دوک از شکم گواه شود اگر مستعد باشد بهیچانکه در سونیس از غیر تمام و نوله تحسین و صفات اخراست
 یعنی نویسم و چند دوش دیگر از غیرینا که بار آمدن از من بعد الصلوة از پس نماز دیگر از امیر المؤمنین
 عزم و نیت که اهل جواز بعد از نماز سوگند می دادند بجهت اجماع و یگانگی آن در وقت فیضیه
 بالله سوگند جویند بعد از این امر ندیم اگر شک و استعدادهای آن یعنی اگر در آنی از
 تمام این نیت از نیت تمامین استثنای بد مقوله است و آن از نیت تمامین است که مفید احتیاط
 قسم به حال از تمام و عموم سوگند است با سبب این که این سوگند تمامین است که اگر
 آن مال و نیت یعنی برای طبع مال است سوگند در روح میجوید و کلمات ذوقی اگر چه قسم و حوت
 است که سوگند در روح ما میجوید و کلمات ذوقی بوضوح دستها در دلهای حاد و العی حدای ما را یافت
 آن در موده اثنا ذابدرستی که ما آن وقت که بوسه کمالی است و اما در کار است بهر بعد
 نزول این آیه جهت رسالت مرتبه و بعدی است که در این سوگند تمامین است که در این سوگند
 نکرده و این سوگند راستی میجوید و در سوگند تمامین است که در این سوگند تمامین است که در این سوگند
 در حوت آن بافت و میان آن و در سوگند تمامین است که در این سوگند تمامین است که در این سوگند
 و آن بی گفتند که این طاف است و در سوگند تمامین است که در این سوگند تمامین است که در این سوگند
 پس آوردیم و دیگر باره مجلس آمدن رسیده و در سوگند تمامین است که در این سوگند تمامین است که در این سوگند
 بود علی انهم را که آن و گواه استحقاق انما له بعد که سوگند تمامین است که در این سوگند تمامین است که در این سوگند
 و سبب آن انهم را که آن و گواه استحقاق انما له بعد که سوگند تمامین است که در این سوگند تمامین است که در این سوگند
 من الذین استحقوا انما له رواه است است از آن که در سوگند تمامین است که در این سوگند تمامین است که در این سوگند
 که آن دو گواه رواه است در رسالت جهت خبیات در حال سوگند تمامین است که در این سوگند تمامین است که در این سوگند
 صفت الیه است و باید دل آن یعنی انما مقدم اندر احاطت است و در سوگند تمامین است که در این سوگند تمامین است که در این سوگند
 حال موصی مراد اولیای مت اندر راه آنها حتی و اولیای اندر سبب است از آن دو موصی که در سوگند تمامین است که در این سوگند تمامین است که در این سوگند
 من خناس بر حقیقه ام ایستاد و تباری اولیای هر یک از این سوگند تمامین است که در این سوگند تمامین است که در این سوگند
 و بر تقدیر این دو گواه بر صفة فیضیه بالله قسم خورد بعد از تشهد و ثنا حق من شهدا و نیت
 هر این گواه است و از ترس آن گواه آن دوش که قبل از این گواه اولیای و نیت و نیت

[illegible]

کتاب است بر قوم تالوا که نیندیشند این کلام را علم لنا که هر چه علم نیست بلکه علم است بآن امر
میدانی و باز یاد الی انک بدستی که توانست علام الغیوب توفی و انتدحتانی بایست بر مید
که چه اجابت کرد و بزیان و با ما چه ظاهر کردند و چه در دل نهان داشتند یعنی ما را اعلمت بباطن
احوال ایشان که ثواب و عذاب بران منزه می شود و در این آیه ولالت ست بر اثبات معاد
و حشر و نشر از قال الله چون گفت حق تعالی منصوب است با ضار از ذکر یعنی با دکن چون گفت حق تعالی
یا عیسی ابن مریم ای عیسی بن مریم اذ کون نعتی علیک یا دکن نعمت مرا که اخلاصت کرده ام بر تو
و علی والدک تبرماد تو اذ ابدتک ظرف نعمت است یعنی نعمت داده ترا در وقتی و تقویت
کردم ترا با حال سنها از ان یعنی در حالتی کنیه و مندر کردند مرا بر ابرو و ح الصد من بحر بل
یا کلام که بدان احیای دین را در ی یا احیای حقو کردی بجات ابدیه که میدم را د با ان بجهت است
الحکم الناس سخن میگوئی با مردم فی المصل در حالتی که کائن بود در کوهواره و این سخن
نمود و کذا و در حالت کسولت یعنی کلام نو در طفولیت و کسولت بر وجه فصاحت و بلاغت
و درین آیه استدلال کردند بر نزول عیسی عزم چه او با نهانی علما قبل از سن کسولت یا سنان
در سنه و در همان سن نازل خواهد شد و باین سن کسولت خواهد رسید و چون علم است
الکتاب و دیگر با دکن ای عیسی که چون بیاورند ترا جنس کتب با کتبات و خط و الحکم و غیره
و التوراه و الانجیل و معانی تورات و انجیل و ذکر ان بعد از کتاب جبهه مزین فضل و شرف
ایشان باشد و با تفصیل بعد از احوال و اذ تخلفی وقتی که می سازی من الطین ارطل
که هیئت الطین مانند شکل مرغ یا ذی بدستوری من فتقیه فتها بس میدور ان صورت
اینک ساخته شکون طیرا پس می سازی با ذی بغیران من و تری الا کیده و از علت
نامینانی بیرون می آوری که در مادر از او چشم او روستین میماند و الا برص و پاک
در بی عیب می سازی برص را با ذی بغیران من و اذ تخرج الموتی و چون بیرون
می آوری مردگان را از قبور ان زنده با ذی با مرمن و مزین بین و تفسیر این آیه در
صوره قال عمران که شسته تو اذ کعب بنی اسرائیل و با دکن چون کفایت کردم از نشانی
بر اسرائیل یعنی یهودان عنک از تو قصد قتل نمود است و انجیل ظرف گفت ست یعنی شمر
ایشان را از تو کفایت کردم وقتی که آمد بوقعی بدلت انما البینات بمعجزه های روشن
که میجوید که در حق و قال الذین کفر و افسر کفشت انانکه کافر شدند از نبی بعد از یس

آن که سبزی خوردن را به نام آن است بر او هم از حکام صورت باده بنده نصیبی نماند و حکم

بزرگوار و دوستداران

پیشینه پیشدوروی نوجو بقید و ده که در کمال حل ذکره قال عیسیٰ ابن مریم علیه السلام بعد از
از حق تعالی تالیف الهی خدایند ما لکم کلامی بزرگوار است منقول است که هر که گوید اللهم خذ لی ذریه
خوانده باشد و عیسیٰ در وقتی که ملک مایه کرد و حق سبحانه را بدین کلام خواند بعد از آن فرمود که
این کلامی بر در کار ما انزل علینا ذر و دست بر ما مائیک من السمک و خوانی از آسمان بگویند
گفتند عیسیٰ که ما شد آن خوان ما را عیدی معنی در روز خوان آن عیدی باشد که تقطیع آن کند
و گوید که عید میسر و ریاست که عاید شود و بعد از آن عید را عیدی گویند و نیز بعضی در جمیع آن باعتبار
انکه هر یک از آن کلمات را از یکدیگر جدا کنند و اولی را آخر و آخری را اول نامند و با عباد و خارجی آن رو
عیدی باست اولی نام که اهل زمان مایه و آخری که از بس مایه و روایت که در آن مایه در رو
یکتیب بود و لکن الفصاری آنرا عید خوانی اند و آنکه منک علف است و عید یعنی نام باست آن مایه
علامتی صادر از حضرت نوح که دلالت کند بر کمال قیامت نور صحت موت من و آنرا بر قفا و رو
کن ما را از آن خوان و انت خیر التمس قیامت و نوبت بر روزی درندگان زیرا که خالق ربی بهمین
آن بدون عوض و درین دلالت است بر اهل کلمه که درین می بیند و کرم است فی الجمله و حق تعالی
بود جنات که جایز نیست که گویند است خدایه است انت علیه و سجده معصومی است القدر خوان عیسی
در کار ذکره قال اللہ گفت خدای اتمی منقر لکما بدین که من و دو مستنده ام این خوان را علما
بر شما محبت احاطه سوال شما من تکلف است که کافیه و بعد از آن از آن مایه و منکر
از شما فانی اعلی به پس برستی که عذاب که او را اعلی با عذاب کردنی لا اعلی به
عذاب بکنم آن نوع عذاب احدی من العالمین یکی از عالمیان زمان شما با از همه
عالمیان جهان بعد از خود و کفر فیه و دنیا بر سرختند و گویند و عذاب استیضا که
در مجمع البیان آورده که از سلمان فارسی مروست که حق تعالی دو ابرو ستاد و سپه در میان
آنها و اجماع نزدیک رسید که فرب خوانان شد و بر زمین آمد و بود و نجب در آن می نایستند و
آنرا که خوشتر بودی تا بود می شمشیر عیسی گفت که بگو عمل نیست باید که برخیزد و دستار از روی
این خوان بردارد یکی از خوانان گفت یا روح الله تو از بی نری عیسی و ضوفاخت نماز گذارد و ملک
بگفت پس از آنکه از زمین و مندرج از زمین برداشت خوانی را است ظاهر و پرا و مایه زمان
که دست که از آن شد و در حق از آن می جلد و در آن کلمه بود و نزدیک فم آن سکه و بر
خوانی آن کلمه را از آن تره تا که کند و پنج کرده زمان از آن خوان نهاد و عیسی عزم بر بر خاست

و گفت ای رسول الله این روز خوانی است یا از خوان آخره میخوانی فرمود از آنکه نام نیست این طاعت که میخوانی
چندین بار خوانده پس گفت بخورید و خطاب کردید و شکری گفتید تا گفتند یا رسول الله گفتند یا رسول الله
تو این سخن را میگوئی پس فرمود معاذ الله این انگس تو را طلبید این سخن از تنه در بانی ترسید و شد از آن طاعتی
و باید بخورید و در حضرت عیسی در ویشاں و بیماران و محله لان را گفت بخورید که شمار اعطایت و دیگر از آن
بلا پس هر چند و سیصد تن از آن طعام بخورند و از آنجی بران خوان بود هیچ چیز کم نشد و هیچ فایده ای طعام
بخورد که فوکر شد و آنرا هیچ امر و امری و اعرج و غیر آن از صاحب علل و امراض بخورد و الا که نخواست پس
ماید با سمان رفت و دیگر از ریاست کاه بار آمدن از این سخن اغیا و فقر از آن نماند و نتواند طین منوال تا جمل
روز روزی می آمد و روزی می آمد و روزی می آمد و در وقت آن می نگریست تا غایب می شد پس
و می رسید ای عیسی ماید هم الفعراء و ما عباد و توان از این حکم مخطوب شده در ماید شک اور و توان از ابر جا و
و حال کرد و در حق تعالی است صد و سی و پنج تن شدند بصورت خوک و در بعضی تفاسیر آمده که چون بنی
اسرائیل کذب آن کردند و از اسیب نبی دادند حق تعالی عیسی وحی کرد که من بر مکتبان هلاکت لازم گردانیدم
بسی با قوم گفت که مسعد عذاب خدا باشد پس در آن شب که می خفتند بحال صحت و سلامت
بودند چون باد داد کردند و خوار شدند و باین صورت از تنهایی رون آمده در صحرا و کوه می گشتند و
بلیدهای مردمان بخوردند و اهل احوال چون ایشان را باین صورت دیدند برایشان می گریستند و می گشتند
را بنام میخواندند جواب می نخواستند و او سه روز بر این منوال ماندند بعد از آن هلاک شدند بعد از
ذکر ماید بیان توبیح کفر و تلبیت الی ان ینمایند بقوله واذ قال الله یا عیسی ابن مریم ویا دکن چون
که بد عیسی ابن مریم را در روز قیامت برای توبیح نصاری کوبند که حق تعالی بعد از او وی را با سمان برد
جهت اعلام آن قوم او بعد از وی کافر شدند با و خطاب کرد بر سبیل انکار و استغلام که ای عیسی
ابن مریم و انکنت قلت یا تو گفتی للناس مر مردمان را انخدونی و فی و اخی و اکبرید مرا و مادر مرا
اللعین من دون الله و خدای بدون خدای حق و معبود مطلق بدانکه جابر در صفت الهی است
یا صلا الله و فی و معنی دون مغایرت است پس در آن تنبیه است بر آنکه عبادت خدا با عبادت غیر غیر
لا عبادت است پس هر که حج کند عبادت او را با عبادت عیسی ابن مریم در حکم آنست که آن مرد را
بر ستمش کرده اند اما قال گفت عیسی که گفت تنزه میکردم از آنکه عبادت من را بکنند و من را بگویند که عبادت من است
و نیکو دان آن که گفت که من ماکنسی فی آنجه که مرا الا فی شایسته گفتن آن که گفت که من را بگویند که عبادت من است
و گفت که من را بگویند که عبادت من است و دانسته اند از آنکه من را بگویند که عبادت من است و دانسته اند از آنکه من را بگویند که عبادت من است

در روزی که عیسی آمد

۸

باز در نفس خود بخوانید این آیه را که میگوید در ذات و لا اله الا انت و لا اله الا انت
این در ذات تو یعنی خودی است میدانی که این خداست و در ذات تو هستی و در ذات تو
مستجاب است آنچه بدستی که بستی و آنچه تو آنت علام الغیوب دانای پوشیده مانی این عزیز جلیل
باعنا و مظلوم و مظلوم بعد از ان بخت نصیح مستغفر عن ذنوبنا و ما ظلمت لنفسنا و ما ظلمت
خود ما الا ما امرتني به و آنچه تو امر کردی مرا بدان که بایست که بگویم ان اعبد الله و الله اعلم
بما یخفی عن العباد که هر کار من بجاست یعنی گفت که من مغرور و مغلوف تو ام نه خالق در مضایق گفت که ان
اعبدوا الله و الله اعلم بما یخفی عن العباد که در بخت و گنت عظیم و بودم به ان شهنشاه گواه یعنی
شاید احوال ان بودم از کفر و ایمان و اقوال و احوال مناد گنت فیهم ما دام که بودم در
میان ان فلما توفیتی پس بجا که قبض کردی و ذراتی مزارع آسمان بقوله انی متوفیک
در افک و توفیق پس اخذ شئی است و اقباه و موت توفیق از ان است قال الله تعالی یتوفی الله
حیث یشاء و الی لم انت فی منامها توفیتی معنی امینی چون مرا میرانیدی و بعد از ان با آسمان
بیزدی گنت انت الشریف عظیم بودی تو نمایان بر این عالم با قوال و افعال ان و
انت علی کل شیء و خبر همه جنبه با شهنشاه گواهی و مطلع بران و ذرات ان ان تعذبهم العذاب
کنی لیت ان را کفر و کفر و عبادت پس بدستی که ان بدکاران تو اند در این تنبیه است بر آنکه
ان سخن عذاب اند زیرا که معنی خفیف است ان که ان عباد و تو اند مع ذلک عبادت
غیر تو کرده اند و ان تعذبهم اگر با مرزی ان را بعد از ان که از کفر توبه کرده باشند و
ایمان آورده باشند انت العزیز پس بدستی که تو غالب و قادی بر ثواب و عقاب
الحکیم و ان و ثواب کار در هر چه کنی پس اگر عذاب فرمانی بر وجه حد خواهد بود و اگر
عفو کنی بر سبیل فضل باشد و گویند و ان تغفر لهم علی الاطلاق صحیح است بلکه تقدیر این است
که لغفر لهم بعد توبتهم و انما هم خبان که بانی مغفرت چون عیسای سخن را اگر دقتی ان الله توفی
خدا تا طری ایوم این روز است که یقین الصادقین میرساند راست گویان را اصل فیه
راستی الشیء و مراد صدق الشیء است که مستمر بوده باشد در دنیا و آخرت فنادیه
نیز است که در عیسای یقین است بصدق تکلم کند که یقین برساند اهل البیت که گوید
این الله است که در روز قیامت نمایان شود و در دنیا نمایان نبوده باشد
چون عیسای که در روز قیامت نمایان شود و در دنیا نمایان نبوده باشد

در این باب بیان نفع میکند بقول طبرسی که هر کس این دعا را بخواند در هر روز
روزی بیست و پنج بار از زیر درخت آن یا درخت آن جو یا خاکدان یا فیهار یا در هر
جا وید باشد در آن آنگاه است این تا کند خلوت دست یعنی زماں بود آن ایشان نهایت نداشتند
است مرضی الله عنهم خوشنودست حدیثی از ایشان لطاعت و اطاعت و سر ضویر اخذ
بخشند و باشند ایشان از خدا به نیکو است و آنکه این دخول جنات با حصوا و رضوا ان القو
العظیم رسکاری بر سر کتب اعداد را آن تنبه می کند بر کذب نصاری و کذب و عوی ایشان
بر مسیح و ام او بقوله الله مر خدا ایرست نه غبار و منک السموات و الارض با دست ای اسمانها
و رسا و ما فیهن و آنچه در سموات و ارضین است و هو علی کل شیء قلیون و او بر همه چیز توانا
بقدرتی که از ضعف و خجسته و مقدس است و من فیهن تکلف برای آنکه ما را اطلاق می کنند
بر هر چه بنا و اول جمع احسان است پس او اولی است ما را در همه ارضین و نوحید ارض بهجت
نعمت لسموات است کونیدان آیه جواب سوال معدر است که کلام سابق متضمن است مانده
قبل من تبیطهم ذلک الفور العظیم در جواب آن و مروده که الذی له ملک السموات و الارض سوره
الانعام مکی سبب بغیر از شش آیه و بقولی سده آیه من قوله که ان قل یغالبون تا آخر سده آیه
و عدد آیات صد و شصت و پنج سبب بعد دو کوی و صد و شصت و شش است می و صد و شصت
و شصت حجازی از آبی عبد الله رحم مرویت که آن حضرت فرمود که هر کس را با خدا حاجتی باشد و خواهد
که آن بر او روزه نهد باید که چهار رکعت نماز بکند در بقا حقه الکتاب و انعام و بعد از فراخ از قرآن
گوید یا کریم یا کریم یا عظیم یا عظیم یا عظیم من کل شیء یا سمع الدعاء یا من یغیر اللالی و
اللایام ارحم ضعیفی و فخری و قافی و مسکنی یا من رحم الشیخ یعقوب حین روزه علیه یوسف فرده
عنبه یا من رحم هیوت بعد طول بلایه یا من رحم محمد من البینم و او و لفر علی جابره و فلیش
و طواغینها و اکنه یا مغیث یا مغیث یا مغیث و این دعا را چند بار بخواند بکن آن خدائی که نفس من
بید فرمان اوست که اگر بای بنهج دعا کنی و بعد از آن حق تعالی حوائج تو در ابطبی او سبحانه انرا بوعطا
فرماید و خواص قرابت این دعا و لا شکت که ذکر آنها بعد اطلب می کند بنا برین باب در وایت کمال
نموده که **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وحده و النعمه لله وحده و المجد لله وحده**
و مرجع همه احصا و است الذی انخذ و نذی که بعد از آن کامله خلق الله عز و جل و است
سبحانه و ابدا و مدد و الا انهم من لا یفیدون فی ابدی اصل و ما در مجمع سموات بدوین

از ادب و ادب

ارض با آنکه ارض مثل سہواست و در حدیث آنست که طبقات سموات مختلفہ بالذات و متغایرہ
و حرکتات اند تجلیاتی طبقات ارض کہ متحد بالذات و الصفات است و تقدیم آن بر ارض
بحسب تقدیم آنست چہ مروت است اسمانہا را روزگارشنبہ افزید و زمین را روز دوشنبہ و جعل
الطماحت و التوسر و بیدار کرد تا رکیہا و روشنایش را ان اقول رد قول مجوس است کہ گفتہ اند اللہ
خالق نور است شیطان آفرینندہ ظلمت پس چہ سبحانہ فرمودہ کہ نور و ظلمت ہر دو آفریدہ من اند و نور
اکثر مراد از ظلمت و نور است و گفته اند کہ آن جہل و علم است و یانا و حنت و جمع ظلمات بحجۃ
کثرت اسباب آنست خلاف نور کہ از جہس واحد است و تقدیم ظلمات بر نور حجت آنست کہ از فسادہ
مرویس کہ حق تعالی اول ظلمات آفرید بعد از آن نور پدید آمد اول روزخ آفرید بعد از آن بہشت نخست
اسمانہا را خلق فرمود بعد از آن زمین ثم الذین کفرُوا بکم پس امانکہ کافرتند بابروردن کار خود
بعد کون عدول میکنند از ولعادت غیر اوزا و نال و کجاست ان کفران نعمت اوئی کنند بلخص
منفی آنست کہ حق تعالی خلق اس آشیہا کردہ کہ بحال قادر بر خلق آن نیست و ما را اسباب نکتون
و قیاس این کرد اسیدہ پس حق آنست کہ بران کفران نکلند هو الذی اوتی الہم حس حلقہ
مش طہن بیا فرید بتما را از عل و کوبد کہ در کلام مضافہ مقدر است ای خلق ایاکم بعضی آفرید بطلد بر رتہا
از کل ثم قضی اجلکم پس حکم کرد مدنی را کہ جوایب بید مرل برسد مراد اجل موت است و اجل منشی
عندک و مدنی کہ نام بر دہ شد و معنی و مقرر کشتہ نزدیک اوست یعنی اجل قیامت کہ کسی علم بان
ندارد و بعد از انقضای آن قیامت باشد پس اجل اول باین خلق موت است و ثانی ما بین موت و حشر
و اجل مینا کہ اطلاق می کنند باخبر مدت و اطلاق آن بعد مدت نیز کنند و اجل مگر موت تخصیص یافت
بصفت نہ است یعنی شدہ از تقدیم خبر ثم انتم تموتون پس شمتک می آوری در بحث یعنی
بعد از ان کہ ثابت شد کہ بدو خلق از موت پس شک نیاید کہ در معا د خلق بدو است چہ ہر کہ قادر
بر خلق مواد و جمع آن و ابداع حیات در ان و البقای آن تا وقت حلول اجل آن ہر ایدہ اقدر خواہد
بر این مواد و احیای آن تا شبائش آید اول توحید است و ثانیہ دلیل بعثت بدانکہ اجل نزد ما عبارت است
بفعل اول موت خواہد بچند بہوت خود بیدار بایستی مانند قتل منشی و حرق و غیر ان و اختلاف است در اطل
کہ بسبب خبر یک کلمہ ای او زنده بماند یا بیانی القول کہ در بعضی باول رفتہ اند یعنی بنیان حق آنست
کہ در من جہت حیات کہ موت ہر دو ممکن است چنانکہ در کتب کلامیہ هو الذی اوتی الہم حس حلقہ و اوست
و ند مطلق و معبود و حق فی السموات و فی الارض و در اسمانہا و بن ما و ہم را چہ بودی شمس است

و غیر رحمت بالله والد بخیر است و جار مجرب و متعلق به نام الله و کلام مقصد رحمت و خیر
 است که مستحق عبادت است و ربهموات و از خیر این است که غیر از این است بقول عالم سید
 و جعفر که این جمله خبر ثانی است یعنی او است خداوند مطلق و او است که در اسمانها و زمینها میداند
 آنچه اشکاشماست یعنی آنچه در دل نمی دارد و آنچه بر زبان نمی آید در هیچ گفته که ضمیر هو ضمیر خدا باشد
 والد مبتدا و بعلم خبر آن یعنی شانی و قصه این است که او میخانه میداند پوشیده و علانیه شمارا و تعلیم
 ما کتبون و میداند آنچه میکشید از خیر و شر و شما را بان جزا و سزا خواهد داد و حاصل که حق تعالی
 می فرماید که من میداند آنچه می کنید از عملی که بسبب تری باشد بر درجات الهیه که موجب تنفیل
 بر درجات حیوانیه بعد از ان خبری دهد از حال کفار بقوله و ما نأثمهم من آئین و نمی آید بان کاوان
 هیچ انی من آیات سر بر آریات و چه بر روزگار آیت ال که او که بینه است بر تو حید و یا موح
 مادیه تصدیق رسول مقبول چون الشفاقه و انقلاص سحر و تسبیح صهی در دست و یا نمی آید انی از
 آیات قرآنی بآیات الا کاتوا عنها معرضی که مستند از ان آیات اعراض کنند گمان یعنی
 قرآن فضل کند بآیات که ما جا و هم بسبب بگردند قرآن در چنگه بآیات آمد و معنی اینکه
 اعراض کردند از قرآن و نگذشتند و ندان حال انکه ان اخلاص آیات است پس چگونه اعراض
 نکنند از غیر آن فیسوف یأثمهم پس روید باشد که بیاید بآیات ان بعضی غالب تر بر
 آیت ان انباء و ما کاتوا به خبر آنچه گوید بدان یستخرجون استیضا میگردند و وقوع آن
 منکر و بدیدند بعد از ان تحذیر ان میبند با خبر بر اتمس بقوله و لافنازل شد و می فرماید
 الم یروا ایاذندند و ندانستند که ما بقوت قهاریه کم انقلکنا جند هلاک کردیم من قبله هم پیش
 از این من قرن از کرده که استعجال یعنی اهل زمان که در ان پیغمبر بود با صنایب مناب او
 است و گوید قرآن مدت اغلب اعمار مردمان که آن هفتاد و سال است و نیز بعضی دیگر هشتاد
 سال واضح است که قرن اهل عصری اند که در میان ایشان پیغمبر بود و ما باشد و یا نبی او اگرچه
 ملما باشند خواه الم مدت قلیده است یا کثیره و مویید این است قول پیغمبر که خیر کم فرنی ثم الذین یلوونهم
 السیفان از قوت است پس معنی قول افترال مردمان است در عصری پس صفت اهل قرن و کند
 لنا هم فی الامم یعنی انجمنان قرآن که هلاک کردیم ایشان را که در میان نکلن و قدر
 ده بودیم تا انکه بهولت در جمیع از خدا تصرف نمودند ما لم نکلن انما انما را نکلن
 ادیان و آن مشرکین بدل طایفه مردم اند قوت تمام و صفت ملایم است و خدم و عساکر

و چشم و اگر ستمنا المتعاضد و مستاده بودم باران را که بر ما از آسمان علیه
میل که اگر آب را بشان و بی دردی خود را را ایضا میافست و بچگونگی الاله که
و گردانیده بودیم جویهای آب به که بودند بخیر می میشتیم میرفت در زیر درختان
ایستادن یا در زیر قوس و منار این که بران مشرف بودند تا آنها را بیک درخت تیره
ایستادن بودند در هر محلی که میخواستند بزارع و آب آینه خود می بردند و ما هملکنا و بکنون
بهمین آب که کردیم این را بکنایان شان و بودند و آنها را ان قوت و نعمت
و انشاینا و احدی کردیم که بعد هم قریبنا الخیر از پس هلاک این که روی دیگر را
یعنی بچگونگی که باز بود و دیگر آنکه بکنون فرون ساله را چون عادی و نمود و بیا فرسند بدل این قوم
و مکر را و بکنون این معهود را در از خرابی همچون قادیان که مثل این فعل را در
حق شما بجا آر دسب ازین متبذره از خواب غفلت بیدار شوید و با ثبات تمام قدم بایان
و اسلام نهید تا از مثل این نوع عذاب برهید و در اخبار آمده که نفعین حارث و نوفل بن
خوئند بخت رسالت نباه گفتند ای محمد ما بتو ایمانی نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته
بانامه نوشته از اسمان نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب خداست و او را در ده ایم و در
ضمیمه مکتوب این مندرج باشد که تو رسولی و ای فلان و فلان مد و بگوید و تصدیق او
کنید این آیه نازل شد در باره ان و تو فوگنا علیک و الکریمیم به تو کتابی قد کاس
نوشته در کاغذ کهنه باید بپوشیم پس کنند و بنامند آنرا بدست نامی خود یعنی رای العین
یعنی و بعضی بعضی بدانند که آن نوشته از خداست بدون نظر و شکی به سبب در آن آیه
ل الذین کفروا هم لیسوا بمرسلین و نیز از احوال تبارخی می دهد که
آورده با الا سنه مبین مکر جادوی روشن بر همه کس و نیز از احوال تبارخی می دهد که
و قالوا و گفتند کافران کولا انزل علیه مملک جبرائیل استاده شد بر شمس و شمس که گوید
این غیب و کولا انزل علیه مملک و اگر فرستیم و شمس را لغضی الامر بر این حکم کرده بود
مملکت همه عالم هم که اینطور پس مهلت داده شوند بعد از نزول ملک جبرئیل یعنی
فرشته نازل که در دبر و نهی که او را معاینه پسندید چنانکه افسه را فرستاد مملکت را حق
ایشان شود و چنینکه الهی جاری شده که اگر طاعت کنند فرشته را همانکه طلب کرده اند
مملکت این را بکنون خلیفه بر همه عالم پسندید این جای می آید پس قوم عاد و یوم و غیر این

بعضی است که اگر فرشته بودی موجب اقتراح ایشان می نمودند و مصلحت و حکمت آن
هم گمانی نباشد بلکه ایشان کنند و اگر به ملت خواهند ایشان را مهلت می دهند چه اگر خلاف مصلحت
باشد و اگر در بادی الام فرشته را بصورت ملکی بیندازند و بهشت روح ایشان مفارقت کند و گو
جنگنا که ملکا و اگر کردانیم او را یعنی رسول را فرشته بجنگنا که جلا هرینه کردانیم او را برجل
چه اگر مشایخ بصورت ملکی باشد از غایت لطافت او را بنمایند و بداند از دشمنان مردمان بر
برایم و له طومر ظاهر شد و بصورت دوم منحصراً خود را بر دانه و هم نمودند و چون عزم نبرد بصورت
دوم بکنایه نمودن است و این صورت بحسب آنست که قوت بشری نیست و در این ملائکه بصورت
اصلی ایشان که جمعی را ابتدا که بقوت قدسی مستاده ایشان توانند نمود پس ایشان را بصورت
بش فرستند و لکن این جوانان در بصورت ملکی کردانیدیم برایم در حال پوشیده کردانیدیم
علت هم برایتان ما بلنبیون آنچه پوشیده کردانیم و از بر خود یا بر عوام و جهل قوم چه عوام و
ضعفای عالمی گفتند که اگر مغیبه بودی می فرستند بودی معنی چنانکه اکنون رسالت کثیر را مسلم نمیدارید
در این وقت نه بعد از زمان تو اهل کف که با ذیال است تسلیم حاصل که این آیه جواب ثانیست
از اقتراح ایشان چه ایشان بکباری گفتند که لولا امرای غلبنا ملک و با و دیگر می گفتند
لولا انما لازل ملائکه و قوله للنبی جواب شیطان محدود و نسی می و لولا جلاله رجلا للنبی یعنی
علامه بسیار فضیلت مثل لو کان فیها الهمة پس لازم نیاید که حق تعالی بحسب واقع و دلیل
گرفته باشد باین بعد از آن سبب رسول می فرماید که از قول کاروان عبار ملال بر خاطر آینه مثال
ان حضرت نشیند و می فرماید که و لعل استغفری بوسل و مرا به استغفر و نگذیب نمودند
بمعنی آن که بودند پیش قبلت پیش از توفیق پس احاطه نمودند بالذین منحو و امنهم
بما که منحور کردند از رسول یعنی از آنی که با رسولان استغفر کردند و گرفت ما کا کوا به
جزای آنچه بودند بدان استغفر و نون استغفر می کردند یعنی آن جزا عذاب نکاح الهی بود که نکرد
ایشان در آمد همه هلاک شدند مانند قوم نوح و لوط و عاد و ثمود که در دنیا متاصل گشته
در عذاب اخروی مودید شدند و می توانند بود که جزا را تقدیم کنیم معنی باین باشد که احاطه کرد
ایشان آنچه بماند از عذاب کردید پس آن هلاک شدند و متاصل گشتند و اگر عذاب استغفر
سلم می دارد و فی الارض می کشند و زمین کالی بمن و کالی ریخام و در بار عادی
نه و بگذرید و خط پس بگذرید حضرت کیف کان بگذرید بود و استغفر و بگذرید

بسم الله الرحمن الرحيم
آخر کار کتب استخوان یعنی کما که در دنیا را کند که بچسبند خالی اینرا هلاک کرده
بعذاب استنصیاال تاملنا اعتبار کرد و از کفر و طغیان باز آید و مقتضی آیه الشیبه
سبب نظرت و علت آن فکانه نیست و الا جمل النظر و الانسیر و اسیر العاقلین قل بلوای
محمد یعنی پس از ایشان از روی نبوت مبین ما فی السموات و الارض مکر است آنچه
در آنها نشان و زمین است از روی خالق پس اگر جواب دهند که خدا بر است حجت لازم ایشان
شود و اگر بر سر خدا و لجاج جواب دهند قل الله یکو از روی تفرقه که خدا بر است یعنی با عاقل
ما و شما مالک دنیا و اوست ز غدا و از اصنام و غیر آن مسخر عبادت آن باشد نه
ما و ای آل کتب نوشته است حق تعالی علی نفسه بر ذات خود یعنی القدر نموده و حور
لازم گردانیده است از روی لطف و فضل و احسان التمجید رحمت را و آن به نوع تحریف
و از جمله آیت الدست از معرفت خود و علم توحید خود و انزال کتب و اهل کفار به کفر و
عدم استعجال عذاب تا یکن که ایمان آرند و نیز از جمله رحمت است قبول توبه و عفو و معصیت
در احادیث آمده است که حق تعالی کتابی نوشت بر زبرج و یاقوت و لؤلؤ و یاقوت و سحر و فلک
و مدادهای لاله الا انما سبقت رحمتی غنی سلمان رضی الله عنه آیت کرده که حق تعالی را
جهنم رحمت است کسب و آن در دنیا نیست شده و همگامی از تنای آن یک جز است
و نود و نه جز و در خزاین کرم خود نهاده چون روز قیامت رسد یک جز را و ببال نود و نه
جز و ضحکند و بر سر کنه کاران بشارت آن را بشارت و از جبهی نقاش که حق تعالی رحمت
را بر نفس خود لازم گردانده برای است محمد مصطفی ص با نبیک الیت ترا تعجیل تعذیب نلند خا
اهم ماضیه را بلکه عذاب این است را تا خیری میکند و اهل الیتان می نماید و این محض لطف
تا بجهت اهل در آخر عمر نایب و نادیده و بخت او رجوع کنند اگر چه متعرف بموت رسیده
باشند قوله لیجمعنکم استنباف است و قسم برای و عید بر انشاء مشرکان و اغفال الیتان
نظر را در وقایع امم سابقه بر این جمع میکند حق تعالی شمارا در قبور و انجان باشند الی
یوم القیمه تا روز رستاخ و شمارا جمع میکند بر قبور و تا بعد قرن تا روز قیامت که زمان
پایان بخش شده است از قبور پس در آن روز جزا و عذاب را بر اندک و اغفال و گفته اند که
این بدل مصطفی است که از جمله رحمت او جزا و عذاب مردمان است و این هم نمودن بر الیتان
پس غنی الیتان است که ای ایمان حق تعالی بر ذات خود داشته که هر چند در روز قیامت

لا یستفید که چنانچه در وقوف آن روز جمیع شمار از دهن تا از مستغرق رحمت
و کرم و اندک آن خیر و انفسهم انما یکرزبان کر و در نقشهای خود یعنی فطرت اعلیه و

عقول سلیمه خود در مباد ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون که ایشان
ایمان نیارند و گرفتار دلالست است بر آنکه عدم ایمان ایشان سبب نسیان ایشان است چه

ابطال عقاید آنهاست و تقلید مودی ایشان است اصرار بکفر و امتناع از ایمان اگر کونیذ چگونه
نقییب کرده مطلقاً و حال آنکه کافیه نیست در آن جواب آنست که حق تعالی است اگر چه مطلق

در آن مراتب است و نیز دلایل و دلیل شک و درستی و آنچه در دنیا نیست و کسی است پس
لاچار از آری که در آن محسن از قسب منیه شود و چون بیان نمود که ملک السموات و الارض

و خدا بر است و عقیب آن فرموده و لکه عطف بر لایعنی م خدا بر است ما سکن اینچرا رام
دارد فی اللیل و النهار و در روز و شب و در روز و شب از سکون و ای که مکن با خود

فیها و ما حی که پس استغفار خدین است از دیدی و هو الشیخ و است شنوای مستغاث را العظیم
و انما معلوم است استنوا با است با قول کافران و دانا بمقصود ایشان و هر رابر و حق آن جزا

و نه از اید و و رخ آید که سبب نزول این آیه است و بهر چه از کفار و شیخ گفتند که با مسدود
ما را معلوم شد که احتیاج مسکنست تر از این کار رسیدار که بشکست ما برای تو بطریق توزج از

اشرف چند آن مال حاصل کنی که تو را از عهد خویش شتوی بشود و آنکه ازین دعوی رجوع نمایی
حق تعالی فرموده که هر چه است و روزی را استمال دارد از آن خداست اگر خواهد بجهت خود را

در چند آن مال دید که تو را ازین خلق شود و فلان عبد الله بگوید بسیار انکار که اما غیر خدا را انخل و لکن
و اگر چه دوست و مراد بوی معبود است پس مشخص آنست که معبود یکم غیر خدا را قاطر السموات

و الارض مبدع و مدبر آید و غیر آسمان و زمین است از این عباس مرویت که من معنی قاطر بدانم
تا آنکه در و اعزالی نزد من آید و در مصلای جانی با هم خصومت میکردند یکی از آنها گفته که قاطرها
ای استند عتها و حیران حیرت آنست که صفت الله است و هو لطف و اودنی خود را ند خلق را یعنی روزی
میدهد و لا یظلم و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق محتاج به نیاز او و خلق را از او
بگوید و شما که نامویشده ام آن آنگون که من آنکم بگویم و اول کسی که از این بند حکم خدا اینده
برای آنکه بی نیاز است باشد در دین و لا یلکون فی فی الله کلین در هر کس که سزاوارست
که سبک او زندگان است که این خلف است با ستم بر خلق و با بر این اصلین بخیر و قیامت

[illegible]

[illegible]

بسیار خود را در میان سپهر ان غوغا گفت چنان می توفیق تو کرد که منی معبد الله قد صحت و صدقت
بسیار از حال کس که یاد خود و حقین ایشان بصحت نبوت اخوت بخرافه آن نمی کنند چنان
و دیگر که اللّٰهین خیر و لا انفسهم آنانکه زیانکار شدند در نفسهای خود از اهل کتاب و غیر آن
فصل فی المؤمنین ایشان ایمان نمی آرند و اعتراف نمی نمایند بصدق محمد صحت و طاعت
و خود را بوجوب دایم متقین اند در نفس که محمد آن پیغمبر است که گفت و صفت او در تورات و انجیل
مطهر است و هٰن اظلم و کسیت ستم کار تر من این افتری از کسی که افتخار می کند و بریند و علی
الله کذب بابر خدا که در روایت را با بگو ملائکه و خدایان وی اند از کتب با با تکه می کنند
بایات او را که قرآن است و از این سخن و شعر و کلمات نام می برند و ذکر او با بگو ایشان جامع
این هر دو بود و بدیهه است باینکه هر که قایل یکی ازین امر است ظالم ترین مردمان است بر
نفس خود ان الله لا یغفر الظالمون بدستی است آن این است که رسعکاش شوند ستم کاران و
چنانی گفت که لا ظلم از آنها باشند در رفو و خود و کار و قوم مختار هم جمیع منصوبت با ذکر یعنی
با ذکرش روزی که حشر کنیم همه ایشان را از عبادان و معبودان ان نقول پس گوئیم از روی
توحید للّٰهین ان شرکوا امر آنان را که شرک آورده اند این مشرک کلامی است که خدا یان شما که مشرک
خدا می ساختند اللّٰهین صفت شرک است یعنی آیدان خدا یان که گفته اند نحن چون بودید که گمان می
بردید آنها را از شرک یان خدا یا تصعایل شما کلام در این تقدیر است که نزد من شرکاء و از این
عباس مروست که در قرآن هر جا که لفظ شرک واقع شده یعنی کذب است از مقابل مروست که چون
مشرکان بینند که حق تعالی موحد را با مرزد و از خطای ایشان در کرد و با بگو گویند که بگویند
که ما موحدانیم تا شماران نیز بیا مرزد و چون حق تعالی همه ایشان را در مرتبه حشر جمع کند با ایشان
خطاب کند که این شرکاء که تا بداند که حق تعالی میباید که ایشان را در دنیا ستم کند با و می
تقدیر دهند و گمان آن امروز رفع باشد ان نمیدانم که تا بگویند فتنه هم کس نباشد معذرت
ایشان که توهم کرده باشند که ان مختلص مستی و از عذاب و این ما خود است از فتنه لک
الذی یب از او خلاصه و یافتنه کفر است مراد عاقبت و سر انجام است و با معنی هر است با سیم
نفس فتنه نیست ان که کذب است یا آنکه اندر بعضی جملات گویند الا ان که با تکه می گویند
والله سرانجام خود را بگویند و در کمال است باینکه مشرکین خود را در میان
مشرکین بر وجهی که این میگویند خود را که با مشرکین بودیم با آن

اینند و لیکن از هر چه نیست و حیرت یابی قابل شوند چنانکه گویند در ثلاثا حرجا منها با الکه
نسخن باشند بخود نظر کف کت بوانگر که چنانکه در و بخوند علی القینم بر فتنهای
خود و غنی شرک و ضل عنهم و مشهور از ایشان ما گاه تو افترون آنچه بوده باشند که
افتری میکردند از شرک یعنی نفع ایشان نمیدانند در مخلص از عذاب ابدی و خایب و خا
مرمی مانند از آنچه امید میداشتند از ایشان بر نعم خود از شفاعت ایشان و معنی استخفاف
در کیف تعجب است از قول ایشان نقل است که ابوسفیان و غیره با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام
بوده اسماعیل و آل خواندن حضرت رسالت مرتب میکردند پس قرین عارض را که تو ارج
ملوک عجم خوانده و اخبار گذشتگان یاد داشته بر رسیدند که این چیست که محمد میگوید آن
لعین گفت که من نمیدانم چه میگوید مالک و جناب و افسانه پیشینان میخواند جابجه من نیز
احیانا بر متما میخوانم فی تعالی در باره او و سود و منتهی من بسمه الکلی و کت بکلمه مستند
که گوشت خواستند از من و منی در آل میخوانی و جعلنا و کردانیدم علی قلوبهم بر و لیس
این الکنه پوشش یعنی چون که این از فراد خدا و وجود و انکار و حق و وحد و استغبار
ند و و ادب نمیکند در ایات قرآن و اندک گویند که واقع گردا بیدم بر فلو بسیار
خطا ال بقصوه الکه فهم کنند از بعضی قرآن را و فی اذ انهم و هادیم در کوششهای
ال و قرآنی و و حوه تا و بل این طاهر سبیل بر تفصیل در آنچه خدای تعالی قلوبهم در مورد
قره مذکور شده احتمال دارد که معنی طاهر جهل باشد که حق تعالی بعد از علم بعد از ایمان ایشان
معاف می گردانند و اعداب متوجه که نمی اراد سلب فهم و سماع است از قلوب
و اذ ان ایشان و ان بیا علی الیه و الیه میبند هر معجزه که از تو می طلبند لا یومنون بها
بیان نیارند بدال از هر طر عباد و استحکام تقلید در ایشان چونکه ب ایشان بغایت رسیده
حتی اذا جاءواک تا آنکه چون بیایند بفریاد و لونک جدال و خصومت کنند با تو حتی اینجا
قسم است که محل بعد از آن واقع میشود و او را علمی نیست و جواب از این است که یقول اللین
نمی گویند آنها که کافرانند از انبیا این کتاب تو الا اساطیر الاولین که ارفانه پیشینان
مذکره در ستم و اغند یا بدخیر آن که میگوید در تحت آن نیست و می تواند بود که حتی جائه باشد از او
و کم در موضعی که د لونک جواب بگوید لغیر آن و با سایر معنی ابطال است اسطوره بعد از آن
بیان علم و ادب در حقان و حقانیت آن معنی که توان بینشوند و بیدارند و در

[illegible]

و کما نحن بمبعوثین و ما یستمر نواکحتمشده کمان از غفور پس از حال ایشان در قیامت
خبری دهد و گویند که بنی نوازی و قوا علی سرانهم چون باز داشته شوند کافران
قیامت بر حکم پروردگار ایشان یا بر عزای او و یا بر خوف عرض او قال گوید خدای سبحی
و شکان او بر سبیل تو بیج التمس هذا بالحق ایانیت این بعثت و نشور و لغاب و عقاب
راست و درست و با که این جواب قایل است که گفته اند اقال ربهم حینذا انکام خدا بایشان
میگوید بر سبیل تقریب بالایشان سوال کند که آیا اینکه شمارا وعده بان میدادم درست و درست است
قالوا بلی گویند آری حق و درست است و مرتبنا و بحق پروردگار ما یعنی اقرار بحقیقت آن موجد کند که
غایت انجلاهی موعود در ایشان قال گوید خدای سبحی و شکان از فرماید تا گویند بایشان که قل و قیال العذاب
پس خشد عذاب را بمانکنم تکفرون باخی بودید که نمی کرویدید بان و یا برای بیعت است و ما بعد
یعنی عذاب خشد سبب کفر شما بای روز بداند در این آیه باتفاق مراد بقوله از و قوا علی ربهم روت
نیت برانی آنکه آیه مخصوص است بکفار و باتفاق کافران خدا را خواهند دید قل خسر بدرستی که
زیال کردند الدین آنکه کذبوا بلفاء الله تذب کردند رسیدن بآب و عقاب خدای سبحی
که بایشان وعده داده اند از بد روح پیدا شدند و نمی تواند بود که مراد روت باشد از این عذاب
نیز مر و است که معنی کذبوا بلفاء و عدالده من الثواب و العذاب پس در کلام مضاف مقدر
باشد و یا استناد لفا بجدابر سبیل مجاز باشد در بعضی گفته که لفاء الله بمعنی لغای بعثت است
و آنچه تابع آنست از ثواب و عقاب و غیر آن از احوال قیامت و غیره ان الیثان بعثت فون
نعم باشد از ایشان و قوله حتی اذا جاء کله الشاعله غایت کذب و نیت زیر که خدای سبحی
ایشان را غایتی و نهانی خواهد بود یعنی ایشان تکذب بعثت و اخرویه کردند تا آنکه چون بیاورد
بالیشان قیامت یعنی مقتدات مشبه عقوبات آنست بعتة کاهان قالوا یا حشر تنالون
ای حشرت و ای بشما یا علی ما فرطنا فیها براخیه فقهر کردیم در حیات دنیا بد آنکه بختی که بختی
فجاده است منصوب است بر حالیت و حیره اگر چه غیر ذوی العقول است و قابل خطایست اما بعثت
در حین بلایه عظمه و دامنه شدیده انرا نازل منزله استغاثه میکرد و اندر فیها بحیات و نه
و اگر چه ذکر آن نکرده شد بحیث علم حاجب بان و یا راجع بساعت تنه بعضی فقهر کردیم در شکی
قیامت و ایمان را در دین بان باید دانست که کلمه یا حشر تنال در حیات خواهد گفت
به آن حال است عده ناز عذاب خواهد بود و جایز باشد تهیه آن بساعت بینه قال رسول الله

من بات تقدسات قیامت مروتیت از رسول خدا که فردی قیامت چون اهل بدو فرخ
رفیقه و ملازلی عالی اهل بهشت هستند گویند یا حسرت یا عجز یا فطنت یا هوا و هم نمیگویند و اینانی یعنی
کفار بر دارند اول آنکه هر یک از ایشان خود را در آنست که گناهان لازم الی این باشد از اینانی
گناهانی خود را علی ظهور سر هم بر پشت بای خود مراد آنست که گناهان لازم الی این باشد
از اینانی منفک نکرد و الا سماء مائین میروند بدانند که بد جز نیست که می کنند بار گناه و بر پشت
چون مومن از قبر بیرون آید استقبال می کنند او را جزئی در غایت خوبی و خشبویی و گویند
که مرا می شناسی گوید که من ترا نمیدانم گوید که من عمل صالح لازم بیایم من سوار شو که من
بسیار بر تو در دنیا سوار بودم و چون گافیدم از خاک بر دار باشم و در اجزای در
غایت زنتی و بد بویی گوید مرا میدانی ها فرو برد من ترا نمی شناسم گوید من کردار ناباک توام
بسیار بر من در دنیا سوار شدی آمد و ز من بر تو سوار می شوم و هم بچگون او را به هم
عبارت ازین است و در روایتی آمده که حق تعالی گناهان را مصور سازد بصورت جسم
ثقیله و انرا تخمیل کند بر ظهور عصا پس بجهت رد قول کفار که می گفتند انی الله
حیوننا الدنیاست بعد از ان مذمت دنیا و مدح و ثنای حق می کند و گما الحیوة الدنیا
و نیست زندگانی دنیا که انی البت ان بعد ان مغرور اند الا لعب و لغو مکر بازی گوید کان
و متغولانی خرد آن یعنی اعمال و بدو نیست مگر بی دین و شغال در زمان باشد
از انچه منفوت و ابدیه و لذت حقیقی باشد و الا انما الاخرة و برای آخره خشنود
لذاتین یثقون بهتر است برای کسی که بر بهر کاری می کنند جهت آنکه آن برای باقی است
و لذات آن خالص از شوائب و افات و این از بیم زوال و عیانت افلا تعقلون
ایا تعقل می کنید تا بر شما واضح شود که کدام از این دو مندر است نه غیر خصوص بصیغه خبیث می
گویند ای ایا تعقل نمی کنند و قوله الذین یثقون تنبیه بر انکه اعمال متعبدان از لعب و لهو خاکیت
بعد از ان تسلیه حضرت رسالت و منیت می نماید از تکذیب کند و توبه و اصلاح و اقامت
جهت برایشان قل تعلم الله تحقیق که بسیار میداند و می بیند و برستی و راستی که نشان
و قصه این است که یثقون ان الذین یثقون هر چه بدو ناک می کنند تا انچه میکنند
یعنی کفار در باب تکذیب تو گاهی تا اشتاع و فحاشی ساحر و فنی کاهن جن و مجنون را
لقب می دهند و اینانی را بجز او مگر ای خود را هم پسانند آورده اند که ایو جمل و غیره

[illegible]

[illegible]

اینها را غایب از ارباب کفر و جاهلیت که از این انجیل بجا میمانند و چون از این انجیل
 بگردند و در جوار کشتی کفر و جاهلیت بمانند و از این انجیل بجا میمانند و از این انجیل
 تا در سبزه برآیند و از این انجیل بجا میمانند و از این انجیل بجا میمانند و از این انجیل
 بطلبند و سبزه از این انجیل بجا میمانند و از این انجیل بجا میمانند و از این انجیل
 آید چون شود و اصحاب مایه و غیر این و بمانند و از این انجیل بجا میمانند و از این انجیل
 باز غیر آن و مقنع و کفایت مرسی را که در آن نظر کنند و ندیدند بعد از آن بیان حسن تدبیر
 و حکمت خود میفرماید بقره و ما من ذا البتة فی الارض و منیت مسیح حسنه در زمین معنی
 حیوانی که بر روی زمین حرکت کند و مش نماید ما خود از دست یکتا از انشع مش
 و تمامی آن از برای نقل است از وصفیت با سمیت و کلاطیس و نه هیچ برنده در هوا یا طایفه
 چیده پیر و بال خود این جهان را که بدست چنانکه گویند که فلان چیز چشم دیده ام محصل کلام آنکه هیچ
 جنبه و برنده نیست الا امم امثالکم که ایشان کرو مانند مثل شما یعنی مانند شما مخلوق المذوال
 و مقدار الارزاق و رافرتش و حیات و ممات و کثرت و کورت و الفوت و تولد و تناسل
 و در دلالت بر وجود صانع که مدبر و قادر و عالم و حی است و جمع بحث بر معنی چه در اب و طایر
 و در چیز نفی و افی شده اند و آنچه در چیز نفی و افی میشود و عقید عموم است در خبر است که چون خلایق
 را در موقعی عرض بدارند و باطل بگویند و بگویند و بی ادب و بی ادب و بی ادب و بی ادب
 مذاکند که هر مظلومی که اوجی دارد و بر ظالمی بر خیزد و داد خود از و بخواد بجلال و عزت من امروز
 منقال ذره ظلم از ظلم و داخواهم کرد و کره آن ظلم من کرده باشم پس بی تعالی جمله حیوانات را که بر
 ایشان جیفی رفعت باشد محشور سازد در عرصه قیامت و انتصاف نماید میان آنها پس با صراحت
 ایشان را که خاک شو و کافران چون این را ببینند هر یک از ایشان بگویند یا یستی گشت
 دلیل است بر آنکه ثواب منقطع نیست و در میرانیدن حیوانات روز قیامت الهی با ایشان
 عرض لازم میاید بعد از آن صراطی که ما در کتاب فی الکتاب فرو گذاشتیم و در لوح محفوظ
 هیچ چیز از آن منقطع بر و قافق امور علوی و سفلی و امری و حیوانی و جمادی و دانی و فو و کفایت
 و اینها را در میان اینها است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
 و اینها را در میان اینها است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

[illegible]

قَوْلُ الْعَجْرَاءِ قُلْ عَنِ الْغَيْبِ لَا نَعْلَمُ شَيْئًا إِلَّا بِمَا نُنْزِلُ إِنَّ الْغَيْبَ لَا يَخْفَى عَلَى الْعَلِيِّ شَيْئًا
 بَرْدِ ارْدِ وَاِنْ تَكُنْتَ سَتَ مَرَاتِنِي لَا تَقُولُ الْكَلِمَةَ شَرًّا مِنْهَا فَيَكُنْ مَحْذُوفًا مِنْ كِتَابِ
 اِي فَدَعُوهُ بَعْضِي الْكَرِيمُ سَنَدِرُ اسْتَكْوَانُ كَيْتَابِي فَكَلِمَاتِي بَانْدُ كَلِمَاتِي نَحْوِ اَنْدِغْزِ اَوْدِ
 بَلْ نَزَّ جَهَنَّمَ كَيْتَابَنَا خَوَاتِمِ دَرَانِ وَقْتُ لَمَّا اَنَا نَكَلُ عَيْنِ اَوْرَاخُو اِيْدِ قَطْعِ مَقْصُورِ
 بَحْتِ اَفَادَةُ تَخْصِيصِ بَعْضِي مَقْرَعِ بَزْ دَرْ كَاهِ اَوْتَمِيرِ دِوَعْمَرِ اِنْ رَاخُو اِيْدِ بِلَايِ شَهَادَتِ
 كَشْفِ عَذَابِ فَيَكْشِفُ لَيْسَ رَفْعِ كَنْدِ اَزْ شَمَا دَرْ دُنْيَا مَسَائِلِ عَوْنِ اَلَيْهِ اَلْحَمْدُ اَوْرَاخُو اِيْدِ
 بَكْشَفِ وَدَفْعِ اَنْ اَنْ شَاءَ اَكْرُو اِيْدِ وَحَكْمَتِ اَوْتَمَقْضِي اَنْ كَشْفِ بَاشَدِ وَتَقْصُوكِ
 وَفَرَامُوشِ كُنْدِ وَدَسْتِ بَا زِ دَارِ دِ مَافَتْشَرِ كُونِ اِيْجِهْ شَرِكِ سَاخْتِ دَا وَبَعْضِي اَلَيْهِ
 خُو دَر اِيْكَدَارِ يَدِ وَدَرْ دَفْعِ عَذَابِ مَتَوَجِّهْ اَوْ شَوِيدِ وَطَلَبِ كَشْفِ اَنْ اَزْ وَكُنْدِ اَزْ بَنَانِ
 وَمِي تَوَانْدِ بُو دَكِ تَقْصُوكِ بَعْضِي خُو دَاشْتِ نَهْ بَعْضِي تَشْرُوكِ بَعْضِي اَزْ شَدَّةِ عَذَابِ هَوْلِ اَنْ تَبَانِ
 فَرَامُوشِ كُنْدِ كِهْ اَوْرَاخُو اِنْدِ لَيْسَ جَوْنِ كِهْ دَرْ وَقْتُ اَسَالِشِ وَرَاحَتِ وَبِلَا وَبَحْتِ خَدَايِ
 مَسْخُو اِنْدِ نَهْ غَيْرِ اَنْ رَا لَيْسَ جَوْرَ وَقْتُ اَسَالِشِ غَيْرِ اَوْرَاخُو اِنْدِ وَبِرْسْتِيدِ اِنْ قَوْلِ نَكِيتِ
 ثَامَنْبِهْ شَدَّةِ بَدَانْتِ كِهْ اِيْشَالِ دَرْ عِبَادَتِ اَصْنَامِ مَحْطِي اِنْدِ اَعْدَا اَزْ اَلْ بَعْجِهْ خُو دَر اَعْلَامِ
 مِي نَا يَدِ اَزْ حَالِ اَنْ اَمِ مَاضِيهِ وَمِي فَرَا يَدِ وَكَقْدِ اَمْرِ سَلَكْنَا وَبِدَرْ سَنِي كِهْ فَرَسْتَا دِيمِ رَسُوْلَالِ اَللّٰهُ
 اِيْ اَقَمِ لِبَعُوِي اَمْتَانِ اَلْ اِيْشَالِ مَقْنِ قَبْلِكَ بَشِ اَزْ تَوْ مَنِ زَا يَدِ سَتِ بَرَايِ نَا كِيدِ بَعْضِي
 اَلْبَيْتِ كِهْ اَمْتَانِ بَشِ اَزْ تَوْ لُو دِنْدِ رَسُوْلَانِ مَالِ اِيْشَالِ اَمْدِنْدِ وَاَلْ اِيْشَالِ اَمْدِنْدِ وَاَلْ اِيْشَالِ كَا فَرِ
 شَدْنْدِ وَتَكْذِيبِ اِنْهَانِ اَمُو دِنْدِ فَا حَلْ نَا قَمِ بَسِ بَدَفْتِ اِيْشَالِ رَا بَالِ بَا سَاءِ وَتَبْخَقِ
 وَتَكِي وَدَرْ وِشِ وَفَحْطِي وَكَضْرَا وَبَا فْتِهَا وَبِمَارِي نَا بَعْضِي بَقْصَانِ اَمْوَالِ وَاَلْقَسِ اِنْ
 هَرِ وَصِيْفَةِ تَانِشِ اِنْدِ كِهْ مَذْكُرِي مَذَارِنْدِ لَعَلَّهُمْ يَنْقُضُ عَوْنُ نَا بَاشَدِ كِهْ اِيْشَالِ زَارِي كُنْدِ
 وَازْ شَرِكِ اَعْرَاضِ نَمُودِ دَسْتِ دَرْ ذِيْلِ نَوْبِ وَاسْتِظَارِ نَمُودِ اَزْ جَا دَهْ بَا سَاءِ
 بَسِ جَوْرِ وَفَتِي كِهْ اَمْدِنْدِ اِيْشَالِ عَذَابِ مَانْضَرِ عَوْنِ زَارِي كِهْ دِنْدِ رُوِي تَضَرُّعِ وَنَزَلِ
 بَدَرْ كَاهِ مَانْضَرِ وَدِنْدِ كِهْ اَكْرَزَارِي كِهْ دِنْدِ اِيْشَالِ مَنُفَعِ شَدِي وَلَكِنْ قَسْتِ بَدِ لَكِنْ
 بَشِ مَبُودِ اَمْرِ اِيْشَالِ اَلْ اِيْشَالِ كِهْ تَكِ لَفْزِ وَزَارِي كِهْ دِنْدِ وَبَسِ اَلْ اِيْشَالِ
 وَازْ شَرِكِ بِيْزَارِي اَلْ اِيْشَالِ اَلْ اِيْشَالِ مَكِ كَا تَوْ اِيْشَالِ اِيْجِهْ بُو دَهْ كِهْ بَعْضِي دَرْ اَوْتَمِيرِ
 اِنْ اَلْ اِيْشَالِ اَلْ اِيْشَالِ وَبَيَانِ اَلْ اِيْشَالِ اَلْ اِيْشَالِ اَلْ اِيْشَالِ اَلْ اِيْشَالِ

باید که در حساب ایشان با اعمال خود که بشمارند نینگزند. بود و نظر ایشان عرض کرد این
چنان با حال خود می باشد که نصیحت و انبیا که در دنیا و ابد است چون دانست که از جهت
توبه و ادامت است افتاد و کمال و دعوی که کند که بانی است اوست بر زده ما به آن
من وقت بود که در کشکان وادی خلعت را ازین راه صلاح است و عوایدی اندازد
و خلعت بکشد و خودی را در نظر ایشان آراسته می سازد تا بواسطه خود دیدن از حق برسد
باز می ماند که استخوانهای آنکه کام که فراموش کردید که از آن مایه گوشت و استخوان
شدند بود و نهان از باس او و متغیران نشدند و متغیران نشدند و متغیران نشدند و متغیران
کل یعنی در بانی همه چیز از انواع نعمت و راحت مراد تکیه نعمت است یعنی باستانی و وسعت
میشد نیز امتحان کردیم عرض کرد که محبت الزام حجت و از احتیاج است به نصیر او باس از مالیش
ایشان کردیم و هم نشد و رخا و گوشت این بر وجه استدراج بود که مکر الهی عبارت ازین است یعنی
هر چند عیان ایشان بشنیده می شد ما نعمت بر ایشان افزون می ساختیم از امیر المومنین عرم
روایت است که فرموده باین ادم اذ ایت نعمت یکبار فاحذر دایمی تعبیر آدم چون نعمت
خدا بر اینی از آن بر حذر باشی مباد که از قبل استدراج باشند حتی از احوال و فتنی نشاد
شدند بر وجه نظر و شکفت داشتند بمانند و آوازه داد و شدند از انواع نعم و دل در آن بستند
و از بسبب استغای لذات ساخته بشعوبی نعم آخر می باز ماندند و بر اسم شکر و لوازم سیاس
داری قیام نمی نمودند احاطه ناکم بعمده مگر فتنه ایشان را تا که آن فتنه سلسله است
انگاه تا امید آن بودند که از ابا بس قطع پس بریدند و ابر القوم الذین ظلموا آخر الامر
که ستم کرده اند بر خود و منقطع اصل و نسل ایشان یعنی یکی از ایشان باقی ماند و الحمد لله رب العالمین
و شکر و سیاس مراد است که برورد کار عالمیان بمراد ملک ظالمان و چون ملک ظالم از آن وجه
سبب خلاص مردمان است از ستم و بیداد ایشان و تخلص اهل از شر عاید و احوال ایشان نعمت بزرگ
و غنیمت شکر و مراد است که تا بای عید الله هم بر رسیدند که ورع حجت فرمود و رع است که از حرام
خود متورع شود و از شبهات نیز اجتناب کنند بجهت محافظت آنکه نادانسته در حایم افتد و چون
مومنان را باین کار آفت نکند و قادر باشد بر این پس و دوست و دشمن را که عیب است
خدا و هر که دوست داشته باشد که ظالم شود و این خدا پس او می بیند که با خدا می باشد
و هر که با خدا می باشد و دوست دارد و دوستی کند با او پس خداوند را که دوست

خود را محکوم بر اهلک ظالمان و فرموده قُلْ اَلَّذِيْنَ ظَلَمُوا مِنْ اَنْفُسِهِمْ و احوال دین طلبه و احوال دین
پس در احتیاج بر کار خود فرموده می فرماید قُلْ اَلَّذِيْنَ ظَلَمُوا مِنْ اَنْفُسِهِمْ و احوال دین طلبه و احوال دین
بکبر و خدا استعجاب شمع شمارا ناکر شود و انبساط کم گویند این را شتابان و کور گویند و ختم علی تعلیم
و مهر بند بر دلهای ایشان که فهم و هوش در آن نماند من الله غیر الله که امر خداست غیر الله
که قدرت کامله خود را بشکند بسیار و بشمار جزیرا که گرفته است با یکی از بن مذکورات را انظر
کن و در آنکه کیف تصرف الایات که چگونه میکردانیم از اسلوی باسلوی یعنی کاهی از ترس
و ترغیب سخن گوئیم و وقتی در تذکر و تنبیه باحوال مردمان و کاهی از جنبه تعذبات علقیه هم می نماند
پس ایشان یعنی کافران اعراض کنند از آن و حق را انقباض نکنند و ذکر هم جز استعجاب
بصرف آیات و ظهور آن قل امر ایتکم بگوای کافران چه بینید و چه کنید آن ایتکم علی الله
اگر باید شما عذاب خدا در دنیا بفتنه ناکهان بی مقدمه که شمارا بر آن تنبیه کند و بجهنم ببرد
استکارا که علامات حلول و نزول آن ظاهر گردد و گویند بفتنه است که شد و زیاده
چه اگر در روز و زوایا واقع شود بر هر قدر جوان واقع گردد و هلاک بکشد و اهل القوم
اظالمون مگر و می که ظالمان باشند یعنی مشرکان و هلاکت سخط و طغیبت و لهذا صریحت
استثنای مفرغ منه بعد از آن بیان میکند که غرض انوعت رسل انداز و بشیرت و ملامت
المُرسلین و فوستان و بجز اینرا الا مبتدئین مکر در حالتی که مژده دهندگان اند اهل ایمان را
بهشت و مثل مرثیه و بیم کنندگان کافران بدو ریش فَمَنْ اٰمَنَ وَاَصْلَحَ تَبَسَّ هر که ایمان
آورد و اصلاح کار خود و توبه پیروی و طاعت فلاح خوف علیهم پس ترس است ایشان را
از عذاب و عتاب و لا هم یخزنون و نه ایشان اندوه کین شوند از فوت ثواب و الذین
کذبوا بآیاتنا و انما نکر کذب می کنند اینها می بارانیم اَلْعَلَّابُ آب برسد ایشان را عذاب
چون کافران و افسوس بسبب آنکه بودند که بیرون می رفتند از دایره تصدیق و طاعت و چون
بیان از آن قریش از حضرت رسالت افتراج بان میکردند و آنحضرت بخود می فرمود
که انرا بلخیان نمایند این جهت حق تعالی فرموده قل بگوئی محمد مرسل خدا است و لا اله الا الله
نمکنم مرسل خداست این خبر آنست که هر یک من است خزانهای مقبورات است و انما الله
مرسل خداست و انما الله مرسل خداست و انما الله مرسل خداست و انما الله مرسل خداست
تعالی و انما الله مرسل خداست و انما الله مرسل خداست و انما الله مرسل خداست

تا برانند من نیز نفوت ملکي لهذا کلمه بلکه من همچو امام در مشورت این التبع متابعت و سرور
نمکنم اگر ما بخواهیم از آن چیز که او میگوید و میگوید که از احکام حلال و حرام این کلام حق
گفته است از دعوی الهیت و ملکیت و منطوقی بر ادعای نبوت که از کلمات بشر است بجهت رد و استبعاد
ایشان دعوی انحضرت را و حرم ایشان برف و مدعای او قتل بکوهی از روی تمثیل مثل بشعوی
حکایتی بسیار از تأیید و التبع و متابعتی برابر نباشند که راه و راه یافته و یا جاهل و عالم مدعی
مستحیل چون الهیت و ملکیت و مدعی مستقیم چون نبوت افلا بتفکرون ایاه فکری و اندیشه
همچو این باب نمکنید استفهام برای انحضرت یعنی ندید و نامی کند و برین باب ناممندی ننویسد و از
چون دعوی را بر کرد بجهت نزول حق این آیه است که کفار بر سبیل نیک که لولا انزال علیکم کتبه
چون آنچه با و فرو نمی آید و بی جواب ایشان داد باینکه لا اقول لکم عندي خزائن الله بعد از آن گفتند
که ما نمیشویم چرا غیب نمی آید جواب فرمود لا اعلم الغیب باز گفتند که اگر بگوئید چرا طعام نخورد
و در بازار مبرود و میگفتند لهذا الرسول باطل الطام و من في الاسواق حضرت فرمود که لا اقول
یعنی ملک من دعوی ملکیت نکردم تا احتیاج بطعام نداشته باشم بلکه کار من و مرتب و اختصاص
من است که وحی بمن می آید و متابعت آن می نمایم پس آیه مذکور منافی اقصیت آن حضرت نباشد
بر بلکه بعد از آنکه انبیاء باقی بمانند از آدمی و باید و آنکه شریک و بیمن کن با آنچه موجود می کرده میشود
الذین یحاکمون انان را که بجهت کثرت دلیل و تقیید در مثل می ترسند آن یحتمل که از آنکه حضرت
کرده میشوند الی امر لکم تسوی جزای پروردگار خود از امام حق ناطق جعفر صادق عزم در دست
که در تفسیر این فرموده که گفتار بالقرآن من یرجو الوصول الی ربهم لیس لکم منی مرایا فانا
من دونکم بجز از خدا می و می دوستی که متولی امور ایشان باشند در دین و لا شفیع و شفیع
کننده که ایشان از عذاب هر دو سزاوارتر اند این جمله فعلیه در موضع حال است از آن حضرت و احوال
مخفیست حضرت بر این حالت پس ای محمد خایفانرا که منصف اند باین بیم من لعلکم تفقون
باینکه هرگز ندو گفتار که پس لم کلام مستأنف است برای ردیه و وضاری که گفتند
حق الله و اجاره از سلمان فارسی نقل است که ما با جاعنی ضفا و فقر چون بلال و صهیب و
سایر اصحاب رسول خدا علیه السلام بودیم که منا دید و پیش بر یکبشتند و گفتند ای محمد شترانچه
ایمانی که در نزد دو و اید شد به نزدیک و حضور این جماعت زنده است و تو میانی
بشده که با انبیا نشین و بر طاعت کن و تو را انبیا را در خود و تو را انبیا را در خود

وایمان آورم حضرت فرمود که من اینهارا از خود نترسم و ایشان ایمانی آورده اند و مستعد و مایلند
نوائمی گشته گفتند که تعیین کن روزی ما را باشد و در روزی ایشان را حضرت بجهت فرط حرص بر
ایمان ایشان راضی شد که تعیین نیت کند و مقرر نماید که روزی ایشان را باشد و روزی این
ما را گفتند این قرار و تعیین را در پیش نیت کن حضرت بفرمود امیر المومنین علیه السلام را
که اینصورت را در حد کتابت در آرد و جبرئیل این آیه آورد و لا تظهد الذين يومئذ
محاسن خود انرا که یک عوف سر بهم میخوانند پروردگار خود را و یاد می کنند با الغل الخ
و العتقی و ربما داد و بشما نگاه دارد و اوم ذکرست یعنی شب و روز با و خدا می کشند و نیکوکاری
میخواهند بدان ذکر و جهله جهت رضای الهی را و طریقه اخلاص او و این حال است از
بدعون بعضی پروردگار خود را میخواهند در حالتی که مخلصانند در آن و تقید دعای با خلوص نیست
بر آنکه دعای ایشان بر وجه اخلاص مفتقی اکرام ایشان است و منافی طراد و العباد ایشان در
کشف الاسرار آورده که اراده بر سه و حیت اول اراده دنیای محض نشان آن دو جز است
در زیادتى دنیا بقصان دینی راضی بودن و از درویشان و مسلمانان اعراض کردن دوم اختی
محض و این نیز دو علامت دارد در سلامت دین بقصان دنیا رضا دادن و در موافقت
و اگر دل بروی ایشان استیو را ادیت محضی قال الله بربدون وجه و نشان آن بای برید کفین
مندان است و از غیر آن آزاد گشتن ما اهلک نیت بر تو من حسنا هم من مفتی از حساب
ایمان و اعمال ایشان جزئی و ما من حسنا بک علیهم و نیت از حساب ایمان و عمل تو
برایشان من شیئی جزئی بلکه حساب هر یک بر خودست محض معنی آنست که نیت بر تو حساب
رستق این فقرا و نیت برایشان حساب رستق تو بلکه خدا از رزق همه شماست پس بگذار ایشانرا
تا دید خدمت تو باشند و نیز بعضی ضمیر راجع بمنزکان و معنی آنکه مواخذ لکنشوی بحساب ایشان تو
نه ایشان بحساب تا بجهت او اتهام نهائی در ایمان ایشان بر وجهی که مومنانرا از نزد خود و نزل
جهت طمع در ایمان نشان فقط در هم جواب نفی است یعنی نیت بر تو حساب ایشان نه بر آن
حساب تو تا برانی ایشان را قتلون من الظالمین جواب نفی نیت بعضی نیت ایشان را
مران اگر برانی با معنی از ظالمان و این شایده مبالغست در منع طرد مومنان و اگر چه بقدیم و مومنان
و اینها بر ضغاف و فزا فعل خبر بود که آن ایمان آوردن ایشان است و اما چون که حق تعالی میداند
که ایشان هرگز ایمان نیاورند و بدعای ایشان ازین قول خدایت و مکر بود بانی جهت ازین جهت

و چون خود را بان اعلام نموده و گفتند است که از مکر ایشان فریب خور و و گنای
و همچنین از سر دم فقر با غنا و اغنیاء و امور دنیا را در ویشان در پاید و پاید
نمودند و در حق خود و هر که بپند و جزای صابران یا بند و توکلان در حال در پاید
نگردید و سبک نمائی گشتند که حق تعالی بایشان داده و غایت ایشان را نداده و همچنین که گفتند
و نمودیم بعضی از برخی است است را بعضی به برخی از ضعف در امور دین و تقدم
کرد اندک این ضعیفان را بر اقوامی شریف در سبقت ایشان یعنی امتحان و ابتلا کردم
این اشتراکات و توکل را با آنکه بعضی حال و مال ایشان در ویشان را پاید و فریب و
مجالست رسول مقبول دادیم لیقولوا انما یبغونکم لعلکم ترحمون و اما این گروه اند که گفتند
ایمان و احسان یا بتوفیق هدایت من الله علیه من هدانا لهذا می باشد ایشان من
ببیننا از میان ما و حال آنکه ما اکابر و رؤساییم و ایشان مسکین و ضعیفان این انکار
با آنکه جماعتی ضعیف و فقر از میان ایشان مخصوص باشد با صابانه حق و سبقت بخیر کفوله
لهم و کان خیرا ما سفونا الیه و لامر برای عاقبت بنابر آنکه گفتند منضمین معنی خدا را است
حق تعالی و رجوع اب ایشان فرمود البس اللہ بائس الیاست ندانان تا تهمزه برای
تقریر است یعنی البس دانان ترست بالنسب کبرنی این که بوند کمال نعمت اسلام ما تخص معنی است
که خدا اعلم است کسی که ایمان از و واقع شود و بر تو مومن است تا بود و جمیع که ایمان از و
صادر شود و گفت این نماید پس اول را توفیق دهد و دوم را در خدایان بگذارد و از اجاب
لک الان پی و چون بیاید بتوانا که تو مومن با یانیا یان و از بد بانهانی ما فعل سلام حکیم
پس بگو که سلام بر شما باد و مر و است که بعد از زوال این آنه در است و صحابه که مذکور شد و چون
خدمت حضرت رسالت آمدندی بر ایشان سبقت فرمودنی و سلامه و بوند شنیدنی که ایشان من
دستی کنند بر او سلام و فرمودی شکر خدا یر و راست من جماعتی را بد کرد من ابتدا
سلام کنم بر ایشان در بعضی تفاسیر آمده که خدمت سید طایفات علیه الصلوة و التحیات
گفتند یا رسول الله کثرت برزک از ما صادر شده و جرایم بی شمار از ما صدور یافته
نچیز اغننا از و جاره مستغفرازان بر چه وجه کنیم انحضرت بموجب ایشان ملتفت نشدنی الحال
این آیه نازل گشت که چون مومنان کند کار که بوجد ایشان من و در رسالت تو و عفت و
برویده اند بجانب تو آیند و بر ایشان سلام کن که منضمین است بر ایشان من و نیا و

معنی و دیگر بعد از سلام بگو که کتب مرتب و نوشته است پروردگار شما علی بن حسین است
بر ائمه بزرگوار خود بخشش و بخشایش آنچه وعده داده است بر حجت خود و وعده او میراث
از خلف آنکه من عمل مثلکم آنکه هر که بکند از شما ستم و کار بدی این بدل رحمت است
قول مجتهد و در موضع حال است ای من عمل فسا جا بجا یعنی هر که گنای کند در حالتی که نادانی باشد
مخفف آنچه در بی انت از انواع مضار که عقوبات اخروی و دنیویست که کتاب من بقی
پس نو کند بعد از این عمل پس ازین بدی و اصلح و صلاح اردگار خود را با آنکه تدارک
آن نماید و عزم خود را بآن نکند فائده خفیه پس بدستگاه امر او انت که خدای امر زنده است
تایان را امر حجت همه را بآن ایشان و خبر مبتدای محذوف است ای فامره غفرانه تسبیحی گفته که اگر
ملک بر تو نویسد ملک برای تو بر خود رحمت می نویسد پس تراد و کنایت است یکی از لای و یکی وقتی
و مقرر است که کتاب از لای را باطل نمی توان ساخت پس مضمون این آیه شریف شفاست هر
بیمار را بیمارستان گناه را شفا بفرماید بر هر مبتدیان و ثوابت بدانکه نویسندگان چهار اند کریم
الکاتبین که اعمال نویسند و حفظ اعمال ثبت کنند و خدا که رحمت با کمال نویسد و قلم که آن
و القلم و یا سطرون آنچه نویسد در آن امکان محبوب و بیج الدیانت و مثبت و آنچه کرام الکاتبین
و حفظ نویسند آنرا بدل بود که اولیای بدل الله سبحانه و تعالی و آنچه حق تعالی نویسد بجهت
آنرا محو کنند و یا بدل القول لدی و کویا که حق تعالی را این از بطریق استنارت بشارت می دهد که نوشته
من خیر است لیکن کتاب من نبود و دوم تکلیف من بر تو سببوم رحمت من برای تو آنچه کتاب
من است بر دست گرفتن و آنچه تکلیف من است با تو قیام کردن لاجرم آنچه رحمت من است با تو
تو گردانیده و لهذا اگر اینجایی از تو ظاهر کرد و بجا نادانی از لای و لای از تو در گذر اقم و
کذا لک و همچنانکه تفصیل و تبیین میکنم درین سوره دلائل توحید و نبوت را همچنین تفصیل آیات
تفصیل میکنم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر شده و حجت بر عصیان لازم
شود و اهل ایمان با آن انقیاد نمایند و نشستن و تار و تشن کردن و حق معطوف است بر علت مقدره
ای تفصیل آیات بظهور حق و تسبیح یعنی بیان آیات و حج میکنم بظواهر شود و روشن کرد و تسبیح
الحججین یعنی حق را باطل امتیاز نماید بعد از آن رسول خود را بپیشانی کند با ظاهر و بر ائمه اهل
شرک و پرستش و دعوت ایشان رسول را با انقیاد از آن ایامی فرماید که قل انی
نهی عنکم انما

تَذَكُّرُ مَنْ عَدَلَ اللَّهُ مِنْكُمْ بِرِسَالَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
يَعْلَمُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
خداوند را آگاه کن که من را بر سر این نشان هایم و تالیع تقیما شوم در بر سستیدن قفر
خداوند را آگاه کن که من بهر وی نمیکم آنچه که از زوای شمار این تاکید کلام نمی است برای قطع
اطماع ایشان و منبر بر این نشان اند بر اند محض معرفت نه بدی و اشعار بآنکه تابع حجت خود و تقلید
یکدیگر اند قاصد صلت از ادب رستی که گمراه ستودم آنکه کام که متابعت هوای شما کنم و ما انا من الله
المستندین و بنا شیم از جمله راه با فکدان و از اعداد ابیات با ششم و درین تعرض با کلمات ال
که را اعداد اهدی نیستند بعد از آن فرمود که آن حجت و بند است در توحید و اثبات بند دارند
را اند اک و فرمود که قل انی علی بقیة کبیر که تخمین من بر حجت و ششم که من سر کتب
از پیرو در دکان من آمده که آن قس آن است و دوق و یایچ عقیده و ولایت که نصرت حارث و در دکان
تأیید گفتند که ای محمد خدایا مرا از عذاب حق تعالی فرمود که ما نشان بگویم من ولایت بنده
بعد از اب الهی خوف و تهدید نماید که آنچه از عذوبت میتوانی بجا رساند پیش از این بار من رساند
حق تعالی و فرمود که بالیشان بگو که من ولایت پیدا از پیرو کار و ایم و کذبتم و عذاب
می کنند آنرا لیل را ضمیمه راجع به بند است و تذکیر آن با عذاب معنی نیست نزد من مآقشع
لله آنچه شتاب می نماید یعنی عذاب که بال استعجال می کنید و می گوید فامطر علی ساجدة من السماء
او آتانا بعذاب الیم ان الحکم ثبت حکم در نخیل و تا خبر عذاب الا لله ما مر خدا را فی قصص الحق بدو
میکنند خدای خیر در است و راست را ما خود است از نفس اندوای نبوی یعنی حق تعالی حق است و از آن
در نمی گذر و نا حکم می کند خدا الحق و هو خیر الفاصلة و او بهتر حق حکم کننده است و بیان نمائید که آن
حق از باطل قتل گویا آن عذاب می بگو که چنانکه نزد ما من یعنی در سخت قدرت و ولایت من بودی مآقشع
لله آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب لقصی الامر بهر آنکه نذر و هشتمه بودی کار منی
و بکنیم میان من و میان شما یعنی شما را بلا کرده بودیم بخیر و طغی و غلب و خشم من بر شما برای
رضای پروردگار خود و الله اعلم و خدای دانای تر است بالظالمین ستم کاران و ای و لیاست بر آنکه
با حق تعالی بجهت غمی از مصیبت تا خیر عقوبت کفاری کند که انکار آن آفرودن ایشان باشد تا خیر آن
از مصالح پس از در پروردگار است بر حسب آنچه حکمت معنی است بعد از آن میگوید که او حجت الله
عالمیان و حضرت احوال ایشان را آنچه مناسب صلاح ایشان است عالمیان را آن فرمایند
چونکه باطل است و نزدیک است از هر طرفی که میاید و این چنین است

[illegible]

بر روز و خصلت این بود و یکبار بر حیران آنست بر مقام بیعتکم پس بر آنکه از دشماران
خواب کشید و روز اطلاق کفایت یافت بدین ترتیب است در متوفی و این بعثت شمار اثابت است لیکن
اجل مسی و در وقت تمام کرده شود و اصل که معنی و مقدر شد است او را در دنیا هم الیه من رجعکم لیسوی
بجزایح و بعثت باز گشت شمار بعد از مرگ هم بعثتکم پس هر چند شمار را در قیامت بمالکتهم تقم کون باقی
مگوید که علیکم وید و خبر کردن بال است که جزا و دین شمارا بر وقت کردار ثانی شمار که خطاب باک است
ماخص معنی لکنه بسوی اوست مرجع شمار بحساب و آگاه می سازد شمار را چه می گشتید بجز او یا داشت
پس در بیان مثال قدرت افزوده می فرماید که و هو القادر المستقام و غالب فوق عباد
و بر بفر کلن خود نه بجهت بلکه بعلیه و قوت یعنی فرمان او بر بالای هر فرمان ایشان است و ایتان
مستغور و مغلوب اویند و بر تسل علیکم و فرستند شما حفظه و دشمنان را انکبتهان
مرا عا ایشما که ایشان کرام الکاتبین اند یعنی نویسند اعمال شمارا تا روز قیامت در رؤس و الا انهم
نخوانند پس حلت در ارسال حفظه است که بنده از فضیلت روز رسنجه اندیشه نموده بر انتخاب معاصی
تولیری نکند و از بهت خطاب او ای که نامک علی جای آورد که بیرونست نامه خواندن بخیر زود و نه بدین
نگردد و این محض لطیفست حتی از اجاء تا وفی که بجا بداحک کم الموت کی از شمار مرگ گرفته پس هلنا
پرو دارند جان او را دشمنان مابین ملک موت و احوال او در دنیا آمده که چهارده نوشته اند و هفت
از ایشان ملک رحمت اند و هفت دیگر ملائکه عذاب چون ملک الموت روح منقص کبد فرشتگان رحمت سوار
و چون جان کافران بر دارد ملائکه عذاب و هم بعد از بفر طوفان و این دشمنان که قابض ارواح اند
تغیر نمیکند و در قبض ارواح و تاخیری نمایند از وقت خود و در جمیع البیان مذکور است که از رسالت نباهه
روایت است که در شب معراج چون ما با سمان بر دید و رسته دیدم که بر کمری تسبیح نریش رو و دلشاکه
فرشتگان که مرادیدند بر روی من خیزد بدند مکر اولوی در دست گرفته در آنجا نگاه میکرد و از جنبه منظر برسد
که این کمیت گفت ملک الموت از آن وقت که حق تعالی او را از بر اسمی را حداد اندک پس در دست و مودت که نزد
او رفت و او را گفت با ملک الموت قبض ارواح حلالی جلوه نمیکنی که ملی در مشرقی است و یکی در مغرب
این لوح چیست در وجه نوشته است گفت این لوح در کمال خلقت الهی که حق تعالی از شب قدر تا شب قدر را
که در آن زمان ایشان مقرر فرموده در آن ثبت فرمایند پس و در آنجهان بعد از امتش من جنان
نهاد که خوانم و پیش کش نهاد ما شد هر جا که خواهد دست مان رسانند و آنچه خواهند و در روز طلوع
ما را در حفظ اینها پس این است که حق تعالی فرستد کرام کاتبین را بر فراخ و جلیات بحفظ اعمال

کنند تا چنانکه بعض ارواح شتائمانند من و او پس باز گردانیده شوند و در آن بعد از آن
ای الله بجزای خدای که متوکلیم خداوند الیمان است و متولی امور ایشان است
درست گو و راست گو حکم فرماید که حق و نکند مکن هیچ صواب و این مصدری که گفته می باشد
موصوف به واقع شده مانند زید عدل می تواند بود که در تقدیر ذی الحق باشد یعنی خداوند
قول حق و فعل صواب است الا که الی حکم بداند که حکم داور است در آن روز که هیچ حاکمی را
میان آنها نباشد و هو اصرع الحاکمین و است شتاب کننده تراز حساب کنندگان در
روایت صحیح ثابت شده که حق تعالی در مقدار و پیشین کوسبندی حساب همه مکلفان خواهد
کرد با وجود کثرت جن و انس و بسیاری اعمال ایشان بر وجهی که حساب او را از حساب دیگر
باز ندارد و این دلیل کمال قدرت اوست و از امیر المومنین علی عم سوال کردند که چگونه حق تعالی
حساب خلق کند و حال آنکه بحال او را نه بنده و مودکما برزقم و ملا بر و نه بنحی که
روزی بمجموعات می دهد و ایشان را نمی بینند جلست قدرته و عظمتش از کلام بحال متوجه نگار
که در می فرماید قل لبوائی مد من یحییکم کیست که می راند شمار من ظلمات البیضاء از تاریکیهای
بیابان یعنی ظلمات لیل و ظلمات افکار و عناده البحر و از ظلمتهای دریا و غیر اینها
و شب و جبار و اجبر است که ما در ظلمات بروز بگردانید و احوال ما نیست پس لفظ ظلم متعارف
برای شدت جدا شدن است و در رهول و اطلال البصائر انکناست از خسف در غرق و بحر
مختص من است که بخت نجات و بدشمار از سختی ما و بلاهای بیابان و دریاتنگ عوطله در حالتی که
میخوانند نجات دهنده خود را از غلظت و خفیه از روی آشکارا و پنهانی منصوب تمیز است اتی
اعلانا و اسرا یعنی بارشکارا و پنهانی و بطن و جان او را خوانند تا آن شاید و احوالی را از
شما زایل گردانند لیکن آنحضرا را در قواست یعنی میگویند که اگر نجات دهد خدای ما را من
هل لا ازیل شد و محنت که با عارض گردید و لنگونی من الشاکرین هر آینه باشیم از
شما گویند کال برعت بجات آن دلیل است بر آنکه نضر و اخفا در دعائست است و از حضرت رسالت
مزیست مرویست که خدایا عاظمی بهترین دعا دعا کردن است به پنهانی و در خبر است که آن حضرت
بر جمعی بگذشت که آواز خود را در دین برخواستند بودند و مود که انکم لا تعلمون اصحاب و لا غایبها
تدعون شما را فریاد بر سر تنیک شما نمی آیند که و غایب را بلکه خوانند بشنوند نزدیک را پس اولی
خود را فریاد خواند و قل الله ینحیکم بکرمی محمد که خدا نجات میدهد شما را از غایبها

[illegible]

مصمم و محکم و معتد بود. فلا تفعل بعد الذکری پس نشین پس از یاد کردن تو سخن خدا را
 مع القوم الظالمین با کرده و هم کار این که وضع تکذیب و استهزاء من کنند و در حق خدا حدیث
 و استعظام و این در بدایت اسلام بود اما چون اسلام قوی شد مسلمانان با کار این مجالست
 نمود و در صد و منتهی ایشان آمدند و بر سبیل احتیاج با ایشان میکار میگرداند و آورده اند که بعد از
 نزول این آیه اهل اسلام گفتند که یا رسول الله ما را اطواف خانه و خود مسجد احرام چار بست و کاروان
 نبه بیوسته در مسجد اند و همواره سخن می گفتند با قرآن و اهل ایمان مانی خوانم که ترک مجلس ایشان کنم
 و آیت را نیز از خوض منع نمی خوانم کرد و در باب ما اندیش فرمائی آید و معا علی الذین و نیت بر التکلیف
 بقول بر مبنی از خوض کردن من احسبهم از شما ر اهل خوض یعنی از جرم و اتمام التکالیف منی شئی
 بهی جزئی و اوست که فجاج اعمال و اقوال آنان مستقیان با ایشان محالست تا منبذ بر ایشان نیست
 و لکن ذکر ای ولیکن بر التکالیف است که منبذ و بدالت را بند ادبی و مانع شوند از خوض و سایر قیام
 و ذکر می محکم است که منصوب باشد بر مصدریت و یا مرفوع بر ابتدایت پس یا در تقدیر ولیکن علمیم اند
 نیز که و هم و بمنعیه عن احوص و یا در تقدیر ولیکن علمیم ذکر می لعلمهم بقول شاید که برهن کنند ازین عمل
 و نیز در وصف کفار می فرماید ذکر الذین انحلوا و ابعدا یعنی اعراض کن از آنان که گشتند و قتلهم
 لعنا و کفو ادین خود را ماری و مشغول و طاب و احسوس یعنی بنامی دین خود را بپوش و بازی و تمنی نهادن
 و این کلام تهدید التکالیف با منبذ و لیسکه این آیه را مانع است مسوخیست مبد اندر بل آن می نماید بر امر کف با التکالیف
 و تراب نه فیض ما نشان غورهم الحیوة الذنایوب داده الیتانرا زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر
 و شش می کنند و ذکر کنند و بیدار نشان را القوال ان تبسل بحبت منی لعت انک تسلیم کرده نشود ببلاکت
 با رسوا و کوفته نشود نفسیها کسبت نفس بر کافی ایچه کرده است از برای مایه نذیر کفار کن لعت ان بحبت انک بار
 مدار و هیچ نفسی او را در بلالت یا که او را بخترند و وزخ بسیار نذیر بحبت بدی اعمال و سوء افعال لیکن نیست
 و ان نفس گرفتار شده را من و ذون الله بجز از خدای ولی دوستی مدد کار او و لا شفیع و نه شفاعت
 ننده که او را از عذاب خلاصی تواند داد و ان تعدل کل عدل اگر بحسب فرض خدا و بدان نفس هر
 فدائی که باشد تا خود را از عذاب با خود لا یؤخذ عنها و اگر نفع نشود از و در ریضا و بی گفته که
 عدل در لعت یعنی فدیت و کل منصوب بر مصدریت و فعل مسندست بمهمی نه بضمیر عدل زیرا که عدل
 اینجا مصدر است پس ما خدایان مسند نمیتوانند بخلاف قوله فلا یؤخذ عنها عدل زیرا که بعضی فخدای است
 پس صحیح باشد اسما و عمل بالاولی که و الذین استنلوا الکلیلا که سبب شده اند عذاب

پس بسبب آنکه کردند از افعال قبایح و آنچه معتقد ایشان است از غایب زاینجه که مرایشان
 در است که در دروغ شراب منی حتمی نماند از آب بهوشیده که درون ایشان را بسوزاند
 و عذاب آبی که عذاب دردناک که مبرون و درون ایشان را محترق سازد و بماند و بکشد و بکشد
 بهجت آنکه ایشان بودند که کافری شدند در حسرت که اهل دروغ سالهای بسیار از گرسنگی فریاد کنند
 این را طعانی دهند و ضریح که آن نوعی از خار است که چون از آن بخورند تشنگی برایشان غالب شود و سالها
 بسیار تشنگی فریاد کنند کاسه آب بهشت ایشان دهند از آب گرم و جوشان و چون نزدیک
 رودی خود برند که گوشت روی ایشان را بچند نوبت و چون بیانشان منده امعای ایشان بار بار
 گردد که دلیل است بر وسع عظمی مرک را که استند کنند بر آن و با آب حرامی که آنی محمد
 بر انکار از عبادت اصنام و سایر معبودان با طاعت امر و منکر درین خطاب داخل شد
 انک عوا یا برستم من درون الله بجز از خدای یعنی من برستم مالا یستفعا انی یو و نکند ما را
 اگر طاعتش کنیم مالا یضرنا و زیان نرساند اگر او را فرود کند از معنی چون عا و بیجا نه قادر
 نیستند بر رفع و ضرر پس چگونه خدای تعالی را که استند بعبادت ایشان اغفال نام و نورد و یا
 باز که دریم علی اعتقاد بنا بایشان بای خود را مرتد نموده و کفر و جحیم کنیم بعد از هدایت الله
 بعد از آن که راه نموده است ما را خدا بطریق اعلام و از مضیق کفر و ضلالت را ببرد کالذی استشهد
 لله الشکاکین در حالتی که مانند باغشیم کسی که برده باشند او را دیوان حال است از فاعل
 نرود فی الارضی در زمین یعنی بیان در راه را راست حیوان در حالتی رفته و بد کردان
 و همراه باشند از طریق مستقیم و راه فرود و استخوانها و از بهر الله اصحاب مرا و را باشند یاران و
 رفیقان یار شوند بخوانند او را الی الله الی الله بسوی راه راست و هدایت مانند مرا و را
 بطریق مستقیم تمهیدی از قبیل بیان شهر مفعول سبب مفعول یعنی دیوان او را بطرف خود دعوت
 کنند و اصحاب او را از آن منع نمایند و بطریق حق خوانند او متد و باشند در رفتن و بازگشت
 وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشبه باوست بلع که غولان و دیوان او را از میان کاروان
 روده و در بادی خطرناک برده باشند و رفیقان کاروان که مومنانند او را همراه
 اندازد که نهج حق است خوانند و دیوان فریبده او را به بیان ضلالت کشند پس اگر باز
 کرد و خود را با کاروان رساند در زمرة ایشان داخل شود و اگر با دیوان ماند در غر
 و زند قید و محکوم است ابدی رسد قل ان هدک الله بکوبه یعنی نه دین خدا یعنی

اسْمُهُ هُوَ الْهُدَى اَنْتَ دِينِ دَرست و راست نه غیة ان بلکسی ای ان مَلَاکَکَ
 وَاَمْرًا و فرمودند ما را بدین بهی لِقَائِکَ ناکردن نهیم لِقَاءَ الْعَالَمِینَ میرو و روکار عالمین
 را این جمله جلیله از جمله مقول است عطف بر آن بهی الله و لَمْ لِرَای تَعْلِیْلَ مَرست اعلی امرنا لذلک
 نسلم و نزد بعضی زاید است وَاَنْ اَقْبُوا الصَّلَاةَ و نایبا و اید نماز را این عفت است بر تسلم و اَلْقُوهُ
 و بترسید از خدا در احوال آن و هُوَ الَّذِی الِیْهِ و اوست خدا که بسوی جزای او متحشرون جمع کرده
 خواهد شد روز قیامت و هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰتِ و اوست آنکس که بیافرید آسمان بار بار
 و الْأَرْضِ و زمین را المجر و در حالتی که قائم است بجن و حکمت و یاسموات و ارض بکلمه حق که لفظ کن
 خلق کرد و میگوید و یَوْمَ یَقْدُلُ و یاد کن روزی را که حق تعالی کو بدیعی هر جنبر که در آن روز نکون
 او خواهد آمد فرماید که کن بیانش فیکون لیس می باشد انجز مراد روز قیامت است و نکون عنتراموت
 و اِحْیٰی الِیْتَانِ قَوْلَهُ الْحَمْدُ و معنی او راست و درست یا قول او نافذ است در بینات در بعضی و می
 گفته که قَوْلَهُ مَبْدَاست و اوجن صفت اوست و نزد بعضی المجر فاعل مکیست یعنی حکم نافذ او در وقتی است
 که کوید کن موجود است و فی احوال کوید یوم منصوب است بعطف بر سموات و خالق روز قیامت است و لَمْ
 الْمَلٰکَکَ و مراد انا ثابت است با دشمنای یَوْمَ یَفْجَعُ فِي الصُّوْرِ روزی که دمیده شود در صور معنی درین
 روز متفرد مانند در رب دشمنای بدول مناعی لظرفیت قَوْلَهُ لَمَنِ الْمَلٰکَ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْفَخَارُ عَالَمُ الْغُیْبِ
 اوست داننده غیب که عالم ملکوت است و التَّشْهَادَةُ و دانای شهادت که عالم ملک است و
 هُوَ الْحَكَمُ و اوست خداوند حکمت و رب و حمت خلاقی الخ بئر و انا انکه برانگیزد و برجه وجه
 حشر کند و رَجَبُست که رسول مقبول فرمود که نبی اسرافیل را ایدم که در زیر عرش صور در دین
 ارفه بر شکل سناخ و آراهما منقذ بود و جبریل را گفتم که چندگاه است که او این صور در دین دارد گفت
 از آن وقت که حق تعالی او را فریده این صور در دین گرفته منتظر است تا که فرمان الهی در میدان
 صور در رسد تا خیر در آن واقع شود و در مجمع البیان آورده که اسرافیل دو بار نفخه در طود و در
 در نفخه اولی همه خلق بگرد و در نفخه دوم همه زنده شوند پس نفخه او را برای الملک دنیا باشد و
 نفخه دانیه برای ابتدای اخره از ابو سعید خدری روایت که حضرت رسالت علیه السلام و انخبت فرمود
 که چگونه بطیب و خوشحالی تو این گذراست حال آنکه صاحب صور را در کفنه کشی بد فرمان الهی و آن
 منتظر است که نامور شود و منفع ناما خواهد بود و در بلکه چون فی تعاطی است دین مشرکان و ذم
 مَلَاکَکَ الِیْتَانِ که در ویر طریقی که گذشت بدایت آن اجتناب آفریده و در عقب آن که در کفنه کشی

وین را که بان ما مورشدید حال آنکه آن دین ابراهیم است که از آبا می شناسست و مردمان مالموفی باشند
بعین آبا خصوصاً کاهی که بدیشان صاحب قدر و مرتبه باشد پس میفرماید و قال انما هدیتم
و یادکن این که فصد ابراهیم را که ایشان دعوی فرزند می او کنند پس او کی آنکه بدو افتد آنرا
در توحید و فیه و آنست که گفت لا یبدا اذ من مرد بر خود از را این عطف بیان است و مرد و آن
اب است و اطلاق اب بر عم در کلام عرب شایع است و اسم اب ابراهیم رخ است و از حجاج از کلبی
نقل کرده که نام پدر ابراهیم تازی بود و از رصفت او است چه از دینی بود از سواد و کوفه و معنی آن
در لغت ایشان کج است و این اسم ذم است و نزد بعضی اسم اب ابراهیم است از جانب مادر چون نزد
جمع اصحاب امامیه آبا می آنحضرت موحودند چنانکه احادیث از ائمه اطهار صلوات الله علیه من الملک
اجبار مصرح است باین که بجه قلبیک ذاک جدی دال است باین معنی پس مراد عم ابراهیم خواهد بود با حد مادر
او و منع صرف از رحمت عک باشد و حمید یا صفت مشتق از آزار باز و زوایب آنست که علم عجمی است
مانند سالیخ و قوله انخذ کضاً ما الله منه برای الفکار و تفریع است ایا فراخی کبری بتا که خود تراستند و بخدا
اتقی امرک بدرستی که من می ننم ترا و قومک و کرده ترا که متابع تواندی ضلال مبین در کراهی
از حق که هویدا است دلالت ضلال آن و در اخبار آمده که از رب می تراستید و بابر ابراهیم می داد و میگفت
که بیا زبر و بفروش ابراهیم بیا و ردی و رشماله در می آن بت استی و بزین می کشیدی و میگفتی می
خرید خدائی که نمی شود و نمی بیند و هیچ کس رافع و ضرعی تواند رسانید پس بیا و ردی و زبر از
بینداختی و گفتی که کس این را می خرد مردمان متکاس ابراهیم با و می کرد ابراهیم زجر و عتاب
کرد و جواب داد که شرم ندارید که احصایم حاد را بخدائی که فصد آنی از یک و قومک ضلال مبین دین
آیه حث است در حضرت رسالت مرتب را بر می حاد قوم که او را بر عبادت احصایم دعوت میکردند و زنجب وی
در افتاد و ابراهیم که بدراوست در احتجاج و تسلیم او بزین و کذلک و همچنین که او را انبیا گردانیدیم
بضالالت و کراهی قوم او و همچنین نری انزل اهلیم نمودیم ابراهیم را ملکوت السموات و الارض
ربوبیت ملک خود را یا عجیب و غریب آسمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت النری بروی منکشف
ساخت تا است لای کند بدان بر قدرت کامله حق تمام ملکوت مشفق است از ملک است و تا در او برای مبالغه است
و لیكون من الموفین و تا باستد از بی کمان و مومن و حکم استدلای و با تقدیر این است که فصلان ذلک
و لیكون من الموفین یعنی باین نصیر را با و عنایت فرمودیم تا انبی کمان بات از آبی عبد الله عم فرست
که چون نجاتی ملک و السموات و الارض بابر ابراهیم نمود و مردی بیا دید که زنا میکرد و را و دعا که و ملک شد

مردی دیگری را دید بر او نیز دعا کرد و مردی سیوم را نیز مشاهده کرد دعا گرفت شد حتی تعالی
با و وحی کرد که ابراهیم دعای تو مستجاب است پس بندگان من دعا کنند اگر من بخواستم که همه را بمیرانم بدعای تو
اینان را نمی آفریم بدانکه عامه علماء بر آنند که ابراهیم هجده روز کار نمود و در آن کنگان بود و از میان
ابراهیم و طوفان نوح هزار و دویست و شصت و سه سال بود و از زمان ولادت او تا خلق آدم
و نیز از او شش صد و هفت سال بود و مرد دوازده سال از زمان سام بن نوح چهار پشت بنوح میرسد
و در آن کنگان بود و مرگست که چهار کس با دستا همه روی زمین بودند و کافر کی نمودند
و دوم تحت ضر و دوسیس یکی سلیمان دوم ذوالقرنین اول کسی که نوح جبار می بر سر نهاد
نمود و بود و همه مردمان را عبادت خود خواند و خود در شهر بابل می بود و رسل رسایل بنوا
و افاضی عالم میفرستاد و مردمان را عبادت میگردید و خداگاه برین منوال بگذشت غیبی
در واقع دید که کوکی از اقیانوس بلند طلوع نمود که شعله جلال او نور آفتاب و ماه تابان بود گشت
از غایت ذبح بدار شد کاهنان و حکیمان ملکت تعبیر این واقع بدین وجه کردند که درین سال
بولایت بابل می بود می نخست طالع از خلوت خانه عدم بفضای صحرائی وجود قدم نهاد که ملک
نور و اهل ملک تو بدست او ماتد هنوز آن می بود از آن مفضل مستودع رحم نه بهیستة مرد و مردود
بفرمود تا میان مردان و زنان تفریق کنند در آن سال بر مرده یکی را موهل ساخت هر کوه را که
آن سال بزراید اگر رسیده او را ثبت تاریخ که یکی از محرم و مقربان نمود بود و بشی باز
خود گفت که بنهان از مردمان نزد من آ می زل بنهان از موطان نزد او تاریخ با و می خلوت کرد
او حامله است و محمد ابن اسحاق روایت کرده که مادر ابراهیم در این وقت نابالغ بود بمقامی نرسیده
بود که با و می مباحثات نوال از صحبت این یکس بر او موهل نبود و تاریخ با و می موافقت کرد بار
گرفت چون کسی را برو می گامی نبود ابراهیم در شکم مادرش می یافت تا بوقت وضع
آفتاب با و کاهنان با نمود و گفتند که امت آن کودک بر جمیع ستمت نمود و دشمن گرفته بفرمود
که جمیع زنان سر نوزادان حوال زنان حامله کنند هر کدام که اثر حمل بر او ظاهر شده باشد بقتل رسانند
پس زنان در تفحص احوال قیام نمودند چون بر مادر ابراهیم اثر حمل از او در گذشتند و دیگر کسی بلو
التفات نکرد تا وقتی که وضع عمل با و نزد یک رسید بترسد که اگر بزراید و خبر نمود و برسد و او را
بکشند درین تنها از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه بود داخل می شود و در آن غار
ابراهیم را بزراد و در حفره جمیده ها بجا بگذشت و در غار بنگار استخوانها و باز گشت و تاریخ

که از قصه حاج خرد داشت گفت ای تاریخ از ترس کاشته‌گان نمرود بجزار فتم و بسیرجا زانیدم و حال
 نمرود در خاکش دفن کردم و باز گشتم تاریخ‌های و کرد و زن افروزد و دیگر بنجار آمد و دید که ابراهیم انگشتها را
 می‌مکد از یکی شبر و از دیگری عسل و از یکی خرما و از دیگری روغن بیرون می‌آید خوشوقت شد و در
 شهر مراجعت نمود و در روز بنجار آمدی او را دیدی و باز گشتمی القصد ابراهیم عزم چون شد ترتیب از
 پستان عنایت الهی می‌نوشتید بر وزی جندال می‌بالید که کودک دیگر در ماهی و بایهی جندان بزرگ
 می‌شد که دیگری در سال چون با نژده ماهه شد با جوانان با نژده ساله برابر گشت و گوشت و کوبید و روزی
 مادرش نزد وی آمد ابراهیم گفت که ای مادر من رفی خدای من نسبت مادر گفت منم گفت خدای تو کیست
 گفت پدرت گفت خدای پدرم چه نسبت گفت مبداء پدرت دانند پس شهر را و از راه ازین معنی
 خرد او بنجار آمد و فرمود را بدید اسیر و می‌پایان سوال کرد گفت خدای تو مادر است و خدای
 مادر منم گفت خدای تو کیست گفت نمرود که با دشناه مشرق و مغرب گفت او همچو ما است گفت آری
 فرمود پس خدای او چه کیست گفت خاموشی با من که او را خدائی نیست و اس قول مشهور است و می
 تواند بود که هرگاه ابراهیم با در خود برسد که خدای نمرود کیست مادرش مانک بر آورد که مثالی
 سخنان که که خطر کلی دارد و حق است که مادرش این را بر وجه امثال و نقیله است
 و فرمود است که در زمان نمرود بعضی ستاره و ماه می‌پرسیدند و بر چیست بست بودند و جمعی بر ستار
 نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فلما جتن علیکد اللیل که چون درآمد
 بر او شب و تاریکی شب به زمین را بپوشانید مرا انگو که دید ستاره درخت نرا یعنی زهره و بعضی
 مشت می‌گفتند نزدیک افق مغرب پس و بعضی که ستاره برست بودند و ستاره کرده سجده آن
 نمودند قال گفت ابراهیم هلا امری است برورد کار من بر سبیل اسفهام و با برنم قوم خود در
 بیفتاوی گفته فلما جتن علیکد اللیل تفصیل و بیان قول سابق است و گویند که این عطف است بر قال ابراهیم
 و کذلک نرمی اعتراض است چه اگر و قوم او عبادت اضمام میکردند پس عرض ابراهیم از قول آن
 بود که غنیه البشای نماید و ارشاد آنها کند بخی از طریق نظر و استدلال نه تغیر و تبدیل که از لوازم
 حدوث است بر وجه نظر را و بنگش و از آن راجع کنند و حدوث ان حکم نمایند و بر وجه و این
 دلیل از و در زمان مرافقه او بود پس ابراهیم نزد قوم با بر وجه نظر گفت این خدای من است فلما
 اقل پس آن هنگام که آن مستاده فرود رفت قال لا احب الا فلین کف دیوت نمیدارم فرو
 بروید که از چه زوالی و اشغال به پروردگار عالم روا نباشد چه انتحال مفضی امکان و حدوث است

و مضافی الوهیت پس قدری دیگر ز راه برقتند و آن شب چهاردهم ماه محرم که طبق سیمین ماه بود
برکناره خوان سبز فلک نمودار شد فلکما سماء الفکر چون دید ما را با من نگاه در حالتی که بر اینده بود
و ابتدا کاینده در طلوع و جمعی ماه برستان شش و بی سجده در افتادند قال هذ امری کفیت
این است پروردگار من فلما اقل پس آن وقت که روی غروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجا
مغرب میل کرد قال گفت ابراهیم گفتی که تهل فی مرتبی اگر راه نه نماید مرا معرفت و شناختن
خود باز اخت علت و تمکین در نظر صایب لا کونن بر اینده می باشیم من القوم الضالین از گروه
که ایمان حاصل که چون ماه را در جرم و نور اعظم از کواکب دید با تو گفت بگویم که این چیست
چون مظارا مل در و نگرید او را شریک گوید در انتقال و تغیر از آن نیز بر ادوات نمود و
گفت اگر خدای مرا با من گذارد و تو فنی هدایت و عنایت نفرماید من در بیابان حیرت
و میدان عمیت گمراه شوم و لبه جدا هتدی نسیم لاجرم از کمرایان و مالکال ثوم همه شب
در فکر این بود تا صبح شد که ناگاه کاسه زین آفتاب از فلک خود سر بر آورد و روی
زین را بقلبه نور خود منور کرد و بهر جا و بقعه بتافت و هر جزوی از اجزاء عالم از
نور وی نصیب یافت بحرم از همه مهند و نور از همه بهتر و بیشتر و جمعی منوجه او شده بسجده او
قیام نمودند با خود گفت که بنام صاحب در و نظر کنم و به پیغم که او را رنده الوهیت
هست همچنانکه زعم این جاعل است که قال جل ذکره فلکما سماء الشمس پس چون
دید ابراهیم آفتاب را با من غدا برانیده و جهان را منور خود تا نبوده قال هذ امری کفیت
گفت این پروردگار من است بر وجه فرض و تقدیر و یا بر علم آفتاب برستان هذ امر
اکبر این گوید بزرگ تر است در جرم و بیشتر است در روشنائی ندکیر اسم اشارت
جهت تذکره خبر است یا تا و مل گوید فلما اقل چون نشان زوال و انتقال بر او ظاهر شد
قال یا قوم گفت ای گروه من اتی بونی بدرستی که من بینارم مما کنتم کونن از آنچه
شما با نیاز می میکنید با خدا می از آنچه من محدثه محتاج به محبت آن در نفس هر جلز
آورده که ابراهیم بر وجه نهکم و استنذار آفتاب برستان گفت که هزار بی تالبت که را
تنبيه کند و نقص و غیب و احتیاج جلی و نشان ظاهر سازد و این دلیل است بر آنکه
معارف ضروری نیست چه اگر ضروری بودی ابراهیم سید است کار محتاج نظر و
استدلال بودی و چون محقق مزیت فسیه و تبیین کلام است در باب تنبیه اشیا

از عجز و استغنیای غیر حق تعالی چه ظاهر آید موی هم خلاف است ازین جهت سید مرتضی علم الهدی در حق تعالی
 الیه یا اورد و چه که اگر گویند که چه میگویند در حق تعالی قول تعالی فلما جن علیه اللیل را کوکبا الی برنی مما تشکون
 که ظاهر آن مقتضی است که ابراهیم در وقتی که از اوقات معقد الهیه کوکب بوده باشد و جواب
 آنست که ابراهیم در آن هنگام واسنر ابرافنا بپرستان گفت که بدار بی چنانکه از تفسیر مرجانی سمب
 تحریر کرده اند و جهت وجهی بدینست که من متوجه ساختم روی خود را یعنی خالص گردانیدم درین
 خود را بار روی دل خود را متوجه گردانیدم للذی فی مرآئی را که بعضی قدرت فطر السموات و
 الارض را با دیدن آسمانها و زمینها را حسیفا در حالتی که میل کنند ام از برای بتوحید و مآ
 انما من المشرکین و ستم من از شرک او زندگان در آیه دلیل بر وجوب تقدیم تبار بر تولا و کلمه
 طیبه لا اله الا الله تشریح است برین که اول راه توحید از خار و خاشاک پاک نموده تا سلطان
 الا اله بر روی رو آورد و در صدر دل برسد جان قرار گیرد و در بعضی تفسیر مذکور است که
 چون ابراهیم شبه آمد و او را بیدار نمود و بر دنده او مردی که بمنظور بود ابراهیم او را دید بر
 تخت نشسته و غلامان را منتظر و کنیزان بر می پیکر درخت اوصاف زده پس بد که این چه است که بیدار
 او را آوردید گفتند خدای همه ست فرمود که این ملازمان بر جوانی تخت او چه کنند گفتند
 اگر بدکان او نبیند ابراهیم فرمود چگونه خدای شما و دیگران از خود خوبتر بودی القصد ابراهیم
 پیوسته مذمت بتان کردی و سبحان بر باری الیثان بسنی و بر زمین کشیدی و بر کنایه آب می آوردی
 و از روی او سخن می گفتی ما لکم الا کلون و ما لکم الا تشکون و منتهی بر پرستندگان این نرا در تمام دارد
 و قوم با و تمجید می میکردی همچنین که حق تعالی ازین خبر داد و حاجت قوم مذمت و حجت می جستند با و قوم
 او یعنی مجاهد کردند باین در توحید قال انما جوتی گفت بر وجه انکار که ایما مجاهد و مخامری کنید
 فی الله در وحدانیت خدا و میخواستید که غلبه کنید درین وقت هکذا ان و حال آنکه راه نمودن
 مرا خدا بتوحید خود بر وجه لطف و توفیق و ایثان او را تخلف کردند که با معبودان ما اسنهرامی
 کنی الیثان بلا ما بتو خواهند رسانید ابراهیم فرمود که و لا اخاف و نی ترسم یعنی باکی ندارم مما تشکون
 بپیکر از انچه شرک او را دیدی باین یعنی هیچ وقت از زبان شما حدیث ندارم به الیثان چه دادند و یکسری
 خدای تو را شنیدند اما نه تارکان را بدلیل انوار و حیرت دانسته اند که محدث اند و محتاج
 محدث الا ان یثبوت مرئی مگر آنچه خواهد بود و رد کار من شکیا جزیر از مکاره که بجهت الیثان پس
 بسید و شیخ مرئی و اسنهرامی است بر و رد کار من و احاطه کرده کل شیخی همه جز را علم از روی

از حدیث است باینکه اولاد ایت خیرترند

و انچه معنی علم او به همه چیز محیط شده پس در وجه ترغیب و تحریص ایشان گفت که ای فلاسفه و متفلسفین
که ایایا در نمیکشید و بنده بزرگ نمیکردید یعنی میان عاجز و قهار در عالم و جاهل و متعزیز تا نمیدانید خدا را
و برین استناد و قول است یکی آنکه معنی آنست که حق تعالی حیات و تامل در ایشان خلقت فرماید
تا ایشان معرفت بمن رسانند فحضر نفع ایشان نبود و دلیل بر اینست که مستحق عبادت است به عز او
و و تم آنکه نمی ترسم از او نه آنکه حق تعالی خواهد که مرا معذب سازد و بعضی ذنوب من و بعد از آن
گفت و گفت ای کاف ما انشکرکم و چگونه ترسم از آنچه شما باینبار می کردید از حوادث و لا تخافون
و حال آنکه نمی ترسید از آنکه ما انشکرکم بالله آنکه شکر می آرند خدا و نه تمک او میدارند و ما که بجز
آنچه بر او فرستاده است خدای بجهت تنگ کردن او و علینکم تر شما سلطانا کتلی با جانی یا دلیلی
غالب یعنی حکومت بر همه از معبودان شما که بر همه عقل حاکم است که از ایشان نفع و ضرر متصور نیست و
شما اولی تر بودید به رسیدن خدای عالم و قادر بر وقایع که شک می آرید با و فاتی القیه فقیه پس
کدام ازین دو گروه موجودان و منزه عن احتیاج الی الامس منزه و آری در اندام من بودن پس
مرا جواب دیدند انکم تعلمون انکم تسجدون لکما بعد انکم سجدوا لآل است که از و نرسند یعنی حق تعالی
که قادر است بر ابعاد نفع و ضرر و غیره و دلیل بر اینست که بر کسی که قول اولی حجت باشد باطل بود
و در این باب و قول آنکه گفته اند که من الله و معی به نبایک کرد بعد از آن بر سبیل استغاثه و سه مؤید
آنکه بنی امیه و آلکلی که امان آورد و تصدیق بر حدیث کردند و گفت یلبسوا و یلبسوا و یلبسوا و یلبسوا
بطول ایمان خود را بشک آه و لعل ان که و لله الا مرضی و البشائر است امن از عذاب و دوزخ
و هم مضطرب و التان از راه بافتن انکه و بطول اینجا شکر است چنانکه باین مضرت شده چه
و نسبت از سلمان فارسی و عی که جوان این ایما را شد بر اصحاب شاق آمده گفتند که کدام
از ما است که از ظلم نامی است حضرت رسالت فرمود که ظلم با من نیست که شما کان بر دید بلکه انچه نیست
که لقمان پس خود را گفت که ای پسر من شکر می آید و بخدا و نه گستم عظیم است و نزد بعضی مراد ظلم
محض است و تملک و همه آنچه گذشت از انچه حاج و استدلالات ابراهیم بر قوم یعنی قوله فلما جن تا اینجا
خجسته بران و محبت ما بود و انیهاها انکه گفته بود اید انرا با ابراهیم یعنی انیهاها انیهاها انیهاها
اتحاتی ان کردید در دل او علی قومه معنی ما بعد و فانی بهیج علی قومه یعنی تحت خود را با ابراهیم
و اید نامان حجت گرفت بر قوم خود و نفع و ترجیح بر دارم کایه مای بلند من نشاء هرگز
خواهیم در عالم و طاعت از مؤمنان که مصدق خدا باشند و مطیع و متقوا و معنی هر یک از اینها را

[illegible]

ويعقوب بن عبد الله

نذار و فرمود اگر از من خواهد بود و منم گفت چرا فرمود زیرا که اجماع است که فرزند زاده خواهد
از دهنش خواهد از سپهر باشد بر مرد و حرام است و دیگر آنکه اگر زن خود را طلاق بدیم بجهت خدا نتواند
که او را نکاح بکند گفت از کجا میگوید فرمود لقول تعالی و حلال انباکم الذین من اصلاکم
والیاس و دیگر الیاس را که از اولاد مار و ن بن عمران است کل این الصالحین این
بغمه آن کلاه در صلاح و صلاح آنان است با نچه سزاوار باشد و محرز از آنچه سزاوار نباشد
و اسمعیل و دیگر راه نموده اسمعیل که پسر ابراهیم است و الیسع و الیسع که پسر اخطوب بن
العجوز است و کوشش و کوشش بن منی را و کوشش که پسر مار و ن بوده و مار و ن پسر
حضرت ابراهیم است و کلاه فضیلت و همه این بغمه آن را فضیلت دادیم بنیت علی الطین
علی العالمین که عالمان زمان ایشان و ادانت که ماه یک از بغمه آن را ابرام است
خودشان فضل نهادیم بجهت تقدیم مفضل بر فاضل این دلیل فضل انبیا است بر ما
عدای ایشان از ملائکه جن و انس و مین این ابا عیهم و نیز تفضیل دادیم بعضی از بدران
ایشان را عطف است بر کلاه و ذکر میمانیم و برخی از فرزندان ایشان را و اخوانهم
و بعضی از برادران ایشان را از باب و ذریه و اخوان بغمه آن مذکور که بغمه بودند
و اوصیا و اولیا را نیز تفضیل دادیم بر بسیاری و بدان که بر تبه ایشان فرو نرودند
و در منزلت و ثواب ایشان گفته و اجتناباً هم عطف است بر فضلنا یعنی بر کزیدیم
این بغمه آن را الله و هدینا هم الی صراط مستقیم و راه نموده ایشان را بوی
راه راست که دین حق است و ائله یعنی متدین بودن انبیای مذکور هکذا ائله
دین خداست که مستانم اهدایت در دنیا و اخره یصلی بهم راه می نماید بان دین
مبنی پیشا و چه که میخیزد من عباد از بندگان خود که تدین نمایند یعنی بسبب
آن دین بندگان را ثواب عظیم که بهشت نعیم است کرامت فرماید و کواشش که او اگر
این بغمه آن شرک می آوردند جدای بر سبیل فرض و تقدیر با وجود این همه فضل و کمال
لحبط عنهم هر آینه باطل و نیست می شد ز ایشان ماکانه ایست اینچه بودیم
که می کردند یعنی ثواب بران مقرب نمی شد و در این آیه سه تدریج عظیم است در ذکر
اولئك یعنی آن گروه انبیاء الذین انبنا هم الکتاب انانند که دادیم ایشان را کتاب
و حکمت و شععت و النبوة و بغمه می فانی کنند بصا پس اگر کا فانی

کتاب نبوت و حکمت و شریعت هر کس این گروه معاندان قریش و
کثرت یاس بر دست که بر کما شدم و مودا کردیم برای ایمان و مراعات بان قوم
کروبی را که از روی صدق کینوا ابها بکا قریش نیتند بدین جنایا کافر و بی ایمان
و متغیان ایشان را که گویند که به کسی است که تار و ز قیامت بدایه ایمان در آید اولئک
الذین آن گروه انبیا مانند که هک ایثد راه نمود خدا ایشان را بدین خود فیهلکم
افئد یاس بطریق النشان افتد کنی مراد آن چیز است که بر این منفق بودند از توحید و اصول
وین نه فوج مختلف فیها چه فوج نسبت بر کس هدایت مست بلکه آن حسب اختلاف اعصار
بجلاف اصول یاس ای دلالت نکند که اخفت متعبد بوده باشند نسبت یاس با و دار فئد
برای و قسمت نه نامی کتابت آورده اند که آن حضرت را انچه حق تعالی فرمود که فیهلکم افتد با معنی
که احوال ایشان را پیروی نامی انتشارت بر آنکه بر و صف و سیه است بر یک مطلع تو و انچه اجود و احسن
اختیاری فرمای یاس مراد آنست که افتد کنی به ر یوب و سخاوت ابراهیم و صلابت موسی و زهد
عجیب و علی و مفرست که از صفات سید و خصال رضیه و مرجه با سینه این منفرقی بود و نزد
او مجتمع است پس انچه اکمل و افضل بافتد قل کبرای محمد کافران لا اشلکم نمی خواهد از شما
علیه بر پیغمبرسانند از خدای اجرا از روی چنانکه بش از من هیچ عجزی از امت و زود عورت طلبید
این هویت این تبلیغ من الا ذکر لی للعالمین مکریدی مرعالمبال را آیه دلالت است بر آنکه هیچ
زمانی خالی نیست از پیغمبر یا امامی که حافظ دین باشد بقوله فقد و کثرت با قوما و اسناد توکل خود دلالت
بر آنکه امام مخصوص است از جانب او نه با جماع مذکوران آورده اند که مالک بن ضیف که سر حلقه اخبار بود
بود بحضرت سید عالم صلی الله علیه و اله و سلم آمد آنحضرت با وی گفت که سوگند میدهم ترا با خدا نمی که
نوریت بر موسی منزل کردانید که تو در نوریت دیده که خدایتی دانستند و بر او دشمن میدارد
گفت این خبر در نوریت است حضرت فرمود که آن تن بر و وجود پرست نونی او در غضب است
و گفت خدای هیچ کتابی بر جکس نازل ساخت آیه آمد و ما قد مر و الله و تعظیم کردند و بدان
خدای را چنانکه منرا می تعظیم او باشد و نشا خند او را چنانکه منرا می شناختن او بود در
رحمت و انعام بر نبی که از جمله ان رسال کتب و منزلت رسالت است و ذکر تا کوا چون گفتند که ما
انزل الله ففرشتا و دست خدای علی مبشر من نشی بر هیچ آدمی هیچ چیزی را نوحی و احکام شرع
بخی از ان کتب و از رسال هر سل که از عظام رحمت و جلال نعمت او است از حق تعالی سلب کردند

در کشف الاسرار آورده که معنی ما قدر و العز حق قدره ما عرفوا حق معرفت او هست آری علم قدیم را
با حد و نیت چه نسبت و خاک را با آب چه مناسبت بزرگوار از انشا حق تعالی سوال کردند و فرمود که
کامیاب خطریا لک فهو علی خلاف ذلک و شبه نیت در آنکه معرفت و ادراک حق سبحانه باعتبار کثرت
ذات و تجرد از لغیبات اسما و صفات ممثله است هر قدر حق را زیر که هیچ نسبت نیست میان
او و ما سوای او پس شروع در طریقه او ازین وجه اضاغت و قسست چه او بخیاں در تلخید
و تو خیاں خود را بخیاں از این عیاس مره است که یهود گفتند که ای محمد حق تعالی بر تو انزال
کتاب کرده است فرمودند گفتند الله ما انزال الله من السماء کتابا حق تعالی این آیه نازل
ساخت آورده اند که جمعی یهود رسوا را گفتند که کنایه ای با از آسمان بیار چنانچه موسی
الواح از برای ما آورده بود از نزد حق تعالی بکی از ایتان گفت که خدا تعالی بر هیچ آدمی نه وحی
کرده و نه کتاب فرستاده و تورات را بخیاں از مخدعات موسی و عیسی است حق تعالی رد قول ایشان
کرده این آیه فرستاده و فرمود قل یهوای تم من انزال الکتاب الذی کسبت انک و رستاد
کتاب را که جاء به موسی امد بان موسی نور ادر حالتی که بود در روشنائی و دیده
و ظلمات جمل و کفر زایل سازنده و هادی للناس و راه نماینده مردمان تخطو
می کرد ایند از ارقه اطمینان صحیفه و طیارا و در رفهایم به آنگنده نبل و گها آشکارا می
کنید آنچه نبراکه منجوا آمد و تخطو کنایه و بیان سازنده بسیاری را از انان چون نعت
حضرت سید کائنات علیه الصلوات و التحمات و آیات رجم و غیر آن و بعد از ان بر سبیل
امتنان فرمود و علمتم انما موخته شدید ای یهود و نیز بعضی مراد اهل اسلام اند یعنی ای
مسلمانان موخته شدید لقرآن از زبان محمد ص که مکمل تعلیم و آنچه دانسته اند انتم و لا اباکم
نه شما و نه پدران شما از امر و نهی از حلال و حرام و نبایه اند مراد یهود اند معنی آنست که آنچه
شدید زیاده بر آنچه تورات است و بیان آنچه منسب بود بر شما و بر ابائی شما که علام از شما بودند
و گویند که خطاب بک نیست که گردیده بودید از قریش قل الله یهوای محمد که خدا فرستاده است
آنرا که ندانستند میبند انست مخدوف انچه الله انزل به با فاعل فعل مخدوف است ای انزال
الله و اکثر بر آنند که جواب آنست که گفتند که نیست که فرستاده تورات را هم خدای همین
دست بردار از یهود و بگوید انرا فی خصوصهم در ابطال و خرافات خود و یعبون در
حالتی که بازمی می کنند چهره تو غیر از تبلیغ و التزم محبت نیست بدو که طرف صله دهنده هم است

و با همین حال از حصول درجیم ابو عبد الباقیر و کلید قل اللد ثم ذریعهم در موده که اسرار
مانند الهوس و انطاع النفس و شبلی بعضی از اصحاب خود می گفت که علیک بالبد و روح ما
سواء و بعد از آن بیان احتیاج باینزال نوریت موسی اعلام میکند که سبیل قرآن همان سبیل نوریت
قبول و هذا و این قرآن کتاب انزالنا که کتابست که فرستادیم او را مبسوطا بسیار زیاده
و بابرکت مصدق الذی یبشیر بدایه باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب چون
نوریت و انجیل یعنی موافق آن در توحید و اصول دین یا گواهی دهنده بر حقیقت آن در تسبیح قرآن
بببارکت چند وجوه گفته اند یکی آنکه که متمسک با آن میشود و بغیر و رستگاری می رسد و دوم آنکه برکت
بمعنی نبوت اخوات است زیرا که سبب مغفرت و غلب و مبین حلال و حرام سیوم برکت بمعنی
زیادتی است زیرا که قرآن متفصل زیاده بیانی است بر آنچه در کتب متقدمه است و آن نامیده آن کتب
و هیچ کتابی نسخ آن ننماید و قوله و لکن من سخطت به راخه لول عله صف کتابت کانه فیل
انزالنا لبرکات و صدق ما تقدمه یعنی انزال قرآن کردیم برای برکات و اخوات کثرت و تصدیق
کردن کتب متقدمه بجهت آنکه نوریت و غیره بعضی را می اندیشد برای آنکه بگویند اقم القری اهل مک
را و می تواند بود که عامل فعل مخذوف باشد اقامت کند اقامت القری انزالنا یعنی انزال قرآن کردیم
تا برتری یکبار و من حیث کما و هر که کرد اگر دگر است یعنی مجموع اهل مک و متذوق و مغرب را و قرنی
جمع قرنیست و اشتقاق آن از قرنیست بمعنی جمع کسب چاکه و مال مجتمع باشند از متذوق و
آنرا قرنی توان گفت و مک اقامت القری گفت بجهت آنکه فیل اهل قرنی و مجتمع باشند اهل قرنی
جمع و عظم جمع قرنی در عظمت و منزلت و اقدام آن در مسکن و الدین یؤمنون بالآخرة و
آنکه که آوردند باخرة یؤمنون به ایمانی او را در کتاب باب بجمعه و صدیق اخذ موجب حفظ
بما قیت است و هم علی صلواتهم میخافون و الاثان بر نمازهای خود می گفتند تخیل صلوة
بجهت آنست که عباد دین است و علم ایمان زیرا که هر که مصدق بجمعه و قیامت باشند احلال بصلوة
نگند و ترک آن ننماید آورده اند که مسیله کذاب و اسود غشی و دعوی نبوت کردند سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم را از سبب دعوی و ادعای ایشان عبارت رملال بر صف و خاطر عاظم بود
چیزت عزت در بیان تقدیمی و شرع طغیان فرمود که و من اعظم و کیت ستم کار تر متین
افتری از انکس که افتری کرد و برست علی الله کلد نایب خدای و بر سر او گفت که من
بشر و با و قال یا محمد که او شری ای گوی که در پیشو دین و کنه و حیح التیبر متین و حال

انکو وحی کرده نشد گفت با وجہی و رسید ابابکر مفتاح برہم وی بست و گفت کہ وحی سبک کہن
 فرود آمد بہت واسود غنہ نیز میگفت کہ شخصی بر من ظاہری شود و بر حمار نخست و سخنانی کہ بر من
 القامی کند مرویت کہ مسیلہ دو کس را بریدالت نزد رسول فرستاد حضرت ایشان را
 گفت شما بسیلہ ایمان دارید گفتند آری فرمود اگر نہ آن بودی کہ رسولانرا نمی کشند شما را
 قتل میکردم مرویت کہ عبداللہ بن سعد بن ابی مہرج قریش کاتب رسول خدا بود چون وحی
 بآں حضرت نازل شد می املا کرد می وی نوشتی و بجای غفور رحیم حکیم علیم نوشتی و بموضع سمیع
 علیم غفور رحیم چون آیہ ولقد خلقنا الانسان من سلالۃ من طین الی قولہ ثم انشاناہ خلقا اخر
 فرود آمد او را ابابکر از فضل خلق آئی بر داشت جاری شد کہ فنیبارک اللہ احسن القین
 رسول فرمود کہ نبویس اینجنین بر من نازل شدہ می نوشتی شک افتاد با خود گفت کہ اگر محمد
 دریں کہ وحی با و فرود می آید صاف نیست بر من نیز وارد شود و اگر راست است پس مثال نمکی کوید من
 ہمہ توانم گفت اینہ سندہ نزد ابابکر رفت و گفت انوال مندر انکو معلوم کردم و بد است کہ
 از نزد خود جدا را میگوید کہ وحیست و من تو را بنیایں میکند چنانکہ خود میخواست می نوشتی چون را
 نزد پیغمبر مومنان را تماجد بود الیل را بہت متہ جان باز میداد و میترکان اہل یان را ایذا
 و از آری می رسانید و از جملہ آل عمار را با غلامی بگرفتند و عذاب کردند و کوشش عمار میریدند و
 باین نوع جفا کردند تا الیل را بران داشتند کہ رسول را تا سزا گفتند آخر عمار از دست
 الیل خلاص شدہ مصطوب و یرتال نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول اللہ مرا توبہ بابت بدانہ و کناہ من
 معذور دیانہ حق تعالی در حق او این آہستہ کہ من کفر باللہ من بعد ابانہ اللامن اگرہ و قلمبہ
 مطہن بالایان و لکن من شرج بالکفر صدر علیہ غضب من اللہ و لہم عذاب عظیم و در بارہ عبداللہ
 بن سعد فرمود کہ من اظلم الی قولہ و من قال و کیت ظالم از انکم ظلم گفت سائلزل از و بداشتند کہ
 ازل کرد انم مثل ما اتزل اللہ مانند انجہ خدا نازل کرد امید مرویت کہ در روز فتح مکہ عبداللہ
 بن سعد مذکور ملنی بختان شد و او را وسیلہ ساخت کہ شفاعت وی کند پیش پیغمبر خدا عثمان دست
 او را گرفت و نزد پیغمبر آورد و انحضرت در مسجد نشسته بود گفت یا رسول اللہ از عمر عبداللہ ہر کذر رسول
 خدا هیچ جواب نداد باز این ملامت را عادیہ گردانند بہت جواب ملطفت ننم و چونی عبداللہ از مسجد
 پیغمبر رفتی رفت لخصرت اصحاب را گفت ایامن بکفتم کہ ہر کہ او را بنید باید کہ او را بکشید عباد
 بن ابی شمر گفت چشم من جانبہ نو بود و لیکن اشارت فرمائی و من و ہمہ بکشم حضرت فرمود کہ

بسیار است کسی را که شد و بعد از آن حق تعالی از سوره عاقبت تبار و اهل شرک خبر میدهد و گویند و
از بنی اذ الظالمون کجاست باشد است که ان یعنی طوفان غمراة المکون در سکر است و بعد از آن
یعنی چون بفرمود و احاطه نماید سخن های مرکب کفار را و الملک الملک و فرشتگان عذاب با سطو الیل یصم
عسکه اندک آن باشند دست های خود را برای قبض روح ایشان در نیایم گفت که دست ما کشد و با غنچه
بغاب ایشان و عمود التشنین بر روایت ایشان زنند و گویند که اخراجوا النفسکم برون اربد روح
های خود را از جسد ما همچون متقاضی سبط که از رونی غلط و عقیق چیزی طلبید الیوم امروز که وقت
میریزد شماست تا ابد الابد بنحسرون زاده خواهید شد عذاب الکفون عذاب نواری مراره
عذاب است که منقش شدت و امانت است و از امام ممد با فرموده است که مراد عذاب هون تنگی است در
وقت جان کنان بیا گنیم نقول لبس اکید بد که فی کفایت علی لک غیب الخیر جزی که نار و ابود
مانند ادعای ولد و شکر م و او را دعوی نموده و وی یکبار و گنیم نحن الیابده و بودید که از آفتها
او تسکین و ن کردن کسی می کرد و در آن نذر و نماند که ایمان بال خدا و دید بعد از آن
بر سبیل توبیح ایشان می فرماید که و لکن جنتهم و ما و بر کسی که آمد به جز او حساب مافرازی در
حالتی که منفردید و یکتا نه خدم و ششم نه یار و مدد و یار منفرد از احوال و اوشان و کما فی برید
که شفیعان غما اند چه و است که آیه در حق نفرین حارث بن طبره آمده که می گفت که لنفع لی الله
والعزیزی و وادی جمع فردسب و الف مقصود به برای ثابت چنان که و قوله کما خلفناکم
بدل است از فراوی یعنی آمد بدرباب ها و ما به پستی که اندید چهار بودیم شمارا اول صرة
خسین بار و در رسم سرو با بریده منفرد و معر انهم بنزوی ثواب بود که حال نماند
باشد با حال باث از ضمیر و ادنی امی شد بین ابتداء خلفک سواة و حناه و کنگنم و یکتا شد
ما خوگنناکم چیزی دادیم شمارا و روسی یعنی آنچه بدان می نازید و بر دیگران بسبب آن
مفاخرت میکردید و تحت آن از آخره باز ماندید بگذاشتید و سر و سر و سر کرم از
سبب رشت خود و مفاخر می گنیم و می بینم ما بینما شفیعان و شفیعان شمارا الذین
نعمتیم انما کما می بر دید از روی هر یک استهم فیکم نشر کما و بدستی که ایشان در
ربوبیت و توبیق مشهور استخفاف عبادت متما مریکان خدا بند لفظ قطع بیکم نذر
واقع شد قطع در میان شما و اصل آن قطع ما بینکم است و فصل عنکم و مغایر شد و به طعن
ما گنیم و کما کما بودید که کان می بر دید که بنان مغنیان شما اند و یا انما بعث و انما

خواهد بود حاصل کم حق تعالی در آن آیه است و مضمون بر اقبناء طاعات که موجب فوز و نجات است
از احوال قیامت و ترتیب از اقطاعی مالی و شغلی به میت بعد از حیات و منتهی به بند استیلاست
سبب غیبت در روز قیامت بعد از انقراض کلام نموده با حجتی پرشکرین بجا یب صنع و لطایف شری
می فرماید که ان الله بدرسستی که خدای خالق الحسب شکافنده و ان الله اشهر است نعم زراعت است بانیات
زان بروید و النومی و شکافنده و ان الله اشهر است زان بر آید تخصیص این دو از میان مقدورات
بست است که همگی می دانند که این مقدور غیر او سبحانه نیست و دست هیچکس دیگر بان نمیرسد و بدانکه
هر جز که دانه او استخوان ندارد و انرا احب مسکونند و انکه دانه او استخوان دارد و انرا نومی از این جهان
فلست که معنی آیه است که حق تعالی خالق حب و نواصب و منت و مبداء آن و بنابرین شریه خلق بخلق
باعنبار است که خلق بمعنی ثن است یعنی ثن سازنده عدم بوجود و منخرج الحی بیرون می آورد و زنده را
یعنی نبات و اشجار و مردار را که بشود و احیات و از من الکسب از مرده که بخمزدان خفک است یا بیرون
رود و لدر از لطف و مزع از بیهوشی یا موس را از کاف و عاقل را از جاهل و منخرج الکسب و بیرون
زنده مرده است چون تخم با لطفه یا بیهوشی من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ است و ذکر آن
بلفظ اسم بحیث محل است بر خالق احب چه قوله بخرج الحی واقع شده است در موقع بیان آن چه خلق حب
و نومی نبات و منجوتانی از جنس احیان می است من المبت زبدا که نامی در حکم می است گما قال بحی الارض
بعد موتها و لکم الله این زنده کننده و میراننده است که بنزد او اربادت است فانی تو فکون
پس از کجا میزیر گرداننده می شود از و بغیر او یعنی او را در گذاشته پیشش غیر او اشتغال می نماید
خالق الاصباح شکافنده صبح از نامت شب و از بیابان روز و با شکافنده طاعت صبح است که آن
عالمی یعنی برنده نار بکین و آورنده روشنایی روز و اصباح در اصل مصدر است بمعنی فعل
نصب و هیچ بانان اسمیه یافته باعتبار آنکه نار یکی از شب بان در می آید و جعل اللیل سکنا و گرداننده
شب را آرامگاه خلق تا از غلبه حرکات روز بر اسایند و ما خود از سکنا الیه و اطمینان الیه و التمس
التمس و لدر انداختن و مناب را حسب آستانهای اوقات شما و اوقات دینیه و دنیوی بان
استه خود پس می آید شمس و در حسابان باشد و حسابان مصدر است بمعنی بخرج حسابان کبر
مصدر است و گویند که هیچ حساب نیست و شمس بان و لک این کار که بشیر و تدویر
س و قریب بر امی سب معلوم فعل غیر العزیز العلم انداز مگردانند و نیست غالب و انما
اصل که حق سبحانه و تعالی این تدویر بندگان می کند نعمت عظیم خود را و می فرماید منم انکه چون بندگان

در شب تاریک باشند و در روز هیچ نمیبینند و بجهت این از طرف درمخاست خود باز مانند ناگاه از
سپاهیان این تاریکی نمود و بعد از شکاف و جهان تاریک شد و شن کردنم تا هر کس بر سر معاش
خود رود و در وقت خود و در طلب منافع خود قدم نهد و بمقصد خود رسد و چون آفتاب
فلک خود را قطع کرد و از طرف مغرب رسید در موضع اوماهی بر آورد و نم خلق المدینور او متعنه
و هدایت او متهدی باشند و نکته انا کا الشمس و علی کالمر ابی ظهیر تمام دارد و بعد از آن در
نجوم می فرماید و هو الذی و اوست خداوندی که بقدرت کلمه و حکمت بالغه جعل لکم النجوم
باید برای شما ستاره را را ایتهدت و ابها تا راه باید بسبب انها یعنی بصفت طلوع و غروب
و موضع آن به بعضی از ستارگان در جانب خلف است و برخی در قدام و بعضی در یمن و بعضی در ب
پس در اسفار بلا و بان متهدی توان شدند و نیز علامات قبل اند و نشانه اوقات لیل فی
ظلمات البر در تاریکی شب در میان و البحر و در و یا اضافت ظلمات به بروج جهت مطالبه
و گویند که مراد بظلمات مشبهات طرق بروج است و سیمه ان الظلمات بسبب اسفاره بدانکه همچنانکه
بنجوم از ظلمات مشبهات امور و مینه و دنیوی راه می توان برد همچنان بنجوم تلخه و هو البینه
ایمیه هر می علیهم السلام از ظلمات حماست و شبهات ضلالت خلاص میتوان اند و همچنین نکه ستارگان
اما ان اهل السماء اینان اهل زمین و مثل البیت کسب النجوم فانها امان للهل السماء و البیت اما
لاهل الارض و هر گاه که اجماع جهت عظمه روانه داشته باشند که بنده کان را در تاریکهای بر و بحر را کند و
بجهت این چندین ستاره را نامای الیتان گردانیده باشند تا بان با امور و نبوی و وجه معاش خود بر وجه
سهولت شروع کنند چگونه روانه داشته باشند که الیتان را در ظلمات شبهات را نکند و را امور و مینه
که منته سعادت دایمی و فوز مرید است بنوایان راه نافع فرماید پس همچنانکه فلک دنیا را بنجوم مزین کرد
فلک بن را نیز بنجوم اهل عصمت را رساند و چنانکه بروج انما عنده را در آسمان جا داده و ایمیه انما عنده
در زمین نیز ممکن گردانیده و چنانکه کواکب سبب سطی که سیفه سحابی پوشیده می شوند همچنین بسبب کنند
ظلمت ظلم اعدا و تراکم ستاره ممدویه از ابصار مخفی مینود و بعد از نهایت ظلمات شب ظلم نور را از
از مطلع هدایت طلوع کرد و در عالم را بنور عدل از ظلمات ظلمت که گرداند بلا الارض فسطا کما ملئ
چو را و ظلم قد فصلنا الامایه بدرستی که زمین و یمن و یمن سده خیمه انشانهای قدرت را المقوم تعالی
برای کبریا که بر ایند اسفلع خود را یعنی عرض ایجاد این امور هدایت بنده کان سب و تعریف ان
با ظلم مبدع و معاد و خرم و بعد از آن باز و دستکار شوند و از ظلمات خلاص شده بقیه

[illegible]

در کتب معتبره از ائمه اهل بیت که در این باب است که هر کس که در این باب
بپوشد و در این باب است که هر کس که در این باب است که هر کس که در این باب
مستند ندارد و مستند و مستند و مستند و مستند و مستند و مستند و مستند و مستند
در رویدادنی آید و در میان این هر دو حالت تفکر کن که چگونه حق تعالی بر جبر
تدریج انرا از حال ثانیه اول بحال ثانیه میساند و منبع مصدر نیست انچه در اول ذکر است و با
جمع مانع چون ناجر و نجبر ان فی ذلکم خبر استی که در اینجا که با و که در اینجا که با و که در اینجا که با و
وجود قادر حکیم و توحید و لغوم بود منون مرکز و می را که هر یک و در یک حد و در اینجا که با و
از اصل واحد و نقل از حاکم بجای نمی باشد مگر با حدیثی که در آن تفاسیل از این حدیث در عقب
آن توجیه اهل شرک میکنند و در قول ایشان می فرماید **و جعلوا الله و ساجد کافران** بر
خدای شکر و انجن **ما جاز ان جنان** را یکی یعنی ملائکه را که شرکایان خدا گردانیده بعبادت
ایشان مشغول شدند و گفتند **الملائکه بنات الیه و نسبه الیه** ایشان بجن بخت اجناد ایشان
یا گفته اند که **الله خالق** اخیر و حل نافع و الشیطان خلق البشر و حل ضار و مجتاز که معنی شنبویه است
و نیز نا و قد و محسوس یعنی و بواشر اشراب خدا میگویند که شیطان شرک است و در او شریک
چهره و قدرت خدای او فرزند و او را بر ذرات میگویند و هر چه شرک شیطان خلق می کند و او را
اگر منی خوانند بدانکه مفعول جعلوا الله شرکا است و یا شرکا و اجن است بنفهم مفعول ثانوی بر
اول بجهت استعظام آنکه ملک با جن یا انس یا غیر ان شرک است حق تعالی باشد خالقهم
حال است بنفهم خدای و قد علموا ان الله خالقهم و ان اجن یعنی ایشان جن را
را شرک است خدای کردند و حال آنکه دانند که حق تعالی او را بدست انهارا از جن چنانچه خلق او است
و ایشان را در جهالت و حافت مخلوق را شرک است خالق می خوانند و یا خدای را
بگفتار است یعنی با آنکه دانند که حق تعالی خالق ایشان است عبادت جن می کنند و شرک
نمودن که دانند و شوق تو الله و بری بافتند و افترا می کنند که برای او یکتایی بعد از چون
عزیز و عجب که حالت الیه و عزیزان و قالت انصار علیهم السلام ان الله غفور و بالیدنها و
نبات و غیر این چون ملائکه این قول بعضی اند و بعضی فریق بنفهم حکم را که علم باشد
ایشان را تحقیق آنچه میگویند یعنی در این بین و عاقلانند بلکه کن محسوس و معقول و قد بدست
این جا و مجبور و در موضع حال است لغیر و ایاز مصداق آن می خرد که بعد علم علمی که

[illegible]

والله اعلم بما في صدوركم من السر

میں نے

بر اعمال شکر و شمار بران مجازات خواند و اولاد مرگه الالباب و هویت مرگ الالباب
در کتب نمی کنند و را دیده ما و او در می باید دیده اند و اولاد مرگه الالباب را بتقدیر مضایق
و هویت لطف الخیر و اوست لطف کننده و شکوکار بندگان و آگاه با سراسر همه چیزها و رسیده بدقائق
شما و دانایان صالح و تدابیر عباد و بافعال بنایس بر وفق آن مجازات ایشان نماید در معاد
از فضل بن سبیل نقل است که او سوال کرد از علی ابن موسی الرضا علیه النجاة و الثنا که خبر ده مرا از رویت
حق تعالی که مردمان در آن اختلاف دارند فرمود هر که وصف کند خدا را بخلاف آنچه او ذات خود را
مانند وصف فرمود پس بتحقیق که اسناد فریضه عظیم حق تعالی کرده او سبحانه فرموده که لاتدرکه الالباب
و گویند که مراد بالبصار عین نیست بلکه بصائر قلبیه است یعنی نبی یا بدکنه او را او امام و افکار بندگان و او در
می باید آن را بعد از ذکر این آیات دال بر وحدانیت او و کمال قدرت و علم خود بیان ازالت
علیت اعتذار می کند بقوله قل جاءکم بصرکم بدرستی که اندیشمالت نهایی در روشن بعضی دلایل
و حجج ظاهره من مرتبکم از نزدیر و در کارش ما که وضوح آن بر وجهیت که گویا او را نبی و ان
دید و بصائر جمع بصیرت و ان مفسر را مثل بصیرت مدبران را و انهم دال بران بجهت نیست که
تجلیه حق می کنند بر انبی و ان را با و می نماید فمن البصر اسعیر که بند حق را و صدق کند و سبیل و بصائر
و تفکیر در ان فکشفه لب از برای نفس خود را از دیده چه صفت ان را و راست و منعمی و
بر که با نبیا شود یعنی نبیند ان حجج ظاهره را بجهت عدم تدبر در ان و سبب آن مکره شود فکرها پس از
و وبال آن بروست این امر و دلالت است بر آنکه مطلقان نمجند و در افعال نه محجبه و ما انا علیکم و سبب من
بر شما محفیظ نگه بان که محافظت اعمال شما کنه شما بران حوا و نه چه چیز بهین تبلیغ است نزد این ای قبل از امر
بفعل است و چون حضرت بان ما مورسند این را بر افعال و اعمال فیه خبر داد که ان قتل و سببی و اسرارک فی الجو
و کذلک و مثل این تصرف که در آیات گذشته کردم تصرف الایات فی کرد انیم انهای و آن را از خوف بر پا
از و بعد بوعید از مفضل محل و از محکم نمیشاید و تصرف در اصل نقل شئی است از حال بانی و لیکفولوا و در سنت
لام برای عاقبت و در پس معنی قرأت و تعلم و جواب آن محذوف است تقدیر این است لیکفولوا و است لغزهای
منه که دانیم آیات قرآن را بمانند ما قبله یا گویند اهل مکه که نه خوانده آن را و اگر گرفته از سنن یا معطوف علیه محذوف
و تقدیر این که لایحه الهی معون و لیکفولوا و تم کفار و فیش آن بوسه حضرت رسالت مرتبت از جبر و باری که در دنیا
بودند از پس روم شکر و دعا گوید که خدا بمن وحی نیکند حق تعالی بفرماید که تصرف سلالت با حق نیست
شود که عاقبت آن با نیا انجامد که کفار و فیش گویند که از تو از است حق تعالی که گفته و لایحه و برای هر یک

کنم آیات قرآن را در علوم بجا آورده برای کسی که می داند که این کلام خداست تخصیص چنین بآهل علم محبت
 است که این است که بآن منتفع می شوند و غیر ایشان و این را می دانند بود که لامی نفی در لغت و تقدیر بار یک
 امی لا یقولوا یعنی بگویند کفار که نور است تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدس و هیچ بشری نیست و
 ضمیمه در تبیین راجع است بآیات و تذکره آن باعتبار آنست که آیات در معنی قرآن است که آنه قبل بحد
 آیات القرآن با آنکه راجع بقرآن باشد اگر چه مذکور شده بجهت آنکه معلوم است و بار راجع باشد بنسبت که
 مصدر بنسبت که کولهم صرنا زیداً اربع ما اوجی البک در پی آن رو که وحی کرده شد پس امی تو
 معی مشایک از پروردگار تو یعنی متدین شو بطریقه توحید لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست
 او و این ال موکد از ربک در لغت اینک متفردانی الا هویت و اغرض و رو بگردان عن المشبه
 از شرک آرنده کان باقوال و ارای التی ان النقات مما وکسایه این را باینه السف مشونع فی
 و انداز این عباس اعراض را حاصی کنند بر عدم ملاحظت باینان نه آنکه مراد عدم دعوت این
 باشد توحید بس بنا برین حاکم ثابت باشد و لو شاء الله و اگر خواستی خدای توحید و عدم
 اشتراک ایشان را بر وجهی که ما الله الا هو که توحید است و در دمی لکن این منافی تکلیف است
 مستانم احتیاج است نه اجبار خلاصه معنی آنست که اگر اراده خدا بودی که ایشان بر جعل قدر و اجبار
 واجب اضطرار قابل توحید شوند و ایا آنرا در کفر مشاک نبودندی و با خدا انباز که فتنیدی اما
 بطریق اختیار توحید ایشان خواست محال و اضطرار منافی حکمت و تافض آنست در منج آورد
 که در تفسیر اهل السیما مذکور است که لو شاء الله ان يجعلهم مومنین معصومین حتی کان لا معصیت
 لاحد لکان یجتاح الی حننه و ولکن امدهم و امنهم و اعطاهم بالاله بعلمهم الحجة من الدلت والاله
 استطاعة لستحق الثواب والعقاب وما جعلناک علیهم وکفر انیدیم ترا می محمد برایشان حفظ
 که این و ائت علیهم وسیع برایشان بگوئیل کسی که با موراتان قیام قیامت یعنی کار ایشان بتو
 باز گذاشته است چه بر تو همین تبلیغ است بلکه با حفظ افعال و رقب احوال و کفیل از راق و خطب
 اعمال ایشانیم که بر تو بغیر از ابلاغ و انداز جزئی جهنم نیست آورده اند که چون آنرا بگویند و ما نصبدون
 من دون الله حب جهنم نازل شد مترکان تدریس گفتند که امی محمد زمان تو شناسم بنیان کونیا کن
 و کرنا ما خدای ترا که صفات کمال او را بدیگنی بگوئیم آیه و لا تسبوا الذین یملکون و و شناسم
 مدبر آنها را که می پرستند من دون الله بجزندای و تبلیغ ایشان را یاد شنید فیسبوا الذین یملکون
 اینان در مقابله آن بنی ناس که بنید خدا را عنی و از روی ظلم و تجاوز از حق بنی علم بود و در

و در تفسیر

۸

یعنی خدای را ناسپاس گویند از روی جهل و نادانی بدانکه درین دلیل است بر آنکه طاعت هرگاه که مستوجب
بمعصیت شود ترک آن واجبست چه موقوف به ثواب باشد و علماء الامامیه ازین آیه استدلال کردند بر
وجوب عقیقه و نکنداشتن زبان در جامی که نه جای اظهار حق باشد چه مومنان در زمان آخرت
الیه مشرکان را دشنام می دادند و مشرکان نیز بجهت این سب معبود مومنان میکردند و حق تعالی
مومنان میکرد و سزاوارتر از سب الیه اهل شرک منع فرمود تا تقارب الیه مومنان ننگند
کذا لکن من کنهنا کما یسیرهم اعمال کفار را در نظر ایشان لکن امتیاز بسیار است برای
هر کس و عملی که در ایشان را ازینکه بد در نظر ایشان بر وجهی که محل حجب نماز
لدیهم و خون و می تواند بود که محل مخصوص باشد و مراد لکل امت الفواح کفره باشد زیرا که
کلام در ایشان است و خلاف نیست در آنکه مراد باین کفر و معاصیت و درین دلالت است
بر آنکه از آیه مذکوره نیز بمن اعمال طاعت است ثم الی مرتبه کمالی جزای افریدگار
ایشان است من جعهم بازگشت ایشان فقیهم فیتبهم پس خبر دهد ایشان را از
وقت محاسبه و مکافات بپا کالو ایعملون باینکه غل میکردند از خیه و متراورده اند
که اکابر قریش با حضرت گفتند ای محمد تو ما را خبری دهی که موسی خداوند بر سنگ زد و دوازده
ساعت چشیده آب جاری شد و عیسی مرده را بدم زنده میکرد و صالح نافر را از سنگ برون
آورد و اگر بدعای تو کوه صفاز را گرد تا ما بتوانیم آریم حضرت فرمود که اگر این معجزه مخفی
شود مرا صدق نخواهد کرد جمله بر این قول عهد کردند و بگویند آن غلاظ و شداد تا کید
نمودند که موافقت اهل توحید نمایند در معالک آورده که حضرت بدعا اشتغال نمود و متفران
آن حال جبرئیل نزول فرمود و بنجام آورد که حق تعالی میفرماید که من بدعای تو این کوه
را بسازم اما سنت و عادت من بران جاری شده که چون امم بر نبوت انبیای خود
خواهند و آن ظهور رسد اگر از عهده آن عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بدیشان
فرستیم لکن خواهی این معجزه ظاهر سازیم ما عذاب در حق را و اگر خواهی بکنار تا نوبت کنند
یا بنسب این ایمان از حد حضرت قسم ثانی را اختیار فرمود و افسسوا باللّه و سوگند
خود دهند بخدا که اگر اینهم سخت تر نباشد پس این حق مجدد صریح در موضع
حالی ای مجتهدین ایمانم و داعی این باین قسم و تاکید و ران تنگم بود بر این
و در این آیات مفسر و استهتار آنچه مستعده کرده بودند از ان اصول خاصه که این

بطلان او شده و گویند خود را ندانند چنانچه آمده الی غیر این عالمی و انسانی از انچه
طلب میکنند بگویند چنانچه ایمان آرند بدان قائل بگوای مسجد در جواب ایشان
انما الآیات چه در این نسبت که این آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزات است عند الله
نزدیک خداست و او بر اظهار انچه از ان خواهید قادرست و من خود هیچ چیز از ان قدرت
ندارم و ما یقنعکم و چه چیز داناکردانید شمارا ای مومنان با انچه از کافران صادر می گردد
از افعال قبیح و اقوال مفتوحه یعنی منهای دانید که از ایشان چه اعمال قبیح و اقوال فیه صادر
میشود و بهین گفته اند که خطاب بمنزکان است یعنی امی مشرکان چه دانید که عاقبت کاسی بی ثلما
حسبت انکما اذا جاءکم بدر منکم که آیات منزهه چون آید بر ایشان و مشاهده کنند که یومنون
نموده بان درین منبیه است بر انکه حق تعالی ترک آیات منزهه نموده مگر بحجت علم او بانکه بان آیات
ایمان نیارند بدانکه مفعول ثانی یعنی خود نیست لغزیر انبله و ما نشعر که ما کیون منزهه چنانکه بانی
مفید میشود بعضی جمله اسم مستأنف مصدره بان که مسموعه منضم اخبار است بانه علم الهی غلظی
گرفته بود از عدم ایمان ایشان و قلب اقل جمله که در اینم و ایمانی ایشان از ان هنگام از
اصدیق بر وجه خذلان عطفیت بر الی یومنون و انصام فلم و در ده نامی ایشان را از دیدن
راه حق بر طایفه تحلیله بجهت این ایمان نیارند در آخر که ما لم یؤمنوا بعد بهیچان که ایمان نیارند و
باز از منده بدیشان از ایمان اولی که در اینم و همین بار چون شکی نه و غیر آن بجهت فوط عناد و وجود
و ناکر هم و کذا یم الی الی فی طغیانهم و رعدوان و بی رای خود یغصهون در حالتی که
مکرشته روند و راه حق نبرند حاصل ما مبدانیم عفا ید خسیه و ایشانرا بجهت این انزال معجزات
مستوجه نمی نماند و یا بجهت عدم ایمان ایشان درین حال بعد از ان فوط عناد و رعدوان ایشان
و طغیان فی ما یبدون و انما نرکنا و رجائا یا فو و فرستادیم الیه الملائکه لیکذبون ایشان
یعنی بسبب کافران از فرشتگان را و کلام الملقی و اگر سخن می گفتند با ایشان در کائن
چنانکه افزاج می کنند و حشره علیهم و الی الی جمع می کنیم بر این ایشان کل شیئی هر چه بر ازامم
مسالقه قبلا کرده کرده یا فیما بین می کند در مقابل ایشان و انذار و شهادت بروحیت الهی
و نبوت حضرت رساله بجا می و ایشانرا را معایده ببینند و کواهی بدو حدایت ما بشنوند
یا که در آیات را بر این ایشان جمع می کرد و ما مقابله مواجبه ایشان با ایشانرا که قبل جمع
قبیل است معنی لفیل ما کافرا المؤمنون بودند با حشره که ایمان آرند الی الی لیسوا لکنه که اگر

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا بر او در هر چه و با علم ضروری پایشین دهد و لکن اذیت محشر هم و لیکن بشتی آنها یعنی کفار
بجای خود نمیدانند که اگر عجز از امت ایشان نماید بطوع و رغبت ایمان بخواهند آورد پس بگویند غلط و
شدند ایشان بر جبریت که باین شعور دارند و لهذا با کثرت ایشان جلالش با حالشان است یا
انکه معنی است که اکثر مسلمانان جاهل زانکه ایشان ایمان ندارند و بجهت این منای نزول این آیه می کنند
بعد از آن حق تعالی بپایان حال انبیای سابق می کند با بعد از حضرت خاتم انبیاء و می فرماید
و کذالك و همچنانکه ترا انی حسمه می شنیدند جعلنا کره انهم لكل نبي بدایه می نمودی علی و انشائی
شکایت این الاله و الحق که باین کن از من و انس و این بدل عدوت حاصل که حق تعالی بر مسلمانان
حضرت پیغمبر خود می فرماید ای پیغمبر اگر این عداوت دشمنی کا و این خاص است بوی بلکه پیغمبری را که فرستادم
و بر او دشمنان بودند از میان و ادعیای و ستاد هین الانس کا و انید که منشا شیطانی دور اند و از امت
رحمن یوحی بغضهم الی بعض و سوء می کند بعضی آنها بعضی را از خرف القول سخنان بد و روح
از است که انرا حقیقت است غرض مرا بگویم فریب و ان این مفعول است و خرف معنی ابطال
ما خود از زخرفه از ازمه از این عباس مروست که ابلیس خود خود را بد و فرقه را ره - صفی با
بعث کرده و فرقه بچین یکس باطن انس و احدی زما و مومنین اند که بپای از انان
بجوسه بکند که القای کنند که اضلالت صاحبی کذا فاضل صاحبان کنند و لو محتار و مرکات و اگر خوا
افزید کار توانای ایشان را بر وجه جبر ما فاعله فیکردم دشمنی را با معنی و می تواند بود که ضرب
راج باشد بر خرف با غرور و بعضی مرتکب زحارت طلبان و زنی شده بلیس حق تعالی خواست حدی اید متنا
تکلیف و منافس طاعت است چه تطفیف و فرج تخلصه بند کانت در افعال خود لهذا اختیار شد
انان و او ندانند از روی طوع و رغبت در چیزی که از خیر و منفعت خواهد اقدام نمایند و بجهت آن
مستحق ثواب و عذاب گردند فلتر هم پس بکذا ایشان را و ما یقتضون و مان در و غما
می یافتند از تسوولات مفضل و منها تنویات باطله و فقره و جبه ایشان را عذاب و منع پس که حق تعالی
سزا دهنده انان است عمل بر بیایا تهدید است کقول الله و انتم ناعلم بر وجه و جوب و عذاب
باشند و لتقنی الیه عطف است بر غرور و غضب آن بر علمیه است مع بعضی شد اطنی و می می کنند
بعضی تا و نیت بر نهی کارزار و تاویل کنند باین اقول که بین لا یؤمنون بالآخره و لهامی کما
ایمان ندارند باخرة و کما یؤمنون و برای انکه پسندیدند باین خود و لیکن کما و بجهت انکه بجهت عذاب
مفتقران انجا ایشان گشته اند از کثرت ان بعضی از بیایا عداوت انبیاء علم منع و بجهت ان

270

چنانچه در قهر متنی این است که کفار یا خیارند و مکتوب خود را مایل و سبیل و شایعین
 اند و آنرا بسندیدند و کفراف معاصی کردند ابوعلی جانی بر آن است که بلام الحقی و بنا بر
 مت و مراد بان تهدید است بکفر و اعملا ما استنهم فرست که کفار را توقع آن بود که رسول
 مدار کند حق تعالی رسول خود را امر کرد که کفار را بکفر باز بر روی انکار و توقع اغتراف الله
 یا غبه خدا را طلب کم حکما در حالتی که حکم کننده نباشد در میان من و شما و محن را از
 بر آید و اما حال و آنکه به حال بات و حکم مفعول و حکم المبع است از حال که غیر و
 حال مال و صریح است و قوله و هو الذی انزل کتابنا است از آمد یعنی حکم و طلب
 از خدا بات و حال است که در و فستاده است الیکم الکتاب بسوی شما و آن را مفصلا
 بیان کرده است و حق و ماط و ایمان و کفر و در تنبیه است بر آنکه معجزات قرآن
 حریفه معجزات است و کانی در حکم میان طلال و حرام و میان شرایع و احکام و
 انقیاد الله ب. اما که آمد است که کتاب جوایز علماء و یو و مضار می یعلمون
 قرآن می آمد که و آن در و فستاده شده است من سر بتک از برورد کار تو یا الحق در حالتی
 است بر آسانی و در ذکرای کلام حجت نماید دلالت اعجاز است بر آنکه قرآن حق است و منزل
 خداست چنانچه که عالم اند و گویند مراد مومنان اهل کتاب اند فلا یلکون من الممنونین
 شمس است و سند حال بر آنکه ایشان می دانند حقیقت آنرا یاد را آنکه منزل است از
 آنچه تبارک و العزیز است و غیرت آن بان و گویند مراد ازین خطاب است انما به احدی
 اول بر حقیقت آن قلم بلند پس جایز نیست احدی که افند کند و شک نماید در آن
 آن در صفت کتاب منزل می فرماید و تمت و تمام شد کلمه سر بتک سخن از ویدکار تو یعنی
 و احکام که مواعیده آن بنهایت و غایت رسیده برو جی که قابل زیاده نیست یا مراد از کلمه
 یعنی حجت او و بیان توحید و نبوت غایت انجا رسیده صد گما از روی راستی در اخبار موعود
 او از روی عدالت در نوبت و احکام که امیر ل حکما تدبیر است که تبدیل و دهند باشند باخبار
 هم او را چنانکه تبدیل و اند آیات تورات را زیرا که حق تعالی محافظت قرآن کرده از تبدیل
 مال از آنکه حافظون و هو المستکبر و است غنا کفنا به العلم و دانایانند از همه پس محمد و
 آن نیز او نیز خواهد داد و بعد از بیان حقیقت قرآن ذکر کرد که هر که غیر از محمد و
 آن منصف کرد و میفرماید و آن لطف و کرم زمان برداری کنی انکرم منکم و انکرم منکم

است که اگر کسی از زمین انداخته کفار یا مجوس یا هر چه را در زمین که کفر است یعنی مطلقاً بنویسد یا کفر لای که یضلع
عن سبیل کتبیکم آنچه که در آنست از اینها بی که بخدا میرسد آن بکثرت بی برومی نمیکند این کرده
الاطن اگر کسی خود را وطن ایشان بگویند آن را بر حق گویند و باطن معنی آرای فائیده و
جهالت ایشانست لکن در اطلاق می کنند بر مقابل علم یعنی ایشان بیرومی نمیکند که جهالت و آرای
فائیده خود را و اینهم الا بحر صون و نرسند ایشان مگر در روع می گویند بر خدامی در آنچه نیست
بوی دهند چون انجاد و ولد و عبادت او تا آن سر تک هو اعلم بدرستی که افرید کار تو او را
تست من یضلع عن سبیل کتبیکم که کم شود و نه راه خود و هو اعلم و او انما رست الله ما
لمعندین یعنی او اعلم سبب این هر دو در حق از غرض و هم موصولات یا موصوفه در محال نسبت به بفعل
نه با علم زیرا که افعال التفصیل نسب نمیکند اسم ظاهر یا استغناء نیست مرفوع یا تیداه جرات یضلع و حمد
منعلق است بفعل محبت استغناء یا مجبور یا صاف و اضافت اعلم بال ای اعلم المصلین در آیه
و دلیل است بر آنکه جایز نیست تقلید و اتباع ظن در دین مروا است که کافران مردار معبودند چون مسلمانان
بر ایشان عیب کردند گفتند که این عیب بر بالوی است از اعلمت و میگوید میگوید یا احمد یا خدی
خوید حتی نقل آید مذکور زمان ساحت که فطوا پس خوردند که انتم الله ان جانی که یاد آور
شده است نام خدامی علیه بر او در زمان نفع آن اندک از سنده مایاند فطوه بنی مانعانی او و روید
جه ایمان با و مفتی اباحت الدست و اجتناب بخر الله و معنی و او است که بخوید و جه و صد
گرفتند یا سید در حالت فرج آن ناخیه ذکر اسم خود کرده است و وقت و جانی پس بر آن آید
و دلالت است بر وجوب نسیم بر ذبی و ماکم و حیات و ج عرض مندر الا ناطله و انکه غریب
میگوید که انتم الله علیه از ناخیه یاد کرده شده نام خدایه ادر وقت فرج از آن و قل فصل
لکم و حال انکه محقق و تفصیل و تبیین فرموده برای شما حرم علیه آنچه حرام در اندیشه
برای شما و تفصیل آن در آن حرمت علیه المسمیة الی آخر است یعنی بدان و فرود خدا آنچه حرام شده
بر شما الا ما اضطررتم مگر آنچه مضطر و بیچاره شده است و محتاج است الیه بومی آن یعنی
با کمال آن از محرمات چه این نیز حلال است شما را عند الضرورت اما بقی رسد رحمتی و آن
کنین او بذرستی بسیار می از مردمان لبطون که در کمره می کنند مردمان را در
خلیل حرام و کفر لای با کفر استم بارز و بی خود بغیر علم از سید انشی یعنی بی دلسا و
و جانی بر آن تک الله سر تک بدرستی که خود کار تو هو اعلم قدست دانند

بالجهل من جهلنا كذا حداد كذا شتمند و از حق بی طاعت و زکرت و از جهل بجهل منجهلند
 در کفر العرفان آورده که در این موضع چند قایم است که با آنکه آیه و لیست بر لیست است و نام
 حدادی برده باشند و در وقت هیچ بر این و بر تحریم آنچه نام حدادی بر ذبح آن نهاده باشند
 و نص بر تحریم متروک التسمیه و انسیان و این مذمت است و نه زوال کسوف است و فی
 حلال است لقوله عرم و حجه المسلم طلال و ان لم یذکر اسم الله علیه و اصاب امامیه و ابو حنیفه و اهل
 بنجریم منزه و التسمیه عند الانسیان لقوله عرم رفع عن ائمتی الخطا و النسیان و حدیث فکون یفقدیر
 صحت آن محمول است بر انسیان و امامیه که همه نزد ابو حنیفه و اهل سنه میباشند یا محمول بر انسیان
 بغیر اسم خدا باشد یا یک که کرده باشند لقوله تعالی و انما لفق و اولی عمل آنست که بر خدا و هم
 واجب است و رسیه که خدا بقصد تعظیم مناسبت الله اکبره که انفسار نماید بلفظ الله مخبر می نیست
 بر قول افرب و واجب است که تسمیه بر بی گوید و اگر کفر و انسیان که بدیهه نیست و سیوم مراد باضطرار
 که منتهی در آیه کریمه است آنچه است که بان خوف تلف باشد یا مرض یا خلف از متابعت رفقا
 یا ضرر و یا عیب متعطل است که منصف بر موت باشد بعد از آن مکلفانرا خطاب میکند و در امر و
 و دست بدار ظاهر الاثم اشکالی نمی گناه و باطن و منها انرا بعضی ترک کنند گناهان اشکارا و
 منها انرا مراد است که ترک جمیع گناهان کنند زیرا که گناه منجیه است در اشکارا و نهان و بعضی برین
 که گناه ظاهر است که جوارح کنند و باطن آنکه بدل اندیت نمایند در حقایق مسلمی مذکور است که ظاهر اثم
 طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل بمنتهای عقی چه هر دو سبب مغوی می شود از حضرت مولی ان العالم
 یکسبه ان الاثم کفر معنی که انا که می کنند گناه را ظاهر او باطن است بخیر و نرو و باطن که جزا داده
 غنود بکافران و انظر قون باخسند که کسب می کنند و قبل ازین اشارت باین رفت که مشرکان
 عاب که مردار حلال دانستند می گفتند که ای محمد کوسپندی که می میرد کشند او کفند ان
 نسبت فرموده که او کفند و عجا جزی که یاران تو می کشند و مسلک و جبرغ ملکند می کنند
 حلال با است و هر چه خدای است در اسم و نایک ازین سخن و سوسه در ظاهر من خطای اهل اسلام
 افتاد آیه آمد که و لا اکنوا و مخیرید مثله ان کما اسم الله علیه از آنچه یاد کرده نباشند ظاهر انجا
 بران و الله که حسن و بد رستی که حور و عجزی که نام خدا نهاده باشند بر ذبح ان تسمیه و انرا رسیه
 از و یا عا که و گویند که غیر راجع باطل آن چیز باشد که ناکلوا و ال صحت بران یعنی اهل انجمن میست
 است الشیاطین و بد رستی که دیوان نهاده و گویند و سوسه می کنند در ان و گویند که عجزی که

بعضی کفار و منافقین که کفار که بشیطان رجوع اند و لیکن با شیطان دوستی میکنند که هر چه
خود می شنید می گوید و آنچه خدا گفته است می گذارند و می گویند که اینها از جهل و غیور و غرور
و مشرکان و قریش که از اولیای ایشان بودند در جاهلیت کتابی فرستادند مضمون آنکه که زعم
مجدد و اصحاب او این است که ایشان تابع امر خدا اند و مع ذلک اعتقاد ایشان آنست که آنچه خود
فریغ کنند حلال است و آنچه خدا از گذشته باشد حرام حق تعالی فرمود که شیاطین الانس که میجوئند
الغای این معنی می کنند بدوستان خود که کفار و قریش اعتقاد میجوئند که کفار با شیطان درین باب یک
ایمان و شریعت و کفر و ایمان موافق است و این را در استحلال آنچه حرام است آنکه گفته اند که آن
مردی که مشرک از ندکان باشد چه هر که ترک فرمان خدا کند و منقاد مشرک شود و استحلال
ما حرم الله ما حلاله من الله او خواهد بود و این مسایل اجماعیت است که بدون استحلال با مشرکان نیست
بعد از آن از برای اهل حق و اصحاب باطن بیان این مثل می کنند که او من کان متینا یا انکس که
بوده باشند مرده بکفر یا جهل یا ضلالت یا حقیقتا کافر زنده گردانیم او را با سلام و بوسه و نصیب اول
و غیر آن از اسباب توفیق و جحش و نور او گردانیم یعنی دادیم او را و او را بوی ابرج و بلبلان نمیداد
میان حق و باطل یعنی بدی القاس میرود میان نور و میان مردمان براه راست همه بر جای انظار
یعنی بنا شد که میان مردمان رو و این کس گمان متولد فی الظلمات مانند کسی که صفت او آنست که در
تاریکیهای کفر و جهالت مانده ایمس بخارج منها آخر حالتی که میت مردن شده از آن از غایت فطرت
و عباد و این حال است از غیر ممکن نه زمانی منتهیست وقوع فصل میماند که آنرا است سده است
ایمان و در دل مومنان مزین القافون رحمت داده شده است بر آن کافران مساکین و ایتیم و یتیم و یتیم
می کنند از عبادت اصنام اما مزین کفر و قلوب کفار شیاطین اند و مزین ایمان در قلوب اهل ایمان
رحمت و ملامت آمده که این آیه در شان حمزه بن عبد المطلب و ابو جهم بر جهل نسبت بخیرت رحمت و ملامت
نازل شده و روحی که ابو جهم نسبت بخیرت رسالت پناه بی ادبی کرده بود که آن لایق حال حال
نبوت و موافق اهل ایمان امت است و حمزه در آن روز در سحای بود چون باز آمد مردمانی شهادت
دادند که روحی ابو جهم با وحاکمیت گرفته حمزه چشم ناک بر سر آن ناباک رفت و آن را بر سر او زد و او را شهادت
بر زبان را داد پس زنده بود سلام حمزه است و کفرنا ظلمت کفرنا صدام ابو جهم لعن و نفرستاد است
نعم عالم است نسبت به حق مومنین کفار و این اولیای حق است که نبوت آن اعم است حقایق کفر و اند
که نسبت به حق مومنین کفار و این اولیای حق است که نبوت آن اعم است حقایق کفر و اند

علیه السلام رسالت علیها الصلوٰۃ و النجیة میزبانید که و کذلک للذی و غیره. مکرر اکابر کنند کار و بکشند
 ملکنا یدیم فی کل قریة و در دینی اکابر میگردانند بزرگمان کنند کاران که در آن موضع اند
 بنام مومنان را آفریدیم کافر از ان نیز آفریدیم یعنی همچنانکه نور ایمان را که چو پسته و دلالیل ایمان نمودیم
 طوطیست بابل ایمان نمودیم بکفار نیز نمودیم لیکن انما متدی شدند بسبب اختیار خود ایستاد و رضالت
 رند بسوء اختیار خود و میبایدی گفتند که جعلنا بمعنی صیانت بر دو مفعول اول و کل قریة اکابر است و
 بر مهابیل آن و تخصیص اکابر رحمت است که ایشان اقوی اند استماع مردمان و البقی بافتد
 جمیع زیرا که اکابر هر گاه در رفیع قادر باشند پس اصاغیان اجد باشند لکن و افیها ناله مکرر
 کرد و در آن موضع و مردمان را ایمان باز میباشند چنانکه روایت میفرماید در موسم حج تبر
 مار راه ک نرا باشد مردمان را بازی و استند ایمان و هر که ای در حال بعبه سوال می کردی
 نند که او صاحب است و کاهن و مانند آن لام در لک و الام عاقبت است که انرا لام صورت گویند
 لا اله الا الله و انبوا للحراب و ما یملکون و لکن یسئلون الا بالانفسهم مکرر انفسهای
 و وجه و بان مکرر ایشان بات که راجع است و ما یستعرون و نبی دانند ان که و بال لکن که خوب است
 صاحب مکرر میسند بغیر آورده اند که ابو جهل و منابعان او گفتند که ما بانی عبد مناف در هر شرف
 دارد مکرر کنون میگویند که در میان ما پیوست که مد و وحی فرود می آید بحرامی که تابع او نشویم مکرر
 وحی با نازل شود و حاجت با و نازل میشود آید و اذ اجاء تهم الیک و چون باید بکفار فرست
 272
 بنی از قرآن یا معجزه در انبات نبوت سید انزالان قالوا ان لو من کونید بر وجه حسد و عناد
 مان نمی آید بدن آید و معجزه حتی تو خونی تا و فنی که داده شود مثل کافری مانند آنچه داده متدند
 رسول الله صبر ان خدا یعنی وحی و کتاب با و زواید در بیان آورده که و کید مغیر با حضرت رسالت
 مرتبت گفت که اگر نبوت بچ نیست من از تو سزاوارترم جهت آنکه پس از تو بزرگترم و بال و عدد
 ز تو بیشتر حق تعالی این آیه و سناد بعد از ان بسیار استیناف رد قول او کرد با لکن نبوت بکسر
 و کثرت مال نیست الله انکم بعدا و انما است حیث یحکم رسالتک بموضعی که می نند بغاصه
 قویش و در ان می نرنند بر رسالت خود و مخصوص می سازد بان هر که که می داند که صلاحیت
 بن و در ان که محل رسالت و تنایه نبوت باشد بعد از ان تنبیه کافران می کنند بغیر انصیب
 لکن انما یخبر من از و د باشد که برسد انکه را که مجرم شدند بکفر صغائر و خوار می و رسوایی بعد از
 بر ان محل انکه نزد ان و عذاب است و عذاب سخت بر ان کافران مکرر

بسیار که چون این تمام مؤمنان و بهر حال که در حق ایشان و در عذاب شد عذاب
در این است از قتل و اسیر و سب و از بهر این که در حق تعالی ذکر مؤمنان و کافران
فرمود و در عذاب انبیا و اهل بیت علیهم السلام میگذرد و باره ایشان با او رفته و من می بیند و بسیار
چرا خواهد خدایت را این یقین که اگر راه نماید و او بطریق حق شناسا گرداند بشوخی صلوات
بکشاید سینه او را یعنی دال او را الله سلام برای قبول اسلام بوسیله الطاف از اقدار و نمکین
و از احوال علت و نصب اوله و ادب و هر چه صدر کرده اند انست بر وجهی که قایل حق گردد و مستعد
ایست که حق در و حلول کند و صفات هر چه مانع و مانع حق باشد و من نیز پس هر که خواهد خدا را
ان یضلک اگر فرود آرد او را از طریق ایمان بعد از آن که امارات حق با او بود و اوست و او از
قسط عناد و جود قبول آن نکند یجعل صلوات سر او گرداند سینه او را ضیقانک حرمانا سخت
بمشابه که اصلا سخن حق قبول نکند و از آن امتناع نماید یضلک که بالامیر و در فی الشمار در آسمان
یعنی می گریزد از قبول و میجواید که با سعاد و در قبول آن نکند و این عایت نباعدست در که غن
پس این شبهه فرموده بر آنکه ایمان مستعد است از و میجواید که مستعد است صعود در آسمان کذلک آنچه نگ
تنک میگرداند و ای کافران را بر و میگرداند یجعل الله الترحیم مسلطی است از و خدای عذاب
بالغیر اهل الذین لا یؤمنون بلکه نمی گریزد و فو حیدر القدر نمیکنند بلکه ظاهر آیه اگر چه
جنین می نماید که مجبور است تمام باشد بان اما چون که این مودی است یا سناد قبح نسبت بحق تعالی
پس آنرا تا و مل باید کرد بر وجهی که مستلزم اسناد قبح نباشد با و میجواید که لندا و رجم البیان تا و مل
آن بچند وجه ایراد نموده و منجذ آن این است که فایده این کلام ترغیب است در ایمان و زجر
از کفر پس او تنک نظر در او و چه و آیات دل خود را تنک گرداند تا نور ایمان در دل
او بنفشند و هان او را شارت است ببیان که قرآن بان آمده یا با سلام یعنی این طریقی و را
یا راه اسلام هر طریقی که راه برورد کار تو مستقیم در حالتی که راه راست است و در و
کمی نیست و اضافت هر طریقی که بجهت آنست که واضح مبهر آن را و نیست سجد است و مستحق
حاکم مکرده و عامل در این معنی اشارت است به قتل فصلک الا با و برستی که بیان را
که و ایم آیات قرآن لقوم بن کفر و برای کوهی که بدین پذیرند و در این که کفر مطلق
است نه غیر او و عالم باحوال عباد است و آنچه میکند و می نماید محض حکمت و عدل است و
تخصیص میزند که آن بیک جهت لکنه بلکه ایشان منصف می شوند و غیر و نظیر این است بدین جهت

لهم مراتب من ذل ان راست و امر قبل از مصلحت با سلاسل از اقلت و مصلحت در مکار و بلیات
و مراد جنت است یعنی مراتب آن رنجست بهشت عجل و عجل ترند ای ایشان یعنی ذوقه شده نزد
او که کند او را و فرزند او و هو و لکنهم و او ناصر ایشان است در دنیا و متولد ایشان در قی
بما كانوا يصلون بسبب آنچه بودند که می کردند از اعمال صالحه و افعال نیکه و قوم مختصر هم و یادکن
روزی را که خدا حشمت کند ایشان را و غیر خصص بعضی مکه مع الغیر خوانده و یوم منصوبت باظهار از ذکر و غیره
راجع است بهر که مختور می شود از قلمین معنی جن و انس جمیعاً همه ایشان و می تواند بود که مخصوص باشد
بجمله معنی گویند در روزی که همه مکلفان راحت کنند که یا مختصر که بحق ای کرده و دیوان قبل از سنگین
بدین که بسیار خراسید من الانس از آدمیان یعنی از خوا و اضلال ایشان یا بسیار بافتند
ایشان را با آنکه اتباع شما شدند بحسب این محشور شدند با شما و قال اولیاءکم و گویند دوستان شما طین
من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند مرتباً الشیخ هر ای برورد کار را بر خود را
بافتند بعضی بعضی برخی از ما برخی یعنی منتفع شدند از میان از دیوان باین وجه که راه نمونی ایشان
کردند رهنوای و مستلذات نفسانه و یا نفی گفتند دیوان از آدمیان باین طریق که ایشان را مطیع
خود کردند و تحصیل مراد خود کردند از ایشان و احتمال دارد که اتباع معصوم باشد بر انس
نسبت انس مستمن شوند بعضی دیگر از انبای جسم خود و یغنا و دیگر گویند که بار خدا با با شمتی رسیدیم
اجلنا الذی اجلت لنا بوقتی که مقرر کرده بودی برای ما بآن لغنی و فنی تا بوقت مرگ با ما چنین برانگیختن
از قبور این اعترافست بآنچه کرده باشد از طاعت شیطان و اتباع هوا و تکذیب بعثت و تحسیر حال خود
پس گویند که اکنون حال ما چون خواهد بود قال گویند خدا که انما سر مثلکم آتش آرامگاه شما
خالد بن قیس در حالتی که جاوید باشد در ان انس عامل در حال مشویم است اگر مصدر باشد
بمعنی اضافت اگر معنی مکان است الا ما شاء الله که آنچه خواهد خدا تعالی که شما را از آتش بر مهر بر نقل
کند و یا خواهد که از یک نوع عذاب بنوع دیگر از ان نقل نماید و بدانکه مفسر از ادب این استثنای چند قول است
یکی آن انکو معی است که از ما است و العذی من امن منهم و ان قول عطا است و انان عباس نقل است که و عید
کفار است که بهم راق شده و بعد از ان مصلحتی که خدا بفرموده ان العذی من امن منهم و انان عباس نقل است که و عید
بدین که برورد کار خود را و خداوند حکمت است از آنچه کند با جن و انس عالم در دنیا است یا حال و احوال
ایشان و کذلک و عاقله و وی که از علم کفار جن و انس را و تحلیه ایشان کی غایم تا یکدیگر مسلط شوند
و عاقله که در ان بعضی از ان بعضی از ان را بر بعضی از ان و دنیا و انذاریم بر برخی را بر

بر شما با خیر خود آنچه خواهند گفتند از مالک دنیا مروءت که من در بعضی شب سها و می خوانده اند که حضرت
مغیرا بنی که پیشی که منم خدای که مالک هیچ با دستهای که دلهای با دستهای آن بد قدرت من سست پس هر که
تقوت من کند با دستهای آن را بر او رجیم کرد انم و هر که عصیان نماید با دستهای آن را بر او رجیم کرد
پس خود را متحمل شود و باز کردید با و امر و نواهی نایب آن را بر شما مهربان کرد و از شما کلام
بگوشن کسب انجری کسب می کنند در دنیا از معاصی و مناهی باز خطاب میکنند بگوشن که
فوج که یا معشر الجحش و الا انفس امی کرده دیوان و ادیان الی یانکم ایانبا بر شما یعنی آدمی است
منکم بجز آن از جنس شما اگر چه غیر آن جز از ادیان نبودند اما چون انفس را با حق جمع کرد پس بر سبیل
تغلب خطاب صحیح باشد حاصل که حق تعالی بر سبیل ملامت با ادیان و بریان خطاب میکنند نه شما
رسولان و سادات که از روی دعوت بقصون علیکم فی خوانند بر شما ایاتی القاء بوجهی که صلوات
و بدین این است فالکوا گویند در جواب که شهدنا علی انفسنا کواهی میدیم بر نفسهای خود یعنی احواف
میکنیم بگوشن مستحق عذاب پس بر سبیل مذمت ایشان بفرماید و غیر تقم الحیوة اللکنا و فوفیه
کرده بود ایشان را زندگانی که دنیا از بعث و فتر و اموشی کردند و چون بعثت شد در آمدند و زهوال و
شد از آمدند بندگان خود و معرفت شدند و شهدوا علی انفسهم و کواهی میدهند بر نفسهای خود
انهم کاتوا کافرت انکرات ان بودند ناگرویدگان بشه اخره و احوال ان ذلک خبر میدادی
مخدوف است ای امر ذلک و مثا را الیه ارسال رسل است بخدش خبر و ان مصدریه یا مخففه اند متقل
یعنی امر را فرستادن رسولان است و یا بجهت انکه نشان است یعنی نشان و امر عظیم فرستادن رسولان
و فود ان که بکن مرتکب قلیل حکم مذکور است بخدش خبر و ان مصدریه یا مخففه از متقل یعنی امر را فرستادن
رسولان است و یا بجهت انکه نشان این است که نیست برورد کار تو مهلك القرى بلکه کنند ساکنان
ده ما و شهر با بظلم سبب ظلم کردند و اهلها غافلون و حال انکه اهل آن شهر ما و ده ما غافلان
باشند یعنی بفرمان ایشان نیامده باشند و ایشان را از خدا و قیامت خبر نداده لهذا استصال هیچ
قوم نموده الا بعد از تقدم وعید و کره انان را بر حق تعالی حجت باشند که لوا ارسال الینا رسولان
فشیع انانک بعضی امر رسول فرستادی تا ما پیرو می شدیم ایات ترا و این لازم ظلم است تعالی الله
عنه ذلک جلوا کبریا درین آیه دلالت بر آنکه حق تعالی منزعت از ظلم و کفر است و هر یک
از مکلفان را است و هر جانت مراتب در جواب و عتاب می آید از برای اعمالی که کردند و نما
مرتکب و نیت پروردگار تو ایان علی عما یعم کون با خبر اند مردمان از آنچه می کنند پس بفرمایند

بر او عمل هیچ عالمی و قدر ثواب و عقاب را نمی بیند و این را می گویند که او بر هر دو عالم تسلط دارد
از عبادت بندگان و از ایشان ذوالرحمة خداوند رحمت است بر ایشان و زین تنبیه است بر
آنکه آنچه مذکور شد از ارسال رسل بجهت انتفاع اوست بلکه بجهت ترجیح اهل بیت بر عبادان ایشان
اگر خواهد یعنی مصلحت او فاضل نماید و هر کس که بپوشش از کفار و مشرکان بجهت عدم احتیاج او بشما
و ستمخواه و خلیفه و حامی نشین شما باشد از دین بعل که از پس شما می آید و هر کس که خواهد
از دکان خود گدازد شما که نه تنها از او بپوشش را او بپوشش از دین بعل که از پس شما می آید و هر کس که خواهد
قوم دیگر که بران شما بودند لیکن الباقی شما می کنید بجهت ترجیح شما و یا بجهت آنکه شاید که بعضی از شما
بگردید و از زندان شما بشرف اسلام رسندان ما تو عمل کن بدین که آنچه وعده داده ام
شود از قیامت و متعلقات آن لایزال بر ایند است یعنی بودنی و آمدنی است بلا شک و یقین انتم
بموجبی و نیستید شما عاجز گشتند کان مر خدا برادر ایشان به عت و شتر شما و بعد از آن بر سبیل تنبیه
و تو بخیر می فرماید نقل بموای محمد بن قیس یا قوم اعملوا ای گروه من عمل کنید علی مکار شما
بر غایت مکن و طاعت خود با بر حالت کفر خود عمل کنید خلاصه معنی آنست که بر سبیل بندید بر میفرماید
که بر کفر و عداوت خود ثابت شو بدانی غافل بدین معنی که من نیز عمل نکنم ام بر شکستایی و بر جباری
خود در ترویج اسلام و رواج بران فصول و مکارم پس زود باشد که بدانید من نگویم که
آنکس را که باشد مرا و را عاقبت الله اسر انجام پس بدید برای آخره و می تواند بود که من
استغفار می باشد یعنی زود باشد که بدانید که نسبت عاقبت حسن که حق تعالی این داور را برای آن خلق
فرمود و بنابرین در محل رفع است و فعل علم متعلق عنه است و بنا بر اول مضمون بر مضمون
و نیز بجهت مزیت تنبیهی فرماید الله لا یفعل الظالمون بدین معنی که فروعی و رستگاری نیایند ستم کاران
یعنی کفار در هیچ اتحاد حقین آورده که صاحب کشف الاسرار و معنی آیه فرموده که قدرین روز بدانید
که عاقبت دنیای شما بکجا کشد و دولت فلاح که رسد و ببینید که در دینان شکست بال رسد
بسیاری کرامت چون خوانند و حواجمی صاحب اقبال را بسوی زندان مذمت چون راست آورده
که مشرکان در میان داشت زار خود خستیدید و یک بنده برای خدا می خواند و بگوید که ای پادشاهان کوفتی
و همچنین جبار پادشاهان راست نمودند و با آنچه نصیب خدا بودی بدویشان پادشاهان دادندی
و آنچه به پادشاهان بودی بر خادمان تنه نمودندی پس اگر چه الله بیکوتر بودی با پادشاهان
و از این جهت و اگر چیزی در نصیب خدا زیاده بودی در میان نصیب پادشاهان از آنکه نصیب خدا

که خطاب می فرمودست پس احتجاج می کردند و می گفتند که ما ازین حال خبری نداریم و
فرماید که و جعلوا لله و مفرک را بخند برای خدا تعالی مباد و سر از آنجا فرو بردند و دست
الحرف از گشت زار آوازه نام و از چهار بابان نصیب بهره برای بنان و حذف این محبت است که
مدلول علیست قوله فخالوا پس گفتندی هذا الله این نصیب مر خدا ایراست بنعمه هم بادای
باطله کفار و بدروع خودشان و هذا لشترکائنا و این نصیب برای شتریکان مالمعنی شترکا که برای
خدا پیدا کردم فمما کان پس آن نصیب که باشد لشترکائهم برای بنان ایشان و بنعمه آنها فلا
یصل الی الله پس نمیرسد بسوی خدا و در آن نصیب نمیکند و مما کان لله و آن نصیب
که مر خدا ایراست فهو یصل پس آن میرسد الی مشرکائهم بنیان ایشان که بهتر از نصیب خدا برای
مردمان می دارند و نام زد بنام می کنند و رضایونی گفته که قوله مما ذر انتم بیت بر فوط جهالت
ایشان جهالتان جا و در آن اصلا قادر بر چیزی نیست شریک خالق گردانیده اند در خلق و بعد از آن
آنرا ترجیح شریک دادند بر او باین وجه که از کی را بان داده و قوله بنعمه تنبیهست بر آنکه اخراج آن
نموده اند از نصیب نصیب است که حق تعالی ایشان را بان فرموده باشد و کند از نصیب آن فرموده که
بعاد مما یجزمون بدست حکم کردن ایشان که نصیب این است و کذا لله و مانند این آراست باطل
که شیطان کرده است در قیمت ذرات این آراست لکن من المشرکین برای بسیاری از مشرکان
فقال قلم و هم کشتن فرزندان ایشان را شترکا و هم شترکمان ایشان یعنی دیوان که آراست
می داوند کشتن فرزندان ایشان را در چشم ایشان مراد از قتل اولاد در کور کردن دختران
زنده و این از عادت جاهلیت بود که دختران زنده و در کور می کردند و بی گشت در کور میکردند و آنکه
هر کرا که دختر متولد می شد ویران می کردند و او را بجهت شک و عار دختر خود را زنده در کور می کردند
یامی گشت و یا مراد کشتن اولاد است برای قربانی الهه بر تقدیر بنان آن شیاطین بودند که در دل
ایشان می انداختند که وجود دختران آشتار آسب غیب و عارست و فقر و درویشی و با قتل
فرزندان برای بنان موجب تقویت لئود و کما تاملک سازند یعنی کراهتند ایشان را و آن
راه بیزد با غرور و لیستوا علیهم تا پوشند و شنبه است برایشان در بنان ایشان را
افعالی مینماید یعنی آنچه نزد آن بودند از کیش اسماعیل ع و ولعم برای تحلیل است و کوفت
و شکر که خواستنی خطی که بر چهره شیاطین از ترس باز دارند و میگویند که و
چند روز از بنان و لیکن خبر شد و شاف صحت فلان تر کلمه پس کذا شکر

نرون با افتراج و دبا و غی که میگویند وی نور الله علیه که در طریقه با شد یعنی بکذا
پیشند و گویند که سبب در تنزین قتل بیاتان بود که نوان بن مندر بر فونی ساخت
بنات ایشان را سستی کرد و از جمله سبب دختر قیس بن عامر بود بعد از آن که صلح کردند و نژادان
را ده عشیره خود کردند و رجوع بقصد خود نمودند و دیگر دختر قیس هم پیش بر خود نیامد قیس سوگند
بهیچ دختری از و منول نشود و اگر او را بکشد سبب این امر شبنم در میان عرب عادت
در برین اقدام می کردند بعد از آن از اعتقاد باطل و قول فاسد ایشان اخبار میفرماید که
بنده و گفتند این انعام و حرقت در چهار بابیان و کشت زار با حجه حرام است که بگوید
تبعی مفعول مانند فرج که بمعنی مذبح است و واحد و کثیر و ذکور و اناث در مساویت
بطعمها بیان جبر است یعنی نه چشود نه خورد از الا من نشاء و کما انچه ما خواهد از خدم
مردان زنانه پس مطلق زنانه در آن دخل نمیدادند و غنیمت همان خود یعنی این
و منع بی جرمی و برانکه بود و انعام و این چهار بابیان حرمت ظهوری که حرام گردانیده
بنمای ایشان یعنی سوار شدن و یا رها کردن بران مراد بحار و سواپ و و صایل
است که در سوره مائده گذشت و انعام و این چهار بابیان که این استم الله بایه
بام خدا بر علقها بر فرج آن چه آن چه ایام بنان فرج می کردند حاصل سخن آنست که مشرکان
ابر ستم قسم کرده بودند می گفتند که بده انعام چه و بده انعام محرم است للظهور و بده
م لا بد کروں اسم الله علیها پس به او آرزوی خود را از اجناس غلام کرده بودند و این
ت بخدا می نمودند افترا و علقه حبه افترا کردن بر او انتصاب این بر مفعول است ستم
شد که جز او بد خدا ایشان را بما کالوا و افترون سبب آنکه بودند که افترا می کردند و بعد از آن
لی از متعارف دیگر ایشان خبر میداد که و کالوا و گفتند که منافق بطون صلح و الا انعام
شکهای این چهار بابیان است یعنی حکم حیره و سایر خالصه لک کور ما حلال است
ما را خاصه و نه بهیچ مراد از ما بطونم ایشان است و محرم علی آخر و اجناس حرام
همه متده است بر زنان ما اگر است به حوله شود و آن بکنی متبینه میگویند و بده یعنی اگر
ولی شود و قسمة فله مشرکان و ایشان در آن به شریک المذنبی مرد و زن میده
به ان مشرک باشند و بده انکه خالصه بی بی مباله است با مصدر است و ن علقه که
بالقصر واقع شده ستمچیزیم زود باشد که با داشت و بده انکه علی ابو خاتم مجری

و این است که از آنکه این است بر خدا در محرم و تحلیل الله حکیم بدستی که خدای حکیم است
در آنچه حرام و حلال می کند علم و این است که بصلح بندهکان حق تعالی و این آیه از چهار وجه مذم
و عیب کفایت کرده یکی آنکه ذبح ایشان بغير اسم خداست دوم اکل ایشان از ابرار و عای محرمه
نهیست افزایر و نهجانه سیوم تحلیل ایشان برای ذکور و محرم ایشان برای ائمهات چهارم
نسبینه و زنده نزد ایشان بعد از آن بیان خسرت چندی میفرماید که قتل اولاد می کردند
و تحريم حلال می نمودند قل خسر الذین بدستی که زبان کردند اما که قتل اولاد و هم گشتند و
خود را سقما از روی بی خبری بغير علم بغير دانشی یعنی قتل ایشان بجهت خفت ایشان از
طرف عقول و جهل با آنکه حق تعالی را از آن اولاد و این است در جامع البیان آورده که یهو و مضو
بعضی دیگر از عرب و ختران خود را زنده در کوه میکردند بجهت خوف اینکه چون بزرگ شوند ایشان را
جهان و ما بحتاج عروس با بجهنم تعالی ازین خبر داد که ایشان قتل اولاد کردند از روی سفاهت
و جهالت و حکمت و احرام ساختند ما ستر قمم الله آنچه روزی داده است خدای ایشان را
بعضی بجای و سواب و غیر ایشان افزایر و علی الله بجهت افزایر کردن بر خدا قل صلوا بدستی که
کم کردند راه راست و در راه صلاکت و کبرای سلوک نمودند و ما کافرا مقتدین و نیستند
راه با فغان بر طریق حق و جاده صواب و غضب آن می فرماید که خالق جمیع اشیا و سبحان است
بجای زینب است اخافت نمی از آن با و ثمان و تحلیل و تخم آن مکر با ذن اول و هو الذی
و اوست انکس که برای شما افشا بید کرد و از نیت است گردانید جنات بوستان مملو
از انکس که از غایت انبوهی روی زمین را پوشیده باشند معروف نشات برداشته ستده
که برای ما و چوب بسته و غیر معروف نشات و غریبه و بر زمین افتاده گفته اند معروف نشات
آتش که مردمان بدست خود نشاند باشند و از ابرداشته و غیر معروف نشات انکه در کوه و بش
رسته باشد و بر زمین افتاده و التحل و نیز با فرماید درخت خرمار و القشع و کشت مارا
از انکه ساق ندارد و غیره آن خوب مختلفا اکل در حالتی که مختصست میوه آن در بهات و کسفات
یعنی در لون و طعم و حجم و رایحه و تسمیه غیر با کمال اعتبار است که آن اکل است و غیره راجع برزخ
و ما مرج آن قتل است که منتهای است و از اینون و دیگر بیدار و زبون را و اگر متادیم و انار را
مختلفا اکل در حالتی که مانند یکدیگر اند یعنی بعضی افراد آن متشابه بعضی دیگر است و زلون و طعم و باریک
آن مانند یکدیگر است و غیر مختلفا و مانند است بعضی از این بعضی و بعد از تقدیر این

ام میکنند بر سبیل حاجت که کلمه ^{رقعه} لَا تُسْرِفْ بخورید از میوه های هر کس ازین ^{رقعه} لَا تُسْرِفْ بخورید از میوه های هر کس ازین میوه پیدا
کرد اگر چه تا رسیدن و خام باشند گویند فایده این لَا تُسْرِفْ در اکل آن قبل از ادای حق الله
از این و اتوا حقه و بدهید حق آن میوه را یوم حَصْر در روز در مین زرع و بپزدن غل و چین
آن و امر بابتاد روز حَصْر مبالغه است در اتهام بصدقه و عدم تاخیر در ادا آن در جمع گفته که درین
دو قول است اول آنکه زکوة عشر بالف عشرت و این قول این عباس رسد دوم صدقه است بمسکین
به وجه مقدور و این مرویت از جعفر بن محمد از پدر خود علیها السلام آورده اند که ثابت بن قیس
فریب پالصد نخل خرا که انرا برد و تصدق نمود و هیچ از آن برای خود و عیال خود باقی نگذاشت بلکه
این از اتفاق عیال عاجز شد رسول مقبول او را ازین منع فرموده فرمود که اول ابتدا عیال
خود کنم و فاضل آنرا صدقه نمای حق تعالی این آیه فرستاد وَلَا تُسْرِفُوا از حد در مگذرید از صدقه
را اول گفته و لا تبسط کل البسط یعنی هر چه هست بکبار تصدق مکنید بعضی از معینین گفته که هر چه در دست خود
نفقه کنی اسراف است اگر چه بکدام بکجا بماند و هر چه برای خدای اسراف نیست اگر چه هزار خوار بود و
مذهب اهل البیت نیز آنست که اگر شخصی مقدار کوه الوهیس در راه تصدق کند اسراف نیست و اگر دانه
بر وجه بی وجه صرف کند که رضای الهی در آن نباشد اسراف است و مرویت که حاتم طائی را گفتند
که لا خیر فی الدف جواب داد که لا اسراف فی آخره لَا تُسْرِفْ که خدای تعالی لَا تُسْرِفْ دوست ندارد
اسراف کنندگان را یعنی نمی پسندد عمل ایشان را و من الانعام عطف است بر جنات یعنی او کبیا فرید از چهار
پایان حَمُولَةَ آنچه را در او انفعال را چون شتر و گاو و فرشتگان و آنچه مفروش شود برای ذبح چون گوسفند
و باینچه شعور و صوب و و بر آن منسوج میشود برای فرش کلمه آنچه بر بدنی بر خود حرام گردانید همچنان که
ضمیمه جاهلیت است و یا بر سبیل حاجت میباید که بخورید فَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ از آنچه روزی داد شما را و حلال
ساخت برای شما و لا تتبعوا و می مکنید خَطَايَا الشَّيْطَانِ کامهای شیطان یعنی راه او را و دیدو
سوسه او حلال را حرام سازید و حرام را حلال مکنید لَا تُسْرِفْ که شیطان کلمه عَلَيْكُمْ و متنبین فرستاد از دشمنی است
آشکارا یعنی ظاهر العداوت بعد از آن تعبیر حَمُولَةَ و فرشتانی کند فَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ اسراف یعنی از چهار
پایان شست زوچ را در روح آنرا گویند که ماضی خود مراد بکند در مضایق گفته که لَا تُسْرِفْ از ولوج بمل است
از حَمُولَةَ و فرشتگان و یا مفعول کلمه است و قوله وَلَا تُسْرِفْ معترض است بینا و قوله مِنَ الصَّانِ بدل است از ثانیه
یعنی خدا تعالی از آنچه بشنود در بعضی میشناسن و زوچ مراد کیش و نجو است و صان اسم
حزین است مانند ابل و من المعنی و آنچه مودارند یعنی برافشیدن و در هیچ دیگر را نیز مودارند که میشنود

و غلبت و آن جمع ماخر من جان صاحب و محبت قل کوب و بوالعقاب کبانی که نخریم انعام کردند بر
خود ابل کوبین حرم زمان و دوش که کشتن و پیش سر حرام کرد خدای امم الانشبین با دو بار
را که نخریم و مونس اما اشتعلت عکیده یا حرام کرد انرا که مشتمل بر او امر حرام الانشبین و جمیع
آن دو ماده خواهه آنچه در حرام آن ماده باشد یا نرسیده به خبر دهد مرا بعلکم با مری معلوم
که دلالت کند بر آنکه خدای حرام کرده است از انها انکنته صادق اگر مستند است کویان
که نخریم از نزدیک اوست و من الابل انشبین و ازید از شسته و زوج نرواده را و من
البل انشبین از کا و نیز بر منوال دوزوج را فاکل کویان که ال کوبین حرم ایا
حرام کرد انیده خدای هر دو ذکر را از شسته کا و امم الانشبین یا هر دو ماده را از ان ان اما
اشتعلت عکیده یا حرام ساخته که مشتمل بر او امر حرام الانشبین و جمعی هر دو ماده منحص
کلام انکار است از آنچه حق تعالی حرام کرده باشد اجناس اربعه را از ذکر و اثبات و این راست
بر مشرکان که بکار نخریم ذکر انعام می کردند و بار دیگر اثبات آن و مره آخری اولاد ال کوبین
انکه حق تعالی نخریم انها خود و نیز بر وجه دو انکار میفرماید که ام کنته شغل او ایا بود بد حاضران
و مشاهد کنندگان اذ و صکم انکنته بطل ان نه کام که وصیت کرد خدای شمار ابدان را
نخریم چه شمار ابدان بهیچ بنحوی نمیکرد پس طریقی دیگر نیست مگر شمارا بمعرفت اقبال این
کرمش ابد و منع در غلبه جمع البیان آورده که خوف مالک بخر رسالت پناه آمد و گفت
که یا محمد حلال کردی آنچه بدران ماحرام کرده بودند حضرت فرمود که آنچه بدران شما حرام کردند
حرام نمی شود و موجب حرمت نمیکرد دعوی گفت که خدای حرام کرده این آیه نازل شد و رسید
عالم صل الله علیه و آله و سلم فرمود که حق تعالی ازواج ثانیه برای اکل و انتفاع افریده است و اینکه
شما بعضی را چون بکره و سببه و صید و جام حرام میگویند این نخریم از قبیل ذکر است یا اقبال انی اگر
میگویند که نخریم سبب ذکر است پس جمیع ذکر باید که حرام بود اگر اعتبار الوشت است پس
تمام اثبات باید که در حرمت داخل باشند و ذکر بواسطه اشتغال رحم است پس همه باید که حرام باشند با
انشیه در رحم باید که است با انی این مالک است حضرت فرمود با این مالک چه سخن میگری گفت
سخن که تا من بشنوم حضرت این آیه را خواند که فممن اظلم کسبت ظالم تر منن افتوی ازل
کس که افتر کند علی الله کذب با بر خدای دروغ را فیض الکاس تا که راه گرداند مردمان را
بخر و غیر دانسته مراد اکار بایشان است که قرار این مهم متعلق ایشان است ان الله

خداي لا يهدى القوم الظالمين را نه نمايد و چه ايجا كرده ظالمين را با الكفر تعالى ايشان را
پس آخري را نه نمايد زيرا كه مستحق عقاب عظيم اند و نه كفو عذابات ايشان مروت كه كفار
چون اين ايشان نود گفتند كه هرگاه همه اعيان حلال اند پس حرام كه ادم باشند آيه آنكه قتل كفو
اني محسب لا آجل لي بايهم في ما اوجي الي و زان با در مطلق در آنچه وحى كرده شده است بمن
محرما طعامي را كه حرام كرده شده باشد على طاع يطعمه بر خورنده كه بخورد و از او دين نيكيت
را كه تحريم معلوم ميشود مكره وى نه بوى نفس مراد آنست كه حق تعالى در شرع هر چيزي را حرام
نموده الا ان يكون مذبذبا كذا مات ان طعام مرار او و ما مسفوحا با خون ريخته شده مراد
خونى است كه در وقت ذبح از رواج مذبح رود و در زندگى او از رود و تخصص مسفوح بذكر مجزبه
آنست كه خون متخلف در وقت و در اعضا بعد از ذبح معفو عنه است او كرم خنزير يا كوكب خوك
و آنچه زان از ان خورد و تخصص لم حكمة آنست كه حروا عظم است در اكل فائده مرخص پس بدستى كه
حواك ياكنت آن قدر است بدانكه تخصيص است و دم مسفوح و خمر نيز در تحريم با آنكه غير اين نيز محرم است از
منخوفه و خال جناكه و سوره مائده كه دست بخت آنست كه حق تعالى تخصيص اين است با فرمود بخت ناكيد
حرمت آن و تحريم ماعداتى ان در مواضع ديگر مبين شده كه آن با بفس قران است با بوى غير قران
و اين سوره مكى است و مائده مدنى پس جايز است كه در زمينى سته چيز حرام بوده است و بعد از ان در
مدينه ماعداتى ان حرام شده باشد او فسقا كلفست بر لم يا سبه خمر و ما بينها اغراض است بخت
فصل بعضى با كنند مانند فبق و ان هر چيزي را مأكول اللهم است كه اهل آواز برداشته شده باشد
لغدر الله را مى خرد خدا بپاى يعنى بوقت ذبح ان اين جمله صفت موصوفه فسقا است و نسيمه آنچه مذبح
شده باشد بر اسم صم لعنت بخت و غل آنست و زنى جايز است كه فسقا مفعول له باشند از اهل و اس عطو
بر بكون و صم مسكن در ان راجع است بان فمن اضطر پس هر كه بپا ريك و مادر را بپا يعنى غير از
مست چيزي را بايد و ضرورت داعى شده باشد بنناول چيزي از ان غير يك باغ در حالتى كه ستم كار
نمود بر بپا ريك خود يا باغى نپا شده بر امام و بان طلب است نكند يعنى لغدر سدر من اکتفا نمايد و ك
عاده و از حد و كند شده باشد در خوردن زياده از ضرورت فائى مرسل پس رستى كه خورد
تو عفو امر زكار است و مراخذ نكند را كه بضرورت از مومات تناول نمايد بر حجم و مبرانى
كه بپا ريكان را ايد ان رخت داده بعد از ان چنان چيزي نمايد كه بر بپا ريك ايد و مى فرمايد
و الذى يذبح ما ذوا و بر انك نپا كه بود ايد حرمتها حرام كند بپا ريكى ظفر بر جانورى كه ناهن

در این چون سبب و درجه آورده که در معنی خلف خلاف است نزد بعضی نیست که هر حیوانیت که منفرج اند
صلح نیست چون شد مرغ و بط و این مروا است انبیاء عباس و بجای گفته که جمیع سبب و کلاب و سنجید
و این نظیر اصحاب و میکنند درین داخل است و باین گفته که مراد هر ذی نانی از دواب و سیر جاف و نظیر می باشد
و مکن فی البقر و الغنم و از کا و و کوسپند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان شیخ و مهمای که
در و ن ایشان بود چون سپه کرده و غیره آن و اضافت بحسب زیادتى ربط است الا ما حملت کمران
بزر داشته ظهور در آنهاست نهایی ایشان معنی بشیده برشت و بهلوی ایشان از درون و بیرون
اولی و آیا و اینچنین است بر امعا یعنی جری که ملحق است بر و نانی ایشان و گویند این عطف است بر شو
مهای یعنی هم کردیم بر ایشان چرب و نانی و اما اختلط بعظم یا اینچنین است چون دینه
بیه بنا کشتش و معنی استخوان ذلک نحر من جرحنا فیه یا استخوان دادیم ایشان را بهیچ
بسیار ایشان و نظیر این است قوله فبطامن الذن باد و احرمنا علیهم طبابت در بعضی از تفاسیر
آمده که ملوک بنی اسرائیل منع قفر امیکرند از مال خود و بط و استخوان حق تعالی استیای مد که ره را بر ایشان
حرام کرد اند و انما الحاد و این و بدستی که ما راست گویند و از خود انانیت و رافا را
که هر وقت که جهودان کناهی کردند می و معنی از ایشان صاف شد می مصلحت الهی اقتضای آن
کرد می که بعضی اینچنین ایشان حلال بود می حرام و نموده می و گران معاصی نکرد می بر ایشان حرام است نمی
و بعد از اخبار ازین خطاب میکنند رسول خود که کونان کانی کونان پس اگر نکذب که کند چه و انان
چیزی که من بتو می کردم فقل پس بگویند ایشان که آنی من بگویم بر و در کار شما و در شتم و اسعدند
خداوند بخشایش بسیار است با و اسم الرحمة است باینکه مهلت می و بکنما را بر سر نکذب و نجا عذاب نمیکند
نما شاید که از کفر و تکذیب باز کردید پس معذور متوب با مهال او زیرا که در مهال او ایمان است و لا بد
لبسه و باز داشته نخواهد شد عذاب او در وقت مقرر و معین عن القوم المحرمین از کرده
مجرمان که کذب ان و چون چنین است بر جای رحمت او این مستور از لغت او و چون در احتفاء
باطله کافران نمود در عجب کن در مقالات فاسده ایشان میکنند بقوله سيقول الذين اشرکوا
زود باشد که بگویند بوجه اعتذار انا انما شرک او در هر اند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما انما شرک
شرک نمی بود و دریم با و لا اباؤنا و نه پدران ما عطف این بر میسر کنایه و نانی که بجهت فصل است بلا
و لا حرمنا من شیء و حرام نمیکردیم هیچ جز را یعنی شرک و تخم با مشیت و امر خداست برضای او
و مکره شرک نمی بود و دریم و تخم با مشیت و این قولی در ذمه مجرب است که مستطعم تکذیب خدا و رسل و کتب

بند انداختن تعالی کذب ایشان کرده و میفرماید که کذب و کفر حق است که قوم تو کذب و کفر است
یعنی که حق تعالی منکر کذب کرده و غیر حق امور را میفرماید و نه خود کذب است که ایشان منکر کذب
نمودند و انکار کذب را از ایشان بود و حق را و کذب را باستانا آن وقت که پیشینند یعنی در یافتند
عذاب ما را بجهت کذب قائل شدند که کذب را باستانا آن وقت که پیشینند یعنی در یافتند
که صحیح باشد که بآن جهت آرند بر سخنان فخر حواله کفایت بیرون آرند و ظاهر کنند از برای ما
بعد از آن جهت ناکید و مراد از کذب ایشان میفرماید آن شیوه که بیرونی نمیکند و مقالات
خود را الا الظن که گمان و بیدار خود را و آن انهم الا محضون و نیستند شما که دروغ می گوید بر
خدای در جامع البیان مذکور است که حق تعالی در این آیه بیان کرده که مشرکان مجبورند و جبر
منب اهل شرک است هرگاه که حق تعالی ملائت کفار کرده بر جبر و ایشان بآن کذب فرموده
پس چگونه مسلمانان بخوبی که ایشان قایل بان شوند و اگر کفر و ظلم و فسق مثبت خدا بودی بایستی
که هیچ کافر و فاسق و عاصی را عاصی نگفتندی بلکه مطیع خوانندی زیرا که مطیع کسی است که افعال او
موافقی مثبت و اراده حق تعالی باشد پس امر عاقل و ادله عقلیه دلالت میکنند بر بطلان قول مجبره
که میگویند که فاعل هر لغو و ضلالت و فساد و فتنه حق تعالی است و بنده را اصلا در فعل خود اختیار
نست بلکه خدا خواهد او را بجزایات برزد و اگر خواهد مبیع بعد از آن میفرماید که چون مشرکان اثبات حجت
نمودند بر مدعی خود و قائل گویان - اقل الله الحجة - البالغه مر خدا را است حجت رسیده
است و غایت ثبوت بر اثبات قول حق و ابطال قول متنافیه شاک و اگر خواستی خدای که شایان
راز را است نماید و جبر بر ایشان دارد و لعلکم یکم اجمعین هر این راه نمودی همه شمار از راه را
ولیکن تکلیف منافی جبر است و حکمت منافق قهر و کوبند معنی آنست و اگر خواستی خدای شمار را به بهت
رسانندی و ثواب دادی ابتداء بغیر تکلیف و لیکن این منافی حکمت و مصلحت است و حکمت
او آنست که ابتداء تکلیف بنده گان کند و برایشان تعریف ثوابی نماید قائل حکم بگو یا باید بشهد او
که الله یومرکم ان خذوا زینکم و الله حرم علیکم هذا الکلام کرده است خدا
این محرمات را از انعام و حرمت و غیر آن چون گویان جنین ندارد پس حجت لازم ایشان نباشد
و حق ایشان محض تعلیم است بدانکه حکم محض نیست غیر تصرف بر ذایل جایز و فساد است نزد منی نسیم
و مجبور میشود و اصل آن نزد بهمان ملک یعنی قصد پس حذف الف کردند و نزول کلام
در حذف بهر دو الفا می کردند آن بر لازم و این بعید است زیرا که علی داخل میشود و حذف

و اینست که در اینست و اما از آنکه اینها حاصل که حق تعالی بجهت خود و عباد خود فرموده که با شما
شهادت بر باطل بجای آنکه ناجیه برایشان لازم شود و باطل را چنانچه ظاهر شود که شهادت بر باطل اند و آن
شهادت و پس اگر کوفتی دهند بصحت برای خود فلا شهادت معمم پس تو گواهی آید با ایشان
یعنی ضدین مکن ایشان نمودن موافقت کردن است با ایشان در شهادت باطله و کاشف
و پیروی مکن اهلواء الذین از زوایای کفار آن که از روی عناد کن بگوایان تا کذب کردند
آنها را در حلال و حرام و الذین کافرون بالآخره و دیگر پیروی مکن آنان را که نمیکردند
بسی دیگر یعنی آخره مانند بن پرستان و هم برکتهم و ایشان به پروردگار خود معتقد نبودن برابر
می کنند بتان را و آنها را عدیل او میکردند و جمع گفته که خطاب راجع است محبت محاسن مرتبت
و مردانست او میزد اهل ایمان اعتقاد نمیکند مذهب کسی را که معتقد هوای خود است و آرامی
نفسانی را مذهب خود گرفته و این ممکن است که آدمی هو را مذهب خود گیرد و بجهت آنکه شبهه بر او داخل شود
و بجهت آن باطل در نظر او بصورت صحیح نماید یا آنکه با مفسد الفت گرفته باشد و عادت نموده بجهت
آن بر او صعب نماید مغایرت از آن و در اینست دلالت بر فساد و تقلید زیرا که حتی سواد از کفار طلب
جهت کرده بر صحت مذهب ایشان و نیز او میباید اتباع و دلیل را واجب بشمارد دانیده نه اتباع هو را و
بعد از آن بیان محرمات خود می نماید بقول قل تعالوا لکوا بکوا می مردان با یکدیگر این امر است که حق تعالی
و اهل آن است که آنرا کسی را گوید که در جهته علم باشد علمه مرتبه را که در جهت یسین است لیکن طریق
اتباع برای تعظیم خود کرده اند و میفرمایند مفلحان در هر جای که باشند متوجه بشوند اقبل نامن بخوانم بر شما
ما حرر منکم علیکم آن جزیر که حرام کرده است و در کار اعتبار بر شما این منصوب است باطل و اختار
خیریت و مصدر به دارد آنکه این دو آیه باید و آیه دیگری است از محکات و این که احکام آن در
هیچ شریعت منسوخ نبوده و این دو حکم است از ام و نهی و از جمله آن است که الا تشیر کو آیه یکصد و یک
بد تشیرا خدا می چیز را و در بخدا می گفته آن لا تشیر کو امجد و المحل است بقدر لام و با مرفوع المحل
بر تقدیر آن لا تشیر کو او شایسته احتمال مصدر و مفعول هر دو دارد و بالتوالدین و شکوئی کنند یا بدر
و مادر خود را حسنانا شکوئی کردنی در ناویلات او هر که توحید و احسان و الهی را در یک
سلک انتظام داده بجهت آنکه این است و است اند که حق تعالی ایشان را مظهر انوار اندر
صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخته و لا تقبلوا اولادکم و نیز استید فرزندان خود
در اطلاق از جهت ترسی در ویش و احتیاج محض بر ترسکم با روزی میسر می

شهادت بر باطل بجای آنکه ناجیه برایشان لازم شود و باطل را چنانچه ظاهر شود که شهادت بر باطل اند و آن
شهادت و پس اگر کوفتی دهند بصحت برای خود فلا شهادت معمم پس تو گواهی آید با ایشان
یعنی ضدین مکن ایشان نمودن موافقت کردن است با ایشان در شهادت باطله و کاشف
و پیروی مکن اهلواء الذین از زوایای کفار آن که از روی عناد کن بگوایان تا کذب کردند
آنها را در حلال و حرام و الذین کافرون بالآخره و دیگر پیروی مکن آنان را که نمیکردند
بسی دیگر یعنی آخره مانند بن پرستان و هم برکتهم و ایشان به پروردگار خود معتقد نبودن برابر
می کنند بتان را و آنها را عدیل او میکردند و جمع گفته که خطاب راجع است محبت محاسن مرتبت
و مردانست او میزد اهل ایمان اعتقاد نمیکند مذهب کسی را که معتقد هوای خود است و آرامی
نفسانی را مذهب خود گرفته و این ممکن است که آدمی هو را مذهب خود گیرد و بجهت آنکه شبهه بر او داخل شود
و بجهت آن باطل در نظر او بصورت صحیح نماید یا آنکه با مفسد الفت گرفته باشد و عادت نموده بجهت
آن بر او صعب نماید مغایرت از آن و در اینست دلالت بر فساد و تقلید زیرا که حتی سواد از کفار طلب
جهت کرده بر صحت مذهب ایشان و نیز او میباید اتباع و دلیل را واجب بشمارد دانیده نه اتباع هو را و
بعد از آن بیان محرمات خود می نماید بقول قل تعالوا لکوا بکوا می مردان با یکدیگر این امر است که حق تعالی
و اهل آن است که آنرا کسی را گوید که در جهته علم باشد علمه مرتبه را که در جهت یسین است لیکن طریق
اتباع برای تعظیم خود کرده اند و میفرمایند مفلحان در هر جای که باشند متوجه بشوند اقبل نامن بخوانم بر شما
ما حرر منکم علیکم آن جزیر که حرام کرده است و در کار اعتبار بر شما این منصوب است باطل و اختار
خیریت و مصدر به دارد آنکه این دو آیه باید و آیه دیگری است از محکات و این که احکام آن در
هیچ شریعت منسوخ نبوده و این دو حکم است از ام و نهی و از جمله آن است که الا تشیر کو آیه یکصد و یک
بد تشیرا خدا می چیز را و در بخدا می گفته آن لا تشیر کو امجد و المحل است بقدر لام و با مرفوع المحل
بر تقدیر آن لا تشیر کو او شایسته احتمال مصدر و مفعول هر دو دارد و بالتوالدین و شکوئی کنند یا بدر
و مادر خود را حسنانا شکوئی کردنی در ناویلات او هر که توحید و احسان و الهی را در یک
سلک انتظام داده بجهت آنکه این است و است اند که حق تعالی ایشان را مظهر انوار اندر
صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخته و لا تقبلوا اولادکم و نیز استید فرزندان خود
در اطلاق از جهت ترسی در ویش و احتیاج محض بر ترسکم با روزی میسر می

کافر و کاتبان را بدین چوین روزی بر او لا یشتر بعت نه برینا چوین ترکب امرای خودی و
در حقش و نیز یکی بکنید یعنی ترکب متویر و شمشیر و با بسند و بار امر او که باز در حقش
بدا حکم منشا آنچه اشکار باشد از آن و کما یطعن و آنچه نهان بودین بدین غایت منت مثل قوله
ظاهر الاثم و باطن متحان گفته اند که باطن فعل است و باطن نیت و لا یطعنو النفس الکفی و کشید آن
نفس را که حرمة الله حرام کرده و خدا گشتن انرا الالباب میگویند که آن فحاصل است بقتل زند با هر
غالی و رانیه فاکرم این چهار نهی و یک امر و حکم بد و صحت کرد یعنی امر نمود و حکم شد و گشتن آن حکم
تغسلون تا که بایید و بدانند که راه راست این است و لا تغفلوا و نیز دیکه شود سال الینیم بال حکم و
در آن نصیب کنند الالباب فی احسن مکه یفعلنی یا خصلنی که بنکو نوبی چیزی باشد که در آن با و مرکی
با بد و انت مانند حفظ و نمیه آن یعنی انرا از متلف نکاهد از ند و بان تجارت گشتند بایشتر توه و انرا
نخورد و کسی را نه باشند و خرج بنوم نمایند حتی یبلغ نامرب بنم اشک که بغو نهایی خود یعنی تا جایی
بلوغ که وقت فوت و توانایی است و تخصیص مال بنویسند حفظ نفس از جمیع اموال غیر خود واجب است
بجهت مبالغه است چه بنوم نکد کافال و ناصری اندر مال او در معرض آنت که اهل فتی و ظلم در آن
طع کنند بد لگو در معنی حتی یبلغ است و خلاف است نزد ابو حنیفه است و پنج سال است و نیز بعضی دیگر
برای آن حدیث بر آن مقرر شده بلکه کما یحفل او کامل بشود مال را تسلیم او توان کرد و نورد
امام وقت تسلیم با بلوغ است او نه است و آو فوالکلیل و نام بر میا بندگی در ملکات کی
المیزان و نیز از وی روز و نوات بالقسط بعدل و مساوات یعنی کم بدهد و زیاده بستاند
و زیاده آورد که بعد از نزول این آیه بعضی گفتند باریول الله ما یخولون بنم بر لنگ در روز
زبان ترا زود و با در جهان با بر باشد که بط فی میا بکنند حق یغفل آیه فرسنا و کلا کلف نفسا
با تکلیف نمیکند کسی را الا و تسعف که آنچه کجایش آن باشد در مضای که گفته که در کلام و عیب
نمیست بر این معنی که ایضا بر حق بغایت نیست پس بر شایسته است و با جفا و کرون با پنج و مع
ملاذات و آیه باشد و ما و رای آن معلوم است از شما و او افکنم و یکی از احکام است که در حق
که بکنند در حکومت و با کواهی و بید و امنه که فاعل کواهی بر شایسته است و با آن و کواهی
که بکنند بر حق علیه که محکوم است و با محکوم علیه و با محکوم علیه و با محکوم علیه و با محکوم علیه
فمن یزید یک شخص قول بکر جبهه آنست که در میان آن و با محکوم علیه و با محکوم علیه و با محکوم علیه
برینا و نیز از آن است که در حق جبهه آنست که در میان آن و با محکوم علیه و با محکوم علیه و با محکوم علیه

۹

[illegible]

سبب ترک معاصی است و در باب سبب امتثال او امر و نهی و عقوبت است و انزال است از حد
 عیب ای که گفته آن فتولو یعنی انزال قرآن کردیم چه گراشته این که گویند شما ای زمره عرب
 ما انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده شده است کتاب علی طاقین بزرگ و کوچک من قبلنا
 نه این معنی بود و نه ای و انکنا و بدستی که ما سنم عین و همراستیم از قرآن است این مکتوبات خود
 ما قلین بی خبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت نیست و تخصیص بود و نه ضاری بذكر بجهت
 است و ظهور از ایشان است آن محقق از منقلب است و لهذا لام فارق میان محقق و نافیه در خبر کان
 غل شده و فتولو با بجهت گراشته این که گویند لو انما انزل علینا الکتاب اگر انزال فرستاده شده بود همی بر
 ما بجهت گراشته بود و ضاری بازل شد لکن اهلی به این راه بودیم راه یافته تر منکم از ایشان
 به حدت ایشان و نقابت افهام فلما جاءکم پس بدست که آمد شما بینه من ربکم چینی روشن
 زبرد کار شما یعنی بلغت شما که می دانستیم و هدی و اندر راه نمانی که هر که متابعت آن
 ند مفضل و مفضل رسد و مفضل و مفضل مرموزان را این هر دو صفت قرآن است و غرض از این
 طع معذرت و از احتیاج علت است و بعضی سبب را معنی گوا که ندیده است که مراد از آن حضرت است که گوا
 من است و بهی و در حدیث اخذت یعنی از خداوند حق و پدایت است و اهل ایمان را فتنی اعظم پس
 تم کار تمیزی کذب با یات الله از آن کسی که شایب نموده اندای خدا را و صدق عتقا و اعراض
 رد از آن ماموران را از آن مارداس با وجود مسلم صحت آن یا لکن او معترف صفت آن سنجی
 لذین زود است که به اجماع از آنکه فصل فون عشق را یا نقاب است بلکه نمودند که اعراض میکردند از
 فوارض و ماموران نمودند و در دفع اتباع آن بعد از آن نمیداد و عند مترکان میناید که معرض از قرآن
 با وجود وضوح دلالت صحت آن که همل یتظرون اما انتظار می رسید اهل مکه استقامت می است
 بع مظهر نیستند بعد از کذب قرآن و جمیع این الا ان تا انهم املا کله بلکه بیاندایت آن را و شنگان
 بقض ارواح است و با وجود و آشد بلکه عذاب را این یعنی اهل مکه اگر چه منتظر این نبودند اما چون در حال
 ان و منار حال منتظران عذاب بود از این جهت تسلیمات آن نمود که کتب که منتظر ملاک موت و ملاک
 عذاب باشند لویاتی مرتکب بیاید اما چنان که آن آمدن برورد که هر روز باشد بالین که آن
 ایت قیامت و ملاک کلی است و آن حد و قیام حکام این ضعیف و جال و نزول عیش و ظهور مهدی صاحب الزمان
 علیه السلام من الملک المنان و بدید آمدن یا جوج و ماجوج و ظهور نقاب از مغرب یعنی بی نهایتا و جوج
 و جوج و یاتی بعضی آیات مرتکب بیاید بعضی از آیات از یار که یقول انک منفسا انک منفسا

280

منسوب و شبی در از با ش که در صفت اوقات بدر بر آید و در از می آنرا می بیند و در از او
کامیغ شوند و نوحه بر نیاید و گمان آفتند و یکبار نه نماند گذارند و او را و از دستگیر چون تمام شود و انرا
صبح پدید نیاید و اخذ که کار عظیم از خله نما بجنب بعرضه گاه شهادت می آید بفرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند
تا صبح از جانب مغرب اثر طلوع کند و آفتاب از افق غربی بر آید آنرا نور نبو و در خلق آنرا است بهره بکنند و یوم
یاقینی بعضی آیات مرتب در روزی که باید برخی از آیات پروردگار تو که مذکور است غیب بر عین شود و ایم
عیان گردد ایمان بر مانی اضطرابی بود پس این لا ینفع نفسا و نکند سبب و ایمانها ایمانها
لن ینکف عن صفت نفس یعنی آن نفس که نمودست امنیت که این آورده باشد من قبل است از این
امر او ثبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیر آورده ایمان خود نیکویی که عمل پسندیده است یعنی این
به کام ایمان نفع ندید هیچ نفس را که تقدیم ایمان بر آن نکرده باشد و کاسب خیری نبوده باشد در آن حسن
بصر می رسد گفته که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد و خبر نکرده نفع می رسد جدا ایمان
و فصل خبر درین هنگام بر سبیل الحجا خواهد بود و بر وجه اختیار مرویت که هر گاه آفتاب از مغرب طلوع
کند در آن وقت بحکس نباشد که ایمان آر دلیل ایمان بودی با و نرسد فعل بگوای محمد معادل
قریش را که انظر و انتظار بریدی ازین آیات را انما منتظرون و نیز منتظران علامانیم و چون
ظاهر کرد و فرج ما را باشد و ویل شمار راس و ای بر حال شما و خست بر حال ما از حضرت رسالت
مرتبت مرویت که کتابی بر صلح پیش از آن که پنج جبهه بنما رسد مای طلوع آفتاب از مغرب دوم در وجه
دانه الارض سیوم خرم و حال چهارم و فوج مک بنما خست قیامت که همان آن همه است و مندر
نندید و عهد میفرمایان ان الله فی قلوبنا رزقکم و فی ذلک لعلکم تدرکن و در اینم دین خود را که بعضی از پیامبران
ایمان آورده اند و بعضی کافرتند و کافران استماع کنند و هر فردی تسبیح الهامی آورده اند از جهت رسالت
مرتبت مرویت که افترقت اليهود علی احدى و سبعین فرقة کلها ذالها ویه الله واحدة لست منهم منس
توازلان فی شیئی در چهره یعنی توازلان و التان از امت تو نبینند و گویند که این نهی است
فعبیض فقال انان بنا برین این حکم باید البف منوخت و نزد بعضی مراد ازین قوم الهی است از معنی
لست منهم می نشی است که توازلان بنما زاری انما منوخت این است که توازلان الی الله با خست
یعنی اوست که متولی بنما و سزای التان است از توازلان و عقاب هم بنشینم پس خبر دهد التان را
روز قیامت بنما کافران و افسوسکنان با نجه می کنند که می کنند و بعد از آنکه عید برای بنما ایمان و عهد میفرماید
برای ابرار بخود من جاوید که باید با نجه می کنند و بعد از آنکه عید واجب و مصلحت و واجب و مصلحت و واجب

[illegible][illegible]

[illegible]

رَغْمًا شَاكَرْتُمْ بِرَفْعِ صَوَابِ رِغَابِ الْإِسْلَامِ الْمُنَجِّهِ الْخَالِبِ بِرِسْمِي كَيْسَرٍ بَكَارٍ فَوْزٍ وَفَتْحٍ كَيْسَرِيَّةٍ
 وَهَيْسَانٍ وَنَاشِكِيانٍ وَجَوْنِ مَاهَوَاتٍ وَحُكْمِ قَوَائِمٍ أَزِينِ جَهْلِ السَّيَاحِ وَفَرْغِ نَوْدِ وَشَلَا
 بِنِ مَتِ قَوْلِ الْوَالِدِ وَبِرْسِي كَيْسَرِيَّةٍ وَغُفُورِ مَرْحَمِ امْرُؤِ زَمَانٍ مَهْدِيَانِ مَتِ بَرْتِ كَرَامِ وَصَابِ الْوَالِدِ وَصَفِ عَقَابِ
 بِسُوءِ مَعْدَمِ أَضَافَتِ أَنْ جَزْدُ وَوَصْفِ دَانِ خُودِ بِمَغْفَرَتِ وَفَرْغِ رَحْمَتِ بَانَ وَإِيرَادِ أَنْ بَصِيحَةِ مَبَالِغِ
 لَامِ مَوْكِدِ تَبَقُّدِ مَتِ بَرَانِ كَرَمِ تَعَالَى غُفُورِ مَتِ بِالذَّاتِ وَصَفِ مَتِ بِالْعَرَضِ وَكُنْزِ الرَّحْمَتِ مَتِ بِطَائِلِ الْعَوْنِ
 سُورَةُ الْأَعْرَافِ كَمِيتِ الْأَقْوَالِ تَعَالَى وَاسْتَلِمِ الْغَفِيرَةَ إِلَى قَوْلِهِ بِمَا كَانُوا يَفْسِفُونَ كَمَا فِي رَدِّ مَتِ بِأَنْبَلِ مَتِ
 عِدَّةِ آيَاتِ أَنْ دَوْنِ مَتِ وَشَشِ مَتِ بَعْدَ حَازِي وَكُونِي وَدَوْنِ مَتِ وَبِجِزْدِ لَهْرِي وَشَايِ آتِي عِدَّةِ
 عَرَمِ فَمُودِ كَمَا فِي حُورَةِ الْأَعْرَافِ وَرَهْمَةِ تَلَاوُثِ نَائِدِ رُزْقِيَا مَتِ أَرْزَمُهُ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَهُمْ
 بِجَزْنُونِ بَاشِدِ أَرْدِ رَهْمَةِ خُودِ دَرْقِيَا مَتِ بِأَوْحَاسِ نَكْنَكِ وَبَعْدَ أَنْ فَمُودِ كَمَا فِي آيَاتِ ابْنِ سُوْرَةِ الْحَكَمِ أَرْزَمِ
 بَاشِدِ كَرَامَتِ أَنْ نَكْنَكِ كَرُوزْقِيَا مَتِ كَمَا فِي خُودِ دَرْقِيَا مَتِ بَارِي مَتِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْمَصَّ وَجْهٌ مَحْمُودٌ وَجْهٌ مَقْطُوعٌ دُرُورَةُ الْبَقَرِ كَنْزِ ابْنِ جَابِرِ سَبِيلِ اخْتِصَارِ
 كَمَا فِي مَخْصُوصِ بَاشِدِ بَابِ مَقَامِ مَذْكَورِ مَسْكَوْرٍ دَرْدِ مَذْكَورِ عِلْمِ الْمَصَّ بِاسْمِ سُوْرَةِ مَتِ بِاسْمِ قَرَانِ يَلْعَزُزُ أَنْ لَنْ
 أَنْ رَتِ مَتِ بِاسْمِ أَنْ سَمَاءِ الْهِي حُونَ الدَّ وَطَيْفِ وَبَلَكِ بِصُورِ بَاهِرِ حَرْفِ كُنَايَةِ مَتِ أَنْ صَفِي حُونَ كَرَامِ
 وَطَيْفِ وَجْهٌ وَصَدَقَ كِتَابُ خَيْرِ مَسْنَدِ مَتِ بِخُذُوفِ مَتِ بِعَيْنِ ابْنِ كُنَايَةِ مَتِ بِأَجْرِ الْمَصَّ كَرَامِ دَرْدِ بَانَ بِسَمَاءِ قَرَانِ
 بَاشِدِ بِعَيْنِ ابْنِ سُوْرَةِ وَبَالَ قَرَانِ كُنَايَةِ مَتِ كَمَا فِي الْأَوَّلِ الْيَكْ وَوَرَسَادِ شَدِيدِ بِسَمَاءِ نَوْفَلِ الْكَلْبِ كَيْسَرِ بَاشِدِ
 نَبَاشِدِ فِي صَلَ سَرِ كَرَامِ دَرْسِ نَوْحِ حَرْفِ مَسْنَدِ نَكْلِ أَنْ بَلِغِ أَنْ بِعَيْنِ دَلِ تَنَكِ مَتِ أَنْ رَسْمِ نِيدِ بِنَامِ الْهِي وَ
 أَنْ دَوْنِ مَتِ مَسْنَدِ أَنْ كُنَايَةِ مَتِ وَفَا اَحْصَالِ عَطْفِ مَتِ وَاحْصَالِ جَوَابِ مَتِ دَرْدِ كَا فِي قِيلِ أَنْ أَنْزَلِ الْيَكْ
 لَنْزَلِ فَلَا بِحَرْجِ صَدْرِ كَلْتَنِ سَرِ بِمَسْنَدِ مَتِ بَارِلِ حَقِ مَسْنَدِ مَتِ ابْنِ كُنَايَةِ مَتِ دَرْدِ مَتِ بِاسْمِ كُنَايَةِ كَرَامِ
 بَانَ مَعْنِي مَرَادِ أَنْ هَرَا مَسْنَدِ مَتِ كَرَامِ قَرَانِ أَنْزَلِ حَقِ تَعَالَى سَمَاءِ مَتِ كُنَايَةِ مَتِ كُنَايَةِ مَتِ وَفَوْقِ مَتِ
 لَمْ يَكُنْ مَتِ اَحْصَالِ لَفْظِ دَرْدِ بَاهِرِ مَتِ لَمْ يَكُنْ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ
 ابْنِ خَيْرِ مَسْنَدِ مَتِ بِخُذُوفِ مَتِ بِعَيْنِ ابْنِ سُوْرَةِ وَبَالَ قَرَانِ كُنَايَةِ مَتِ كَمَا فِي الْأَوَّلِ الْيَكْ وَوَرَسَادِ شَدِيدِ بِسَمَاءِ نَوْفَلِ الْكَلْبِ كَيْسَرِ بَاشِدِ
 اَتْفَاعِ اَلْإِسْلَامِ مَتِ بَانَ مَرْدِ مَتِ كَرَامِ حَقِ تَعَالَى أَنْزَلِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ
 بِخُذُوفِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ
 حَقِ تَعَالَى مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ
 مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ مَتِ كَرَامِ

شما پس متابعت قرآن کنید و نمازها را درست و مروتی بپوشانید و از تسبیح آمین و توبه و بیسوی
الکافی و از خدای تعالی و دوستان را در صلوات و احترام اندک کفایت ایشان دوست بسپارید و در
کونین خیر سلیم با انزال بگذرانید و لا تشعروا من دون الله دین اولیاء یعنی بیروی کمترین بجز از دین
خدا دین دوستان یک دیگر را از کفر و قبیله مانند گویان اندکی بسپارید در متابعت حق و عاقبتا
منصوب است با آنکه صفت مصدر محذوف است ای سید تذکر اقلیلا یا صفت ظرف محذوف ای زما ناقلیلا و ماضیه
برای تاکید قلیت است و اگر مصدر باشد قلیلا منصوب خواهد بود بر تذکرون زیرا که مصدر و رما قبل خود
علی کند بجهت آنکه ضعف العمل است از حسن مروت که گفته ای فرزند آدم ترا متابعت کتاب خدا امر فرموده
علم و محنت رسول خدا و بخدای تعالی که هیچ آیتی نیامده است مگر که خواسته اند که بدانی که آن درجه جبر آمده است و معنی
آن جبریت بعد از امر متابعت او امر و نواهی تندید بفرماید بزرگ متابعت آن بقوله و کم من قرئ ان اهلکناها
و بسیار زده بای و متهم با از کفار فجا که هلاک کردیم آنرا فجا و هلاک پس اهل باطل آن ده ما و شته ما با سنا عذاب
ما بیانا در حالتی که بیست کرده بودند مانند قوم لوط که در شب ایشانرا مناصل ساختیم بیا ما مصدر است
در موضع حال یعنی ماینین یعنی در حالتی که مرقوم گردید او ضم قائلون عطف است بر بیانا ای فائلین نصف النهار
یعنی در حالتی که ایشان خفته بودند در نیم روز چون قوم شعب عوم حذف و او حالیه و لعمرو فائلون بجهت اجمال
و در حرف عطف است چه و او حالیه و او عطف است که از برای وصل متصل شده فما کان دعواهم پس نوروز را
ایشان و بلاخره دعوی میکردند از صحت دین خود از حاکم و فنی که با ایشان است و عذاب ما الا ان
قالوا انما نرسلناهم فکفنا اننا کنا ظالمین بدستی که ما بودیم کستم کاران رفعتی و که تکذیب رسول کردیم
یعنی اعتراف کردند بظلم خود بجهت ظلمه ایشان از آنکه اعتراف بجریم بسبب خلاصی باشد از عذاب و حال
اگر نزول عذاب و ارتفاع تکلیف معارف بگذرانند پس آیه دال است بر آنکه در وقت نزول عذاب نهی مستحق
مخند نباشد و بعد از آنکه از کفار فرستادند و بداند ایشانرا می فرماید از عقوبت اخرویه عده
فَلْيَسْأَلِ الَّذِينَ آمَنُوا سَلًّا اَلَيْسَ اِلَهِكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ اَلَمْ يَكُنْ اِلٰهٌ اَحَدٌ اَلَمْ يَكُنْ اِلٰهٌ اَحَدٌ اَلَمْ يَكُنْ اِلٰهٌ اَحَدٌ
و گفتند پس بپرسید و هر چه بپرسید فرستاده شده کان را یعنی بپرسید از ازادای رسالت و تبلیغ
و عظام گفته اند که ام را از فرمان برداری انبیا پسند و مسلم از مهربانی برآمده و در مجمع آورده که سوال
اصل از که بتائیس است و دوم از ابلاغ و یا اول سوالی بجا است و دوم از آنکه است چه عملی که به بنده بپرسد
بابت این آمد با اولی سوال تو چنانست و دوم سوال شهادت بر حق و چنانچه حق تعالی عالم است به حق
و حکایات پس خدای تعالی این است که خلقی را از حق تعالی ارسال صل کرده و از بهجت عکس

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام في القلعة التي فيها
الجنة والجنات والحدائق والنباتات
والفواكه والثمار والحيوانات
والطيور والسمك والبر والبحر
والجبال والسهول والوادي والقرى
والدعوات والرسالات والكتب
والعلم والحكمة والفن والخلق
والصانع والمخلوق والرازق والمزود
والغني والمفقير والملك والمملوك
والسيد والمخدوم والعزيز والمذل
والقوي والضعيف والعلو والسفل
والضياء والظلمة والنور والحرارة
والبرد والرياح والأمطار والشمس والقمر
والنجوم والكواكب والفضاء والكون
والخلق كله وما فيه من العجائب والكرامات
والآيات والعلامات والحقائق والسرقات
والغيبات والعلوم والكنوز والنجاة والهلاك
والعقاب والجزاء والعدل والرحمة والفضل
والجلالة والإكرام والهيبة والعتبات
والعظمة والقدرة والسيادة والملكوت
والعزة والشرف والكرامة والتميز والاختصاص
والإحسان والنعمة والبركات والهداية والسلام
والخير واليمن والبركة والرضا والقبول والرضوان
والجنتان والجنات والحدائق والنباتات
والفواكه والثمار والحيوانات والطيور
والسمك والبر والبحر والجبال والسهول
والوادي والقرى والدعوات والرسالات
والكتب والعلم والحكمة والفن والخلق
والصانع والمخلوق والرازق والمزود
والغني والمفقير والملك والمملوك
والسيد والمخدوم والعزيز والمذل
والقوي والضعيف والعلو والسفل
والضياء والظلمة والنور والحرارة
والبرد والرياح والأمطار والشمس والقمر
والنجوم والكواكب والفضاء والكون
والخلق كله وما فيه من العجائب والكرامات
والآيات والعلامات والحقائق والسرقات
والغيبات والعلوم والكنوز والنجاة والهلاك
والعقاب والجزاء والعدل والرحمة والفضل
والجلالة والإكرام والهيبة والعتبات
والعظمة والقدرة والسيادة والملكوت
والعزة والشرف والكرامة والتميز والاختصاص
والإحسان والنعمة والبركات والهداية والسلام
والخير واليمن والبركة والرضا والقبول والرضوان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بافیه ایم و مناجات ایشان میکنند حق تعالی بایضا و او را فعل کرده چون بکشد کفار و مشرکین
فاحسنه فعل قبیح را چون کشف عورت در طواف و هیچ آنست که مراد مطلق از کشف کشف
عورت و عبادت اقسام و غیر آن از کبائر قالو اگر بنید از روی تعلید که و حجتی نماند بر این اصل
نشت آیا و تا بدین خود را و الله امرنا و خدا فرمود است ما را بجهایان فاحسنه التیاف احتیاج آورد
باین امر قبیح بدو چیز یکی تعلید یا دوم افترا بر حق تعالی از ذکر احتیاج اول ایشان اعراض نموده بجهت
فساد آن رذیلتی مغرما بد که قل بگوای محمد ان الله بدستی که خداست بایضا و لا یامر بالفتش و نمی فرماید
برفتنی و نابندی در قول و فعل چه سنت الهی بر آن جاری ستده که هر کس بکارم خصال و محاسن افعال
و گویند و خدا علیه با و ما و الله امرنا بها جواب سوالی مترباند که یا بنید فرموده که لا فحش و لا فحشا
علیه اما و ناقبل و من این اخذ ابا و کم فقالوا الله امرنا بها و قوله ان الله لا یامر بالفتش و جواب است از
احتیاج ایشان و چون بیان فرمود که حق تعالی امر نمیکند بفتش که اسمیت جامع جمیع قبیح و سیات
در عقب آن بیان جدیدی می نماید که یا بنید فرموده میگوید که الله کون ایا میگوید علی الله بر خدا
ما لا تعلمون خبر که نمیدانید قل بگوای محمد کفار قریش را امر می فرمود است از یکبار و بر و
من بالقسط بعد و راستی را و معصیت از حق تعالی میخانی از طواف و از نماز و قسط و چون از منزه طاقت
خواست بدان آمد کرد و معاصی را کاره بود از آن نمی فرمود پس امر او دلیل است بر از ادعای طاعت
و نهی وی دلیل بر کبریه معاصی و بعد از آن فرموده و اقموا وجوهکم و راست گردانیدوی
خود را بقصد عتک کل مسجد و در هر مکان سجود را در سجود نماز است یعنی در هر جا که وقت نماز در آید
رو بقبه کرده نماز منقول شود بجز مسجد یعنی آنست که چون در مسجدی باشید و وقت نماز در آید همانجا
نماز بیکارید و نگویید که ما نماز بعد از مسجد خود نکنیم و چون در مسجد نباشید و وقت نماز در آید بخیر به مسجد
که خواهید توجه نماید و رکنه العرفان آورده در کریمه اقموا وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین و این
امر است بتوجه در نماز در مسجدی که اتفاق افتد مراد بصلوة عام از صلوة مندوبه و مفروضه است و از
جمله آن نماز تحمید است و اقامت و هر گاه از نماز است و بعد از آن امر فرموده بدعا نزد مسجدی و
در این صفت در دعا در مساجد و اما که آن محل اجابت است و کلام خود و بخوانید خدا را
مخلصین در حالی که پاک کنندگان به حدیث که لا اله الا الله برای خدا طاعت را یعنی او را مخصوص
گردانید تعالی و غیر او را در آن شریک به بنید و بسوی اوست معبر و باز گشت شما را بفرموده و اما
قال که این کلام را بخوانید و در ابتدا القود و آن باز خواهید داشت بوی نامی که هر دو در شمار است

خوردن گوشت

کلمه اول
علیه السلام از آنجا که فریاد بجاگ نمود و او را که در میان شما را و بر نه افرد در معاد نیز
اینچنین گفت و فرمود که هر کس را و اله نمود یعنی الطاف و اسباب فوق عطا فرموده ایشان
بوسه آن اختیار را که کردند و فرمود که هر کس را و اله نمود یعنی الطاف و اسباب فوق عطا فرموده ایشان
تا عمل نکرد در آن نه نمود و حق علیه السلام الضلالة نه او را شد بر ایشان که ای انصاف فرقی نمی
بغایت که بعد از آن است ای عدل و یقیناً نه بدستی که این که این الشیاطین و
گرفتند و این را اولیاء و دوستان خود یعنی فرمان ایشان بر زمین و چون الله بجز از خدای این
تعلیل خذلان ایشان است یا تحقق ضلالت ایشان و یحسبون أنهم و کان بر ذلک ایشان متفکر
راه یافتگانند چون او بجا و در مقدم و در خود و بر عباد از لباس و در عقب آن امر
میفرماید ایشان را یا خدایت و میفرماید که یا نبی آدم را از فرزندان آدم خل و امر بنگاه فرماید
جامه های خود را راست بر عتد کل و مسجدی از مسجدی از مصلان برانند و جامع از مصلان کان عوب
از ذکر و امانت بر نه طواف کردند و بر آن بجز به بی از ذنوب و ناهنجار نمود و نبی عام در ایام
احرام از خوردن حیوان مجتنب بود و باند که از طعام قناعت کرده و این را طاعت و تعظیم عباد الله
و هو منان گفتند که مانند او از نرم باین پس اولی آنست که مانند باین طریقه سلوک نماید و حق تعالی ایشان را از
تذییر فرموده و گفته اند که زینت بر زبان الهی علم معصومیت است بنماز و زیارت الهی کثرت حضور دل است
برای عرض و نیاز و از امام باقر علیه السلام روایت که در زینت جامه نوز و بکنه است و در روز جمعه و عید کعبه
برای بدین بجهت و مساجد جامع و روایت است که در زینت جامه نوز و بکنه است و در روز جمعه و عید کعبه
ترین جامه پوشیدنی از وی سوال کردند پس این چیست فرمود که ال الله جمیل و بحسب اجماع فرمود است
که امام زین العابدین عوم جامه در صیف می پوشید و قیمت آن پانصد دینار نفقه بود و امام حسین عوم در
مذقبا جامه خضر در بر داشت و صاف عوم نمیزی پوشید و بعد از بیان لباس در باب اکل و نغذ
میفرماید و کلا و جوزید یعنی در ایام احرام گوشت و حب و روغن آن از کواکب اکل نماید و اشترای او
باشد امید یعنی غده و سایر متعذبات و لا تشترقوا و از در گذرید نه هم حلال با با فراط طعام و سیر
و خوردن آن الله بر حق که خدای تعالی لا تحب لم یستش دوست نمیدارد و اسراف کنندگان را یعنی
اینکه زاده بر سر می خوردند از عبد الله عباس منقول است که هر چه از خوردن بود چه خواش و چه بپوشید
که در یک در خوردن آن اسراف نبود و بر زمین بقصد تکلیف اسراف باشد و اگر بپوشید اسراف بود
طاعت خداست که اسراف نبود و اگر در زمین در معصیت خرج کنید اسراف بود و اگر برانند که اسراف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای گروهی که ایالت آورده اند بعضی معنی انست که مرغیة ایشان است بچشم و فتح ایشان از ضلالت بکمال حق
و تخصیص اهل ایالت بآنکه بدایت و رحمت است نسبت به جمیع مخلوقات بحسب انتفاع اهل ایالتی است بآن و عظیم اتفاله
غیر مثال هلی بظن زن اما انتظار می برند استقام برای انکار است یعنی منتظر نیستند الا ما و بلکه عاقبت
کتاب و آنچه را چه شود و آن از وعد و وعده یعنی ایمان نمی آرند تا برای العین و وعد و وعده انرا نبینند و بگویم بکلی
روز که بیاید قائله عاقبت و بعد انجام کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعد و آن روز قیامت است یقول
الذین کونوا انا فتنه و ارموش کردند یعنی ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش ازین در دنیا یعنی چون خدا
منزلت و اهل ره طاعت نمود برگاه ال که بقیه آن نگردد و بداند که نبد و بد جانت مرسل هر بنیاد و سنی که آمد
که در است و اهل کفر و کفر با ما یعنی بر سنی و درستی و انکسب الیتالی لردیم و وقوع این روز کار را باور
در استم فصل انما من شفعاء پس ایام شد ما را در خواست کنند که ان همیشه فعلی انما شفاعت کنند برای ما و روز
اولی از ایام و انید و نهیم بدینا فتنه پس ما لم نغفر الذنوب کما نعمل به انکه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق
که ما را که است ان میله دیم و لوحه است قایل شویم در نیند پس لیس الیتالی را شفاعت کند و نه بدینا باز
شأن . قد حصر و القسوم بر سنی در ایام و در بعضیهای خود که هر مایه را حرف بر سنی نشان کردند
و صلح عهده که بعد از سال ما حاکم و القات و انچه بود که افند امیکر و در بدو و می گفتند که به ان
شفعوا یا ما نند از انکسب الیتالی پس بعضی الیتالی فرمود و عذاب امی که قیام کنند و بعد از ان بیایا می نماید
بر که بر او معنی از معنی است و حساب همه مخلوقات کرد و بعد از ان می بگویم بر سنی که برورد و ما رتبه الله
خدا و است و ما من شفعات کمال است الذی خلق السموات و الارض او است انکس که بیافرید آسمان
و زمینها را بدون انما بود و بهی سئله ایام بعد از سنن سنا و در و قبل از خلق آسمان و زمین روز که
عبادت از طلوع شمس و غروب آن است و نبوه و در او پیش از انما بدین با و چه قدرت او بر ایجاد بکار و کن
لیل است بر اختیار و اراهه و محار و انتارات است بر خاست تانی در امور و نکته العجلیه من الیتالی و انکلا
من الریح مودای سخن است و مجمع و ده که تعالی ابتدای افرینش در روز یکشنبه نمود و تا آخر روز جمع
ملکوت علمی و عقلی را ایجاد فرمود و لهذا از روز موسمی بتدریج استوای پس استوای شد اراده او علیه العرش
را و پس استوای است و ان اوجاج و ابر . البکنت و تخصیص من با سنی لای تم برای بحسب الی باشد
که عترت اعظم مخلوق است و بدین استوای علی . جتن صفیت مرثه پیر ابلا لیب دین از جمله افتشاهات
فزان است و گویند که ابراز ان طالع در و در تعالی . بتلقوه استوای الملک علی و منتهی از ان طلعت امور ملینه در
نفسه از القصور مذکور است که هر چه است که حق تعالی انرا بصورت هر چه را چنانچه و در خبر است که چنانچه خواست

[illegible]

او میخانه است مر و نیست که آن اللدنی فاسد فاسد و ادعیه و او اند خدا را خوف و در حال بی خبری
از عذاب او جهت تصور اعمال شما و طمع و در آن حال در اجابت او و تفضل و احسان او این هر دو در
موضع حال ای خایه بن طامعین علما درین مقام چند وجه گفته اند یکی خوف از عذاب و طمع در ثواب دوم شایسته خوف
از رد و طمع اجابت با و سوم خوف از عدل و طمع در فضل چهارم خوف از میزان و طمع در جنان الی مرتبت الله
بدستی که رحمت خدای قویست من المحسنین نزد کسیست بنگو کاران و ایضا با محسن العمل از چون عابدان و
با محسن العمل چون عاقلان امید دارند چنانکه از غیر از توفیق می ندارند در عقب آن نیز اظهار قدرت
و ربوبیت خود نموده میفرمایند که و هو الذی حی و هو الذی لا یستغنی عنکم و استغنی باری چهار کاره را بشمار
در حالتی که مژده دیده اند من یک نیا تا نماند بجز نزول رحمت او بر من او را استعمال رحمت بفرموده در کلام
شایع است در خبر است که رسول مقبول چون آب میخورد بر آبدی اندیشناک و خائف گشتی و چون از آن باران
منی منطقی میخوردی میبودنی اجابت الرحمن پس حاصل که حق تعالی میفرماید که بادای مژده دهند بباران می
فرموده حتی اذا اقلبت ناجون بر در اندان باری استیجا با نقالا باری را که کران باری باشند باری استیفاق
اطلال از قنات است به مقل و حامل نمی استقلال آن میکنند و بقوت جسم خود که اندام قلیل و حقیر میدانند و
چون محاب معنی محاب است ازین جهت صفت او جمع و ارفع شده سفیفا بر اینم استیجار بر البلی صیغه
ای استیجانی پس و تو میبودی و عیبه لغو میاست فانه انما یس و و سیم بلیه بلیه الماء آب را برای زمین
و اخیره جیال پس نه و آن کردی در آب یا باران را بر این سبب است به جلی که بی احراج کنم در بلیه و با بیرون
ارم است آب ما من کل النعمات انما یس و به اشارت است با جلی بلیه است با اخراج نمرات
یعنی بجهن که رسانده و استیجات زنده بیکه انما یس و به نامی از آن بیرون می آید استخراج المطوی
بیر و بلیه و آن را معنی اخراج موتی که از قبور و انهار زنده که در آنم بر نفوس بمواد ابدان آن
احدا که گویند استیجا که میاورد یا بد و بد تیکه که که میاورد یا بد یا جلی آردنی و اخراج که میاورد
فا و را باشد جلی اموات چه میان این و اخراج فیه نیست زیرا که بلیه از آن اعاده یعنی است پس چنانکه
متعذر باشد نیست بر او میخانه که زمان مرده و بیانات زنده کند بر او میخانه است که مرده از کور زنده میاید
بعد از آن حال زمان را بیان میکنند الی باری بران نقوله البلی الطیب و زمین پاک و
پاکه و میخانه است به زراعت با مندر بجز نباتات که به زمین می آید یعنی دو بلیه که با مندر بلیه بلیه
و طبیعت از و این تعبیر نموده اند که نرسد به اصل آن و غزارت نفع آن زیرا که اجماع آن فرموده و در
مقالی قوله و الذی حی و الخبت و آن زمین که نایاب است و مشهور و معالک که استخراج میبردن می آید و اولاً

کلامی که در جاتی که از کتب معتبره نقلی و از انفس و اکتساب این بر حالت است در کلام مصنف محذوف است
و تقدیر این است و بلد الفی خبث لا یخرج به الا انما یس خبث مصنف شده و مصنف البه در مقام او واقع
کرده از این عباس مرویست این غلبت که حق تعالی ایراد فرموده در نشان مومن و کافر و تشبیه نمودن مومن
میسر و منوع طاعات و عبادات بر جوارح او طاهر بود از این پاکیزه و دل کافر از این منور و زاریس که
که باران موعظه از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن بار و انواع طاعات و عبادات بر جوارح او طاهر
کرد و چون کافر استماع آن کند زمین و شش خم نصیحت قبول نکند و از موعظه آنچه بکار آید ظهور نیابد کلامی که
این مثل را بیان کردیم نصرت الایات میکردانیم آیات را و غلب امتثال در فنون احوال میکنیم لغو و بیگانه کردن
برای گروهی که مشغولت بجای آوردند و درین مثل با تفکر نموده براه اعتبار بر میدارند مرویست که روزی امام حسن
عزم نزد معاویه رفت معاویه بقصد التماس محبت گفت که ای حسن حق تعالی فرموده که لارطب و لایابس الا
فی کتاب مباین یعنی هیچ نری و خشک نیست مگر در قرآن مندرج است لایابس و لارطب و لایابس و سبب سوال
معاویه آن بود که محاسن تشبیه آن محبت بسیار بنوع بود و در شش معاویه بسیار کم پس آن محبت در جواب معاویه
فرمود که حق تعالی محاسن من و تو در این آیه ذکر کرده و البلد الطیب یخرج نباته ما ذی ربه و الذی خبث لا یخرج الا
نبات معاویه چوئی ائمه این آیه را بسیار منفعلی و محمل شدند در حضار بعد از آن ذکر معاندان و مکذبان و هدایت
و رسل را که در محبت تشبیه نموده فرموده لقل انتم سیکنا بر زمین که فرخاستادیم نوحا نوح را صلوات
عالی بنیاد علیه و قتی کنیاه ساله بود اهل قوم یسوی قوم او که گفته اولاد قایل لرزد و بت می برسند فقال
یس گفت نوح یا قوم اعبدوا الله ای گروه من سیر سید خدا را یعنی به یگانگی او را بر پیش کشید و آب قسم
محذوف است و مثل این لام را اطلاق نمیکند الا با قدری از آن منظر توقع است چه منی طلب ائمه آن نموده متوقع
و قیوم آن جناب است که مصدر است یا ای ما لکم نیست و شما را من الله غلب که هیچ معبودی غیر از وی پس فرمایند
در عبادت او و دیگر برانته یک او را از بدانی اخاف بر منی که من می ترسم علیکم ترها الا ایمان نیاید
علی اب یوم عظیم عذاب روز بزرگ را که بوم الطوفان است یا روز قیامت این وعید است و بیان
و این طور بیان در کتب تواریخ مسطور است که نوح اولی نموده بود بعد از او پس حق تعالی او را بر فرزندان قایل
فرستاد و آنکه متابع ایشان بودند از اولاد ثبت بودند و الله عباس مرویست که آدم عزم و صفت کرده بود
که فرزندان ثبت با اولاد قایل منگونی کنند و اولاد ثبت هم عزم را در غار از او بود و کلمات
بر آنکه کلماتی که از فرزندان قایل انجان زد پس هم از ایشان برخاستند و گفتند که برویم که بنوع
اجتماع خود با فرزندان قایل از زیارت کنیم پسیم که در چه حال و در چه کار اند و ایشان چند مرد بودند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که با این مردم و هیچ از انات از میده نشدند و میگردانیدند و آن را اهلک میکردند و شتران را بر مار کران
برابر گزینی و بر هر دو بر زمین و بر بعضی در خانه ها رفتند و در او را بر خود بستند و اندر
مهرت آن مار را بالای برد و بر زمین میزد و اهلک میکرد و در اول حال بود با اهل ایمن و رفتند خطبه
از کلمه ساختند و در آن نشستند آن باد که در ایشان رسیدی نرم بودی سیم شنی فردیست که در میان قوم بود
هفت کس بودند که از ایشان قوی تری نبود و همه این هفت کس که نام او جلیان بود گفت بایند تا بکنار راه وادی
رویم و با در این کیم پس بکناره وادی آمدند و بیکدیگر ارمی گرفت و بر هوای رود و مانند دخت
خزه از موضع بر کنده شده بر زمین بیازد پس آن هفت کس غرر اهلان ملک شدند و جلیانی
بنا به بکوه برد و بود و گفت با جلیانی سلم سلم سلم آنا سلامت فانی گفت اگر سلم
آرم خدا تا او را دهد گفت بهشت رفت گفت اینها بکشند که من این را می بینم هشت شتران
بخشید گفت و کسان خدای من اند گفت سلم سلم تو قصاص قوم من از آن ناخواسته بود گفت
و بیک هیچ با دستان را دیده که از آن کرد و از آن فاسد گفت اگر اینها بکشند بهشت را سلم
باشد پس با در آمد و او را در رود و بر آن کوه میزد تا بار بار بار میزد و از عادیان هیچ پس ماند
بکرانها که بودیم ایگان او را بودند در و است آمد که روزی بهر میان ای و مقام از من
غفلت اند از آن خبر بود و بخت و است و است و است و هر خبر که خدای قوم او را اهلک
بکشد ای با سایر مومنان که بوی کرده بودی انجا عبادت کردند ای که برمت از وی رسیدی و بجز از ذکر
بود میان حال صالح و قوم او میکنند و می فرایند و ای نموده و فرستاد بقتل نمود و ایشان از قبیل و دیگر بودند
از عرب که نسب ایشان نبودن عابریان اسم بن سام بن نوح و منتهی می شدند و میان کنی ایشان در موضع بود
که آن را حجه میگفتند و این ولایت حجاز و شام و این قوم نیز بنی برستیدند گویند که مشرق از گذشت
یعنی آب قلیل چه در آن موضع آب اندک بود بنا بر اول بخیزند و بنی سب و بنی عجم و بنی نالی منفرد بر
هر تقدیر چون آن قبیل طاعی شدند و در کفر و معصیت متوکل گشتند و نالی ایشان در شام و اخوا هم صلی
بر او در ایشان را که صالح بود و صالح بر بنی است نمود و میرسد به او بعد عبید بن اسفین بن اسفین بن عابد
بنی نمود و چون صالح بر سالت بر ایشان مبعوث شد که **هم اخیکم و الله** گفت ای گروه من برستید
خدا را بوجه انیت ما که گفتم منی الله است بر شما را معبودی حق نیست بلکه بنی عجم و بنی نالی قوم خود
بجهت کثرت عباد و بسیار ای ملک و قوت و ثانی جیش و کذب صالح عجم کردند و گفتند که ما را از شیعیان که بیان میکنند
کنیم و آن قوم صالح عجم و بنی طبعی گفتند و از بعضی اسیر و آبی که فردا عبادت ایشان را از ایشان

داده بجلوه خواهم آورد و نه از خدای خود چیزی. خواه مانع از خدایان خود در خواهم پس دعای
هر که بخواهد جاست برسد دیگر از متابعت او باید کرد پس برین صورت قرار داد و روز دیگر بیرون رفتند
و به نوح حاجتی که از بتانی طلبیدند اثر اجابت بظهور رسید پس بجالت زده و نخواستند ملی از
اشه اف قبیله نمود و اشارت بسنگ کرد که در صحرای افتاده بود گفت ای صالح اندیش مسک برای مانده
به او ری مقدار شش غنی بزرگ شکم و پیه موی بابت حرجون بیرون آید و الحال بچاز و متولد شود
و بتو ایان از بیم و برین معاهده کردند صالح عزم در رکعت نماز گذارد و از خدای خود استغفار نمود
و الحال آن سنگ شکافته شد و نافه استن ده ماهه از آن بیرون آمد بران طریق که دعای قوم
بود و الحال چه از سنگ و متولد شد و نافه از در آن بناله درآمد شش بپیشگی خودت بزرگسال
بت بوده اس حال الحال امان آورد و لوانی اشتهاف دست انگار از استن سنگبار بیرون آورده
ایمان نیار و نه الفقه استند در میان مدعی آن قوم می جبر و آب حنظل را بطریق غیبی است میزند
تا نافه از شکم میاید و صالح بعد از اظهار این معجزه گفت ای قوم قلحاً و شکم بدست که آمد بنما بینه
معجزه را من میسر کنم از نزد برادر کار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هله
نافه الله لکم آیه این شسته خداست و مشت را در حالتی که برانی است بر معجزه من این مضمون است بر حال و عامل
در او معجزات است و نافه است و بعد از این و نافه از شکم از آن آمد و در واسطه و اسباب
معهود و فلز و کواکب پس بگذارید با قدری تا کل فی امراض الله تا بخور و گیاه در زمین خدای یعنی
گیاه یا خور و بنهار در خوردن او به رخ و نعناعی نرسد و لا تمسوا لها بسوء و مساند بوی
سج بنی فما حدکم ایس که در شما را عذاب الیم عذاب در دناک و نهی از مس مقدمه
اسباب است بسوء که جامع انواع اوی است بجهت مبالغه و ساد و راحت عدد و اسحق عذاب بواسطه
ضررناش با اقامت انسان است بر کوفه و بشود معجزه و عظمه دلیل عنوان است در کفر پس بعد از امت
مسکنه برات ان لقوله و اذکون و اوباد کنید نیت خدا را اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء و جای نشینان
در زمین من بعد عا و از پس هلاک قوم عاد و نوح اکم فی الامراض و جای داد شما را در زمین حجه بخارون
من سقوا لها و البرید در زمینهای نرم
نیز اگوشای برای تابستان یا از موضع نرم آن آلات
عمارت فصوره امکه در چنان شست کل و آجر و خنجر و الجبال و سوراخ میکنند و در کوه یا یعنی می سازند
در سنگ بنویسند و آنها برای زمستان این مفعول بخنجر است بر زمین تمدون می تواند بود که حال آنهاست
فاذکروا لا لله الا الله پس با بکنید و تمامی خدا را لا یکن در زمین و قوت کنند کوه و و غیر آن و بکنند

و بناهی جویندگی الامر در زمین چه ضعیف بود که در حالتی که فساد کنندگان ایشان از جواب صالح
علی بنیا و علیه السلام اعراض کردند و فتنه می نمودند تا قال الله تعالی قال الملائكة گفتند که
از بزرگان و ائمه اهل الذین استکبروا و انما تکبر و سرکشی نمودند عن قوم صالح الملائكة استخفوا
مرا تا آنکه ایشان را ضعیف و عاجز می نمودند و من امن فتنه کسی را که گرویده بودند از آن قوم این بل
الذین استخفوا بل علی ضعیف و عاجز می نمودند و بعضی را رجوع الی الذین باشد حاصل که مومنان را فتنه
اتعلمون ای شما میدانید آن صالح را که سائل اینها شده است من سر بله از نزد پروردگار نبرد
این بر سبب است که میگفتند قالوا گفتند آن ضعیف را که با شما سبب بد برستی که ما بدان جبهه صالحین
و فتنا و فتنه انداز نو عهد و اخلاص و عبادت برای معبود یکنا مومنان را کردیم عدول الی اهل اهل از جواب
یعنی این قول بجهت تنبیه بر آنکه ارسال او ظاهر از آنست که عافلی در آن شب نماند و کسی مخفی نماند و
قال الذین استکبروا و گفتند تا آنکه سرکشی کردند را با آن عذای و پیغمبر او انا مخفی کردیم الذین استکبرتم
بله آنچه می گویم که شما گرویده اید بدان کافران که گرویده ایم و منکر این کلام بر سبب مقابلهت و وضع امنتم در موضع
ارسال بجهت رد آن حدیث که مومنان از اسلام جدا شدند و الفتنة پس بی کردند و میسند نافه ما و الیه
عافرتة این سالف بود اما جویندگی با آن را فتنه بودند از این جهت امان عفو همه ایشان را و عفو او می نمودند
عن امر من یقسم از امتثال فرمان برداری امر بر دیگران خود و قالوا و گفتند ای ایمنه ایما صالح الی الله
ای صالح بار آن حصری ایما یعمل نایمانه و بعد معنی می ترسانی ما را از عذاب انکنت من المرسلیت اگر
همی از فتنه و گمان برستی فاختلکم ثم الشیخة پس و اگر فتنه ایشان را بسبب کشش نافه زلزله بعد از وقوع
عظیمه یعنی فرادی بایست و عظمه و بجهت آن زمین بلرزد در آمد و مروت مراد بر جوف صوب است نه پس بسبب
آن بلرزد فاختلکم پس با بدو کردند و گفتند فی الامر هم در سرائی خود جا نمایی بر جای خود در گمان فتوی
عظمه پس روگردانند صالح از ایشان وقتی که نافه را بکشد و عکاسات عذاب بر بد آمد و فکان دفت صالح یا قوم
ای گروه من لعلکم انکم تعلمون خدای که میرسانیدم بغیر ساله مملکت بنعام پروردگار خود را که با و ای
آنکه ما موریه بود و گفتند لکم و نصحت کرده شما را بوقت دعوت و الکی لا یحبون الناصحین و لیکن
دعوت نمیدارید شما و بیرونی نمکنید نصحت کننده گان را همه بانی شما را بایان خوانند و از اتباع نفس
شیطان منع کنند پس بخشد این عذاب را که بشمار و آورده که صالح و هلاکت نمود و روایت لعب العباد و
غیر علی سبیل الاختیار برین وجه است که چون حق تعالی عباد را مالک کرد و نمود را از بسوی ایشان در زمین خلقت
ساخت و من داد و در انبیا کرامت فرمود و بدو که هر شخصی که از ایشان که عباد را بر وجه سخا

[illegible]

عذاب است و چون در کتب علامت این است که فردی که در کتب خود نوشته است و یا ایستاده باشد و در روز
مخرج که در روز نشسته باشد و در کتب خود نوشته است و یا ایستاده باشد و در روز
بودن ایشان یعنی دانستند که حال آنست که طلب علاج کردند که ویرانکنند صالح بخت و ملجی
بجای شد که قوم بود و چون قوم نمودند آن جماعت طلب علاج کردند و ایشان را اینی معنی را نمودند و معنی
با ایشان قوت مقاومت دانستند بالضرورت بر گشته بخت و نصیبت خود مقول شدند و با یکدیگر گفتند
که از وعده بگذر گذشت روز دوم که جمعه بود و بنحوی که در کتب ایشان مخرج شده بود یعنی ایشان که
زیادت گشت روز سوم روی خود را سیاه یافتند و چنانکه گویا بجهان دوم رفته اند پس باقی نشدند
بکسیست و گفتن بر خود کردند در اسمانی نمی گریستند عذاب خدا از کدام جهت با ایشان فرود آمد چون و
چنانست و عید جبریل بر بالای سر ایشان آواری از آسمان برد که هر که در دنیا بود آن آواز را بشنید
و در طعن از بهر آن که نزد دل های نمودن نیست و سطوت آن پاره پاره شد یکبار بر جای نبردند و در
عقب آن صحنه آتش از آسمان فرود آمد و بر ایشان افتاد و همه را بسوی خشتی یک لاله صوفی و همه از ایشان
نماند و گشت که صالح بعد از ملکوت نمود که آمد و عباد میگردانند و متوقف شده تعلیمی با بنده خود و فرمود که
رسالت مرا وایت کرده که آنحضرت فرمود که ای علی میدانی که بد بخت ترین بنیان را چه کسی است ای علی منتهی بود
که الله در رسوله اعلم رسول صل الله علیه و آله فرمود که کسی است که باقی صالح را بداند بعد از آن فرمود بد بخت
ترین بنیان کسیت منی گفته الله و رسوله اعلم فرمود که گشته است بعد از ذکر همه صالح و نمودن بیان فقره
لوط و قوم او میفرماید بگو که گوگاه فرستادیم لوط را که برادر از او بپاییم و بگویند که لوط میفرماید
ایرام بود و سار که زن ابراهیم است و او را آورده اند که چون ابراهیم را میفرماید که لوط میفرماید
حق تعالی لوط را بنحوی داده باقی موقوفات فرستاد و خطی را بخدای خود دعوت کرد و میبست و در میان در
میان ایشان بود و بخت آنرا نمیداد و از فوایش نمی فرمود که ای ایشان لوط بود حق تعالی این است
از عاقبت امر ایشان خبر داده فرمود که فرستادیم لوط را از قحطی در و فتنی که گفت از روی انکار و قبح
لوط میفرماید که و فرمود و او را بنی معنی از قحطی طرف ارسال میفرستد و میتوان بود که لوط منسوب باشد
به قدر اینست که ای قحطی گفت لوط را فرمود و در آنوقت آنجا حشره کبابی آمد و بعضی حشرات
نوع و زشتی را در آنجا حشره کبابی میفرستد و آنجا حشره کبابی میفرستد و آنجا حشره کبابی میفرستد
و بعد از این که از حشرات کبابی میفرستد و بعد از این که از حشرات کبابی میفرستد و بعد از این که از حشرات کبابی میفرستد
و بعد از این که از حشرات کبابی میفرستد و بعد از این که از حشرات کبابی میفرستد و بعد از این که از حشرات کبابی میفرستد

[illegible]

[The text in this block is extremely faded and mostly illegible. It appears to be a long narrative passage, possibly a chapter or section from a manuscript.]

نازبان برآوردند و رخسار کلامی در آن روز امیر المومنین علی آوردند گفتند که این علام بود و در
 کشتن کویان برین کوهی دادند آنحضرت بطلب آمدند و میگویی گفت آری من خوابم خود را گشتم
 فرمود چه گفت برای اینکه مرا بلوط اگر ده میگرد من مانع او شدم غایب داشت امیر المومنین و خود
 کوهی باید گفت آنکه جایارم که حواجه نهاده برای خود درین تاریک فهد من کرده من او را گشتم
 فرمود و هرگاه او را از خودی از و لفظ نویسنده گفتی فرمود والد اکبر همین ساعت ظاهر
 شد که تو راست میگویی با دروغ پس فرمود برید قبر و برایش کافیه کرد و قبر بود و علام و دروغ
 است و قصاصت کنند اگر در قبر بود راست میگویی یا راستانید یعنی از روی تعجبند که کمال
 نامروز بر زندگان حکم میکرد و اکنون بر مردگان نیز حکم نماید پس رفتند و سر قبر او را گشادند
 و بر او قبر یافتند خبر باختر آوردند فرمود که دست از غلام بازدارد که درین قول صادق است
 گفتند یا امیر المومنین این را از کی گفتی فرمود از رسول خدا شنیدم که هر که عمل قبول کند و بی تقوی
 از دنیا برود و در حق تعالی او را نزد قوم لوط بر دانا بجای است چون حق تعالی قصد لوط و قوتش
 در میان جهان ذکر فرمود در حق آن از حال نجیب و قوم او خبر میداد و الی ملک بن و فرستادیم
 اولاد من است که کلمه ابراهیم خلیل بود **وَإِذَا خَلَا بِكُمْ فَكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِمْ** و فرستادیم
 نجیب بن یونس مدین بن ابراهیم بود قال یا قوم گفت ای گروه من **اعملوا لله** پسندید حدایر لوط
مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ غَتْنًا نیست که را هیچ خدای بخون بگری و **فَلْجَاءُكُمْ بِهِ** که آمد بشما بیست و
 روشن من مرا که از برورد کار تمام آنکه معجزه تعجب عزم در قرآن مذکور نیست چنانکه ذکر معجزات
 اسیار در کتب مذکور شده اما اینکه در روایت آمده که عمامای موسی که اعجاز آن این بود که چون قصد غن
 روی عصاره داشت و او را دفع کردی و درین پاسبانی نمودی و مانند شمع روشن بود
 و آنچه مرقم موسی بودی از نوکمه و اطعمه از و پیرامدی از شعبه رسید بود پس آنها
 شعبه نموده بات در چاه و این معجزات از عصا بشرا آن بود که موسی پیغمبر شود و دریا
 نجیب آن بود که چون خواستی که کوه بلند بر آید کوه سر فرود آوردی تا شعبه با شتاب روی ص
 کردی و فدا ده گفت که نجیب دو بار **يَا رَبِّ ارْجِعْنِي** برگردان مرا و بار دیگر **يَا رَبِّ ارْجِعْنِي**
 هر یک از قوم او را دو کیار و دو من **يَا رَبِّ ارْجِعْنِي** برگردان مرا و بار دیگر **يَا رَبِّ ارْجِعْنِي**
 خورد و فرستاد شعبه عمامه **يَا رَبِّ ارْجِعْنِي** برگردان مرا و بار دیگر **يَا رَبِّ ارْجِعْنِي**
 الکلیل بر تمام و رات ساریالت لیل و الی این و آلت میزالت او باید است که نجیب فرستاد

[illegible]

مرکز سیمای نور ایران و هنر

بناگاه - نویسنده

استادان، سند فنی و گرافیک

آذر ۱۳۸۵ / ۵۶ / ۵۶